

بحث دوره‌ای

علم

صرف

خلاصه شرح نموداری صرف ساده

سعید هدایت شده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

[انتظار می‌رود که دانشجویان این علم بتوانند در پایان دوره تحصیلی، بر نمودار زیر مسلط شده و کلمات گوناگون را تجزیه نمایند]

(جدول تجزیه کلمات)



باسمه تعالی
از مخاطبین این نوشته تقاضا دارم که نکات و راهنمایی‌هایشان را از اینجانب دریغ نفرمایید.
سعید هدایت شده: ۰۹۱۹۱۵۲۶۰۵۳
ساعات پاسخگویی: ۹-۳۰ شب

مقدمه

۱. صرف در لغت «تغییر دادن و دگرگون کردن»:

در اصطلاح «علمی است که از ساختار کلمه و دگرگونی‌های آن بحث می‌کند».

* ساختار کلمه: شکل کلمه از جهت تعداد حروف و نوع حروفی که در آن وجود دارد. مثلاً برخی کلمات سه حرفی‌اند، برخی چهار حرفی و برخی پنج حرفی، مانند (زید، جعفر، سفرجل)؛ همچنین برخی کلمات دارای حرف همزه یا حرف عله یا حرف مضاعف است (أمر، قال، مدّ)؛

* تغییر و دگرگونی: شکل ظاهری لفظ (سهولت در تلفظ): قَوْل ← قَالَ

← ایجاد معنای جدید (تغییر معنایی): الضَّرْبُ (زدن) ← ضَرَبَ (او زد) ← ضَرَبُوا (آن‌ها زدند)

← ضَرَبْتُ (می‌زند) ← أَضْرَبُ (من می‌زنم)
← لَمْ يَضْرِبْ (او نزده است)

۳. موضوع علم صرف: «کلمه»:

۲. فایده علم صرف: ۱. کلمه‌شناسی، ۲. کلمه‌سازی؛

۴. کلمه: تعریف «لفظی که دارای معنا باشد»:

اقسام فعل «کلمه‌ای که دارای معنای کامل و مستقلی است، در حالی که همراه و مقترن به زمان می‌باشد»؛ مانند: ضَرَبَ (زد).

اسم «کلمه‌ای که دارای معنای کامل و مستقلی است، در حالی که همراه و مقترن به زمان نمی‌باشد»؛ مانند: الجِدَار (دیوار).

حرف «کلمه‌ای که معنای کاملی ندارد و طبیعتاً همراه و مقترن با زمان نمی‌باشد»؛ مانند: مِنْ (از).

توجه: در علم صرف فقط از «اسم» و «فعل» بحث می‌شود، چرا که تغییر و دگرگونی در «حروف» راه ندارد.

۵. بناء کلمه «ساختار کلمه از جهت تعداد حروف اصلی و زاید را بناء کلمه گویند»:

برای مثال کلمه (ضَرَبَ) از سه حرف اصلی (ض، ر، ب) تشکیل شده است و دارای ساختار سه حرفی است و بر آهنگِ (فَعَل) می‌باشد.

حروف تکراری در کلمات هم‌جنس را حرف اصلی و حروف غیر تکراری را حرف زاید گویند. برای مثال حروف اصلی در کلمات (رَجُل، رَجَال، رَجِيل) عبارتند از (ر، ج، ل) و بقیه حروف، زاید به شمار می‌روند.

اسم	فعل
(زید)	(ضَرَبَ)
(أحمد)	(أَكْرَمَ)
(جعفر)	(دَخَرَ)
(جعافر)	(تَدَخَّرَ)
(سَفَرَجَل)	ندارد
(سَفَرَجَلِي)	ندارد

اقسام بناء (ساختار) کلمات عرب

ثلاثی ← مجرد
مزیّد
رباعی ← مجرد
مزیّد
خماسی ← مجرد
مزیّد

تبصرة:

ملاک مجرد و مزیّد در افعال
فعل مجرد (فعلی که صیغهی اول ماضی آن دارای حرف زاید نباشد)؛ مثل ضَرَبَ؛
فعل مزیّد فیه (فعلی که صیغهی اول ماضی آن دارای حرف زاید باشد)؛ مثل أَكْرَمَ؛

در اسماء
اسم مجرد (جزء اوزان ثلاثی، رباعی، خماسی مجرد باشد)
اسم مزیّد فیه (جزء اوزان مذکور نباشد)

در نتیجه فعل (ضَرَبْتُ، يَضْرِبُ) و ثلاثی مجرد هستند، چون صیغهی اول ماضی آن‌ها یعنی فعل (ضَرَبَ) سه‌حرفی است.

۴. **معتل** «کلمه‌ای که یکی از حروف اصلی آن، حرفِ عله (و، ی، الفِ [دگرگون‌شده‌ی از واو و یاء] باشد)».

- اقسام
- مثال «فعلی که فاء‌الفعل حرفِ عله باشد»؛ مانند: یَسْرَ، وَقْتُ.
 - اجوف «فعلی که عین‌الفعل حرفِ عله باشد»؛ مانند: خَافَ، بَعِثُ.
 - ناقص «فعلی که لام‌الفعل حرفِ عله باشد»؛ مانند: دَعَا، رَمَى.
 - لغیف مقرون «فعلی که عین‌الفعل و لام‌الفعل حرفِ عله باشد»؛ مانند: لَوَى، حَى.
 - لغیف مفروق «فعلی که فاء‌الفعل و لام‌الفعل حرفِ عله باشد»؛ مانند: وَقَى، وَحَى.

نکته: حرفِ عله، واو، یاء و اَلفی است که جزء حروف اصلی کلمه بوده و در معرض تغییر و دگرگونی قرار دارد؛

(حرفِ عله سه بود ای طلبه) (واو و یاء و الف منقلبه [دگرگون‌شده‌ی از واو و یاء])

۷. قواعد جاری در انواع کلمات

- به قواعد جاری در
- کلمه مضاعف « ادغام » گویند؛ (مَدَدَ ← مَدَّ)
 - کلمه مهموز « تخفیف » گویند؛ (أَمْرٌ ← أَمْرُ)
 - کلمه معتل « اعلال » گویند؛ (قَوْلَ ← قَالَ)
 - کلمه صحیح « ابدال » گویند؛ (اِصْتَبَرَ ← اِصْطَبَرَ)
- بعضی کلمات صحیح، معتل و ... برای ملحق کردن آن کلمه به کلمه دیگر برای دست‌یابی به وزن و معنای جدید را «الحاق» گویند. (جَلَبَ [جذب کرد] ← جَلَّبَ [جلباب پوشید])

۸. اجتماع انواع کلمه
- صحیح و مهموز (أَمْرٌ)
 - صحیح و مضاعف (مَدَّ)
 - صحیح و مهموز و مضاعف (أَزَّ)
 - معتل و مهموز (أَبَى)
 - معتل و مضاعف (حَى)
 - سالم و صحیح (نَصَرَ)

بخش اول: بخش فعل

مقدمه بخش فعل

- * **فعل معلوم** (فعلی که به فاعلش نسبت داده می‌شود، به عبارت دیگر فعلی که فاعلش در کلام روشن و معلوم و موجود است)
- مثال در زبان فارسی: زِد زید بَکَر را
فعل / فاعل / مفعول
- معادل عربی: ضَرَبَ زید بَکراً
فعل / فاعل / مفعول
- مجهول** (فعلی که فاعل آن در کلام ذکر نشده و مفعول به جای آن آمده‌است، به عبارت دیگر فاعل در کلام مجهول و نامعلوم است)
- مثال در زبان فارسی: بَکَر زده شده است
نایب فاعل / فعل
- معادل عربی: ضَرِبَ بَکَر
فعل / نایب فاعل

فعل مجهول در زبان فارسی: (بن ماضی + ه [صفت مفعولی] + حالات مختلف مصدر شدن): زده شده‌ام، زده می‌شوم، زده بشوم.

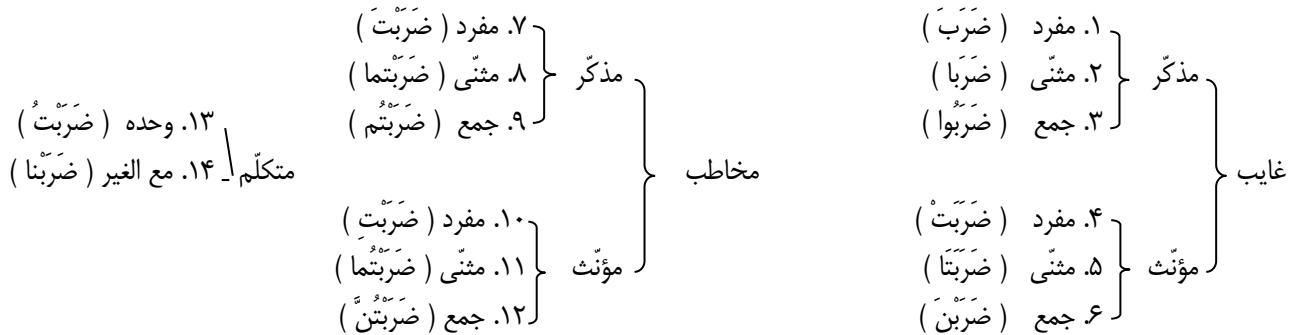
عربی: ماضی (فُعِلَ) / مضارع (يُفَعَلُ) / امر (لِيُفَعَلْ)

*** صیغه‌های فعل**

در زبان فارسی ۶ صیغه به کار می‌رود و ۱۴ معنا از آن برداشت می‌شود، اما در زبان عربی برای تمامی ۱۴ معنا، ۱۴ صیغه به صورت مستقل وضع شده‌است.

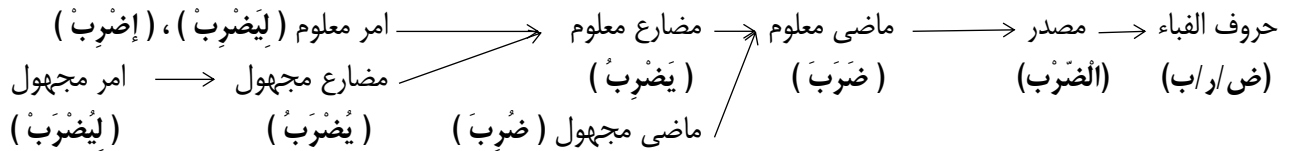
نوع خطاب	صیغه	فاعل	معادل عربی	صیغه	فاعل	معادل عربی
متکلم (فعلی که فاعل آن شخص گوینده است)	من زدم	متکلم	أنا ضَرَبْتُ	ما زدیم	ما جمع متکلم	نحن ضَرَبْنَا
مخاطب (فعلی که فاعل آن شخص حاضر و مورد خطاب است)	تو زدی	تو یک مرد تو یک زن	أنتَ ضَرَبْتَ أنتِ ضَرَبْتِ	شما زدید	شما دو مرد شما دو زن شما جمع مردان شما جمع زنان	أنتمَا ضَرَبْتُمَا أنتمَا ضَرَبْتُمَا أنتم ضَرَبْتُمْ أنتن ضَرَبْتِن
غایب (فعلی که فاعل آن شخص غایب است)	او زد	او یک مرد او یک زن	هو ضَرَبَ هي ضَرَبَتْ	ایشان / آن‌ها زدند	آن دو مرد آن دو زن آن جمع مردان آن جمع زنان	هما ضَرَبَا هما ضَرَبَتَا هم ضَرَبُوا هن ضَرَبْنَ

بنابراین ۱۴ صیغه در زبان عربی به مانند نمودار زیر می‌باشد:



۱. فعل ثلاثی مجرد

*** چگونگی اشتقاق در اقسام فعل**



۱/۱. فعل سالم

«بدان که مصدر اصل کلام است و از وی نه وجه باز می‌گردد»

«ماضی، مضارع، امر، نهی، جحد، نفی، استفهام، اسم فاعل و مفعول»

- ۱- ماضی «کلمه‌ای که دلالت می‌کند بر وقوع فعل یا پدیدارشدن حالتی در زمان گذشته». ضَرَبَ (زد)، حَسَنَ (نیکو شد).
- ۲- مضارع «کلمه‌ای که دلالت می‌کند بر وقوع فعل یا پدیدارشدن حالتی در زمان حال یا آینده». يَضْرَبُ (می‌زند).
- ۳- امر «کلمه‌ای که دلالت می‌کند بر طلب انجام فعل در زمان آینده». إِضْرَبْ (بزن).
- ۴- نهی «کلمه‌ای که دلالت می‌کند بر طلب ترک فعل در زمان آینده». لَا تَضْرَبْ (نزن).
- ۵- جحد «کلمه‌ای که خبر می‌دهد از عدم وقوع فعلی در زمان گذشته با لفظ مضارع». لَمْ يَضْرَبْ (او نزده است)، لَمَّا يَضْرَبْ (هنوز نزده است).
- ۶- نفی «کلمه‌ای که خبر می‌دهد از عدم وقوع فعلی در زمان گذشته، حال یا آینده». لَا يَضْرَبُ (او نمی‌زند)، مَاضِرَبَ (نزده‌است).
- ۷- استفهام «کلمه‌ای که دلالت می‌کند بر پرسش کردن»: هَلْ يَضْرَبُ، أَيَضْرَبُ (آیا می‌زند).
- ۸- اسم فاعل «اسمی که دلالت می‌کند بر انجام دهنده کار کننده»: ضَارِبٌ (زننده).
- ۹- اسم مفعول «اسمی که دلالت می‌کند بر آن چه کار روی آن واقع شده است»: مَضْرُوبٌ (زده شده).

الف) فعل معلوم

۱) ماضی معلوم

نوع فعل	ضمیر فاعلی		طریقه ساختن	معنا	فعل	شماره صیغه
	متصل	متفصل				
غایب	هو (مستتر)	هُوَ	- از ضَرْبَ آمده / - (الِ) مصدری را حذف کردیم / - عین الفعل را حرکت دادیم.	آن مرد زد	ضَرْبَ	۱
	ا	هُمَا	- از ضَرْبَ آمده / - (الف) علامت مثنی به آخرش اضافه کردیم .	آن دو مرد زدند	ضَرْبَا	۲
	وا	هُم	- از ضَرْبَ آمده / - (واو) علامت جمع مذکر به آخرش اضافه کردیم. - ماقبل واو را به مناسبت با واو ، ضمه دادیم .	آن جمع مردان زدند	ضَرْبُوا	۳
	هی (مستتر)	هِيَ	- از ضَرْبَ آمده / - تاء تأنیت ساکنه (ت) به آخرش اضافه کردیم. نکته: (ت) ساکنه در صیغه چهارم، ضمیر نیست بلکه علامت تأنیت است.	آن زن زد	ضَرْبَتْ	۴
	ا	هُمَا	- از ضَرْبَ آمده / - (تا) علامت تثنیه مؤنث به آخرش اضافه کردیم .	آن دو زن زدند	ضَرْبَتَا	۵
	ن	هُنَّ	- از ضَرْبَ آمده - نون مفتوح (ن) علامت جمع مؤنث در آخرش آوردیم / - لام الفعل را ساکن کردیم.	آن جمع زنان زدند	ضَرْبْنَ	۶
مخاطب	ت	أَنْتَ	- از ضَرْبَ آمده / - تاء مفتوح مفرد مذکر مخاطب (ت) آوردیم / - لام الفعل را ساکن کردیم.	تو یک مرد زدی	ضَرْبْتَ	۷
	تَمَّا	أَنْتُمَا	- از ضَرْبَ آمده - (تَمَّا) علامت تثنیه مخاطب به آخرش اضافه کردیم / - لام الفعل را ساکن کردیم.	شما دو مرد زدید	ضَرْبْتُمَا	۸
	تَم	أَنْتُمْ	- از ضَرْبَ آمده - (تَم) علامت جمع مذکر مخاطب به آخرش اضافه کردیم / - لام الفعل را ساکن کردیم.	شما جمع مردان زدید	ضَرْبْتُمْ	۹
	ت	أَنْتِ	- از ضَرْبَ آمده - تاء مکسور (تِ) علامت مفرد مؤنث مخاطب آوردیم / - لام الفعل را ساکن کردیم.	تو یک زن زدی	ضَرْبْتِ	۱۰
	تَمَّا	أَنْتُمَا	- از ضَرْبَ آمده - (تَمَّا) علامت تثنیه مخاطب به آخرش اضافه کردیم / - لام الفعل را ساکن کردیم.	شما دو زن زدید	ضَرْبْتُمَا	۱۱
	تَن	أَنْتُنَّ	- از ضَرْبَ آمده / - (تُنَّ) علامت جمع مؤنث اضافه کردیم / - لام الفعل را ساکن کردیم.	شما جمع زنان زدید	ضَرْبْتُنَّ	۱۲
متکلم	ت	أَنَا	- از ضَرْبَ آمده / - (ت) مضموم علامت متکلم وحده را اضافه کردیم / - لام الفعل را ساکن کردیم.	من زدم	ضَرْبْتُ	۱۳
	نَا	نَحْنُ	- از ضَرْبَ آمده / - (نا) علامت جمع متکلم اضافه کردیم / - لام الفعل را ساکن کردیم .	ما زدیم	ضَرْبْنَا	۱۴

نکته: ضمیر متصل در صیغه‌های ۱ و ۴ ماضی مستتر و پنهان می‌باشد.

۲) مضارع معلوم

نوع فعل	ضمیر فاعلی		طریقه ساختن	معنا	فعل	شماره صیغه
	متصل	منفصل				
غایب	هُوَ	هُوَ	- از یَضْرِبُ [ماضی معلوم] آمده . - یاء مفتوحه مفرد مذکر مستقبل بر سرش آوردیم . - فاء الفعل را ساکن، عین الفعل را مکسور [به سبب استعمال عرب] لام الفعل را مضموم کردیم .	آن مرد می زند	يَضْرِبُ	۱
	ا	هُمَا	- از یَضْرِبُ آمده / - (ان) علامت مثنی را اضافه می کنیم / - لام الفعل را مفتوح می کنیم .	آن دو مرد می زنند	يَضْرِبَانِ	۲
	وا	هُمَّ	- از یَضْرِبُ آمده / - واو ساکن و نون مفتوحه (ون) علامت جمع را اضافه می کنیم .	آن جمع مردان می زنند	يَضْرِبُونَ	۳
	هِيَ	هِيَ	- از یَضْرِبُ آمده / - یاء صیغه ی اول را به تاء مفتوحه تبدیل می کنیم .	آن زن می زند	تَضْرِبُ	۴
	ا	هُمَا	- از یَضْرِبُ آمده / - یاء صیغه ی اول را به تاء مفتوحه تبدیل می کنیم - (ان) علامت مثنی را اضافه می کنیم / - لام الفعل را مفتوح می کنیم .	آن دو زن می زنند	تَضْرِبَانِ	۵
	ن	هُنَّ	- از یَضْرِبُ آمده / - لام الفعل را ساکن می کنیم / - نون مفتوحه جمع مؤنث (ن) در آخرش آوردیم .	آن جمع زنان می زنند	يَضْرِبْنَ	۶
مخاطب	أَنْتَ	أَنْتَ	- از یَضْرِبُ آمده / - یاء صیغه ی اول را به تاء مفتوحه تبدیل می کنیم.	تو یک مرد می زنی	تَضْرِبُ	۷
	ا	أَنْتَمَا	- از یَضْرِبُ آمده / - یاء صیغه ی اول را به تاء مفتوحه تبدیل می کنیم . - (ان) علامت مثنی را اضافه می کنیم / - لام الفعل را مفتوح می کنیم .	شما دو مرد می زنید	تَضْرِبَانِ	۸
	و	أَنْتُمْ	- از یَضْرِبُ آمده / - یاء صیغه ی اول را به تاء مفتوحه تبدیل می کنیم. - واو ساکن و نون مفتوحه (ون) علامت جمع را اضافه می کنیم .	شما جمع مردان می زنید	تَضْرِبُونَ	۹
	ی	أَنْتِ	- از یَضْرِبُ آمده / - یاء صیغه ی اول را به تاء مفتوحه تبدیل می کنیم. - یاء ساکن و نون مفتوح (ین) به آخرش در می آوریم.	تو یک زن می زنی	تَضْرِبِينَ	۱۰
	ا	أَنْتَمَا	- از یَضْرِبُ آمده / - یاء صیغه ی اول را به تاء مفتوحه تبدیل می کنیم. - (ان) علامت مثنی را اضافه می کنیم / - لام الفعل را مفتوح می کنیم.	شما دو زن می زنید	تَضْرِبَانِ	۱۱
	ن	أَنْتُنَّ	- از یَضْرِبُ آمده / - یاء صیغه ی اول را به تاء مفتوحه تبدیل می کنیم. - لام الفعل را ساکن می کنیم / - نون مفتوحه جمع مؤنث در آخرش آوردیم.	شما جمع زنان می زنید	تَضْرِبْنَ	۱۲
منکلم	أَنَا	أَنَا	- از یَضْرِبُ آمده . - یاء صیغه ی اول را به همزه مفتوحه تبدیل می کنیم .	من می زنم	أَضْرِبُ	۱۳
	نَحْنُ	نَحْنُ	- از یَضْرِبُ آمده . - یاء صیغه ی اول را به نون مفتوحه تبدیل می کنیم .	ما می زنیم	نَضْرِبُ	۱۴

چند نکته:

۱. علامت مضارع در زبان عربی حروف «أتین» می باشد که در ابتدای افعال مضارع قرار می گیرد و در تمامی فعل های معلوم مفتوح می باشد مگر برخی ابواب ثلاثی مزید (که در بحث ثلاثی مزید به آن می پردازیم)، این حروف را به (حروف مضارعه)، (علائم فعل مضارع)، (زواید اربعه) نیز می شناسند. علامت فعل مضارع نظیر علامت (می) در زبان فارسی است.
۲. ضمیر متصل در صیغه های ۱ و ۴ و ۷ و ۱۳ و ۱۴ (مفردات) فعل های مضارع، امر، و... ماضی مستتر و پنهان می باشد.

۳) فعل امر معلوم

نوع فعل	ضمیر فاعلی		طریقه ساختن	معنا	فعل	شماره صیغه
	متصل	منفصل				
غایب / امر به لام	هو	هو	- از یَضْرِبُ آمده [مضارع معلوم] / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم [یعنی علامت رفع را می اندازیم] .	آن مرد باید بزند	لِيَضْرِبُ	۱
	ا	هما	- از يَضْرِبَانِ آمده / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم .	آن دو مرد باید بزنند	لِيَضْرِبَا	۲
	وا	هم	- از يَضْرِبُونِ آمده / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم .	آن جمع مردان باید بزنند	لِيَضْرِبُوا	۳
	هی	هی	- از تَضْرِبُ آمده / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم .	آن زن باید بزند	لَتَضْرِبُ	۴
	ا	هما	- از تَضْرِبَانِ آمده / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم .	آن دو زن باید بزنند	لَتَضْرِبَا	۵
	ن	هن	- از يَضْرِبْنَ آمده / - لام امر بر سر آن آوردیم .	آن جمع زنان باید بزنند	لِيَضْرِبْنَ	۶
مخاطب / امر حاضر / امر به صیغه	انت	انت	- از تَضْرِبُ آمده . - حذف علامت مضارع . - اگر ابتدا به حرکت بود ، نیاز به همزه ندارد و به همان حال خوانده می شود (مثل : قُلْ) - اگر ابتدا به حرکت نبود ، اولش را همزه می آوریم . (مثل : اِضْرِبْ ، اُكْتُبْ) - حرکت دادن علامت همزه بر اساس حرکت عین الفعل مضارع می باشد . اگر عین الفعل مضموم بود ، همزه هم مضموم می شود ، اگر مفتوح یا مكسور بود ، همزه هم مكسور می شود . - مجزوم کردن آخر کلمه [یعنی علامت رفع را می اندازیم] .	تو یک مرد بزن	اِضْرِبْ	۷
	ا	انتما	- از تَضْرِبَانِ آمده / - قواعدی که در اِضْرِبْ جاری شد در این جا هم جاری است .	شما دو مرد بزنید	اِضْرِبَا	۸
	و	انتم	- از تَضْرِبُونِ آمده / - قواعدی که در اِضْرِبْ جاری شد در این جا هم جاری است .	شما جمع مردان بزنید	اِضْرِبُوا	۹
	ی	انتی	- از تَضْرِبِينَ آمده / - قواعدی که در اِضْرِبْ جاری شد در این جا هم جاری است .	تو زن بزن	اِضْرِبِي	۱۰
	ا	انتما	- از تَضْرِبَانِ آمده / - قواعدی که در اِضْرِبْ جاری شد در این جا هم جاری است .	شما دو زن بزنید	اِضْرِبَا	۱۱
	ن	انتن	- از تَضْرِبْنَ آمده / - قواعدی که در اِضْرِبْ جاری شد در این جا هم جاری است .	شما جمع زنان بزنید	اِضْرِبْنَ	۱۲
امر به لام متکلم	انا	انا	- از اَضْرِبُ آمده / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم	من باید بزنم	لَاضْرِبْ	۱۳
	نحن	نحن	- از نَضْرِبُ آمده / - لام امر بر سر آن آوردیم / - لام الفعل را مجزوم کردیم	ما باید بزنیم	لَنَضْرِبْ	۱۴

نکات:

- حرکت لام امر [لِ يَضْرِبُ] بعد از (واو) ، (فاء) ، (ثَمَّ) قرار گیرد - جایز است : ساکن باشد. (وَ لَتَنْتَظِرُ)
- جایز است : متحرک باشد. (ثُمَّ لِيَضْرِبُ)
- در تمام موارد : مكسور است (لِيَضْرِبُ)
همزه در صیغه های مخاطب - در صورتی که در وسط کلام بیاید: نوشته می شود ولی خوانده نمی شود. (ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ) .
- در صورتی که در ابتدای کلام بیاید: ضمه یا کسره است. (اُكْتُبْ) ، (اِضْرِبْ)
- همزه - قطع : همیشه و در همه حالت هم نوشته و هم خوانده می شود. مانند همزه علامت مضارع (اَعْبُدْ) و همزه باب افعال (اَكْرَمَ) .
- وصل : همزه های که اگر در اثناء کلام بیاید، نوشته می شود ولی خوانده نمی شود. (اِضْرِبْ = وَ اَضْرِبْ) .
- در اصطلاح علم صرف - به ۶ صیغه ی مخاطب (امر حاضر) گویند = فعل امر در زبان فارسی .
- به صیغه های غایب و متکلم (امر به لام) گویند = فعل مضارع التزامی در زبان فارسی .
- ضمایر متصل و منفصل فعل امر، نهی، جحد، نفی و استفهام همان ضمایر فعل مضارع است.
- مجزوم کردن فعل مضارع (فعل امر، نهی، جحد) - در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ (مفردات): به سکون؛ (اِضْرِبْ)
- در مابقی صیغه ها به جز ۶ و ۱۲: به حذف کردن نون عوض از رفع می باشد؛ (لِيَضْرِبَا)

(۴) فعل نهی معلوم

فعل نهی در زبان عربی دارای چهارده صیغه است و به مانند فعل امر، از مضارع ساخته می‌شود. به این طریق که هر صیغه از صیغه‌ی مقابل خودش در فعل مضارع آمده، سپس حرف «لا» را بر مضارع داخل نموده و علامت رفع را حذف می‌کنیم. لفظ «لا» عمل جزم را انجام داده و معنای نهی را می‌رساند. مانند: لَا يَضْرِبُ (آن مرد نباید بزند). لَا تَضْرِبُ (تو یک مرد نزن)

غایب: لَا يَضْرِبُ لَا يَضْرِبُوا لَا تَضْرِبُ لَا تَضْرِبُوا لَا تَضْرِبِينَ لَا تَضْرِبِينَ
مخاطب: لَا تَضْرِبُ لَا تَضْرِبُوا لَا تَضْرِبِي لَا تَضْرِبِينَ لَا تَضْرِبِي لَا تَضْرِبِينَ
متکلم: لَا أُضْرِبُ لَا نَضْرِبُ

(۵) فعل جحد معلوم

فعل جحد در زبان عربی دارای چهارده صیغه است و به مانند فعل نهی، از مضارع ساخته می‌شود. به این طریق که هر صیغه از صیغه‌ی مقابل خودش در فعل مضارع آمده، سپس حرف «لم» را بر مضارع داخل نموده و علامت رفع را حذف می‌کنیم. مانند: لَمْ يَضْرِبْ (آن یک مرد نزد).

غایب: لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبُوا لَمْ تَضْرِبْ لَمْ تَضْرِبُوا لَمْ يَضْرِبِينَ لَمْ يَضْرِبِينَ
مخاطب: لَمْ تَضْرِبْ لَمْ تَضْرِبُوا لَمْ تَضْرِبِي لَمْ تَضْرِبِينَ لَمْ تَضْرِبِي لَمْ تَضْرِبِينَ
متکلم: لَمْ أُضْرِبْ لَمْ نَضْرِبْ

(۶) فعل نفی معلوم

فعل نفی در زبان عربی دارای چهارده صیغه است و از فعل مضارع ساخته می‌شود. به این طریق که علامت نفی «لا» را در ابتدای صیغه‌های چهارده‌گانه فعل مضارع آورده و هیچ تغییری را در فعل مضارع ایجاد نمی‌کنیم. مانند: لَا يَضْرِبُ (آن یک مرد نمی‌زند).

غایب: لَا يَضْرِبُ لَا يَضْرِبُونَ لَا تَضْرِبُ لَا تَضْرِبَانِ لَا يَضْرِبِينَ لَا يَضْرِبِينَ
مخاطب: لَا تَضْرِبُ لَا تَضْرِبَانِ لَا تَضْرِبُونَ لَا تَضْرِبِينَ لَا تَضْرِبِينَ لَا تَضْرِبِينَ
متکلم: لَا أُضْرِبُ لَا نَضْرِبُ

(۷) فعل استفهام معلوم

فعل استفهام در زبان عربی با اضافه کردن «هَلْ» در ابتدای فعل مضارع ساخته می‌شود. مانند: هَلْ يَضْرِبُ (آیا آن یک مرد می‌زند؟).

غایب: هَلْ يَضْرِبُ هَلْ يَضْرِبَانِ هَلْ يَضْرِبُونَ هَلْ تَضْرِبُ هَلْ تَضْرِبَانِ هَلْ يَضْرِبِينَ هَلْ يَضْرِبِينَ
مخاطب: هَلْ تَضْرِبُ هَلْ تَضْرِبَانِ هَلْ تَضْرِبُونَ هَلْ تَضْرِبِينَ هَلْ تَضْرِبِينَ هَلْ تَضْرِبِينَ
متکلم: هَلْ أُضْرِبُ هَلْ نَضْرِبُ

نکته‌ی کلی (در تمام افعال ماضی، مضارع، امر و ...):

سوال) فاعل در صیغه‌های غایب، مخاطب و متکلم به چه شکلی استعمال می‌شود؟

پاسخ) در صیغه‌های غایب، مخاطب و متکلم: فاعل فقط به شکل ضمیر می‌آید (ضَرَبْتُمْ)، (تَضْرِبُونَ)، (إِضْرِبُوا)

فعل / فاعل

غایب: فاعل در آن به دو شکل می‌آید - ضمیر (زَيْدٌ ضَرَبَ | هو مسترا)، (زَيْدَانِ يَضْرِبَانِ)، (زَيْدَانِ لِيَضْرِبَا)

مبتدا / خبر (فعل و ضمیر فاعلی)

اسم ظاهر (ضَرَبَ زَيْدٌ) / (يَضْرِبُ الزَّيْدَانِ) / (لِيَضْرِبُ الزَّيْدَانِ)

فعل (خالی از ضمیر) / فاعل اسم ظاهر

جمله‌ی (ضَرَبَا الرَّجُلَانِ) غلط است؛ چون اگر (ا) فاعل باشد و کلمه‌ی (الرَّجُلَانِ) هم فاعل باشد لازم می‌آید اجتماع دو فاعل و حال آن که فعل را یک نفر انجام می‌دهد و در علم نحو این‌گونه توافق شده که یک فعل دارای دو فاعل نحوی نباشد و انتساب فعل به دو فاعل جایز نیست.

(الرَّجُلَانِ ضَرَبَا) صحیح است؛ چون در این‌جا فقط (ا) فاعل می‌باشد و کلمه (الرَّجُلَانِ) مبتدا است.

۸ اسم فاعل

چون که در اسم، (غایب، مخاطب و متکلم) وجود ندارد و اسم برای تمام این حالت‌ها به شکل یکسان استعمال می‌شود، اسم فاعل در زبان عربی دارای شش صیغه می‌باشد.

شماره صیغه	فعل	معنا	معرفی	طریقه ساختن	وزن	ضمیر	
						متصل	منفصل
۱	ضارِبٌ	یک مرد زنده	اسم ثلاثی مزید مشق اسم فاعل مفرد مذکر	- از یَضْرِبُ (معلوم مضارع) آمده. - حرف مضارع حذف شده. - بر وزن فاعِلُ آورده‌یم. - آخرش را تنوین دادیم.	فاعِلٌ	هُوَ أَنْتَ أَنَا (مستر)	
۲	ضارِبَانِ	دو مرد زنده	اسم ثلاثی مزید مشق اسم فاعل مثنی مذکر	- از ضارِبٌ آمده. - الف علامت و اعراب تثنیه اضافه کردیم. - نون عوض تنوین آورده‌یم.	فاعِلَانِ	هُمَا أَنْتَما نَحْنُ (مستر)	
۳	ضارِبُونَ	جمع مردان زنده	اسم ثلاثی مزید مشق اسم فاعل جمع مذکر	- از ضارِبٌ آمده. - واو علامت و اعراب جمع به آخرش اضافه کردیم. - نون عوض تنوین آورده‌یم.	فاعِلُونَ	هُم أَنْتَمْ نَحْنُ (مستر)	
۴	ضارِبَةٌ	یک زن زنده	اسم ثلاثی مزید مشق اسم فاعل مفرد مؤنث	- از ضارِبٌ آمده. - تاء تأنث آورده‌یم. - آخرش تنوین آورده‌یم.	فاعِلَةٌ	هِيَ أَنْتِ أَنَا (مستر)	
۵	ضارِبَتَانِ	دو زن زنده	اسم ثلاثی مزید مشق اسم فاعل مثنی مؤنث	- از ضارِبَةٌ آمده. - الف علامت و اعراب تثنیه اضافه کردیم. - نون عوض تنوین آورده‌یم.	فاعِلَتَانِ	هُمَا أَنْتَما نَحْنُ (مستر)	
۶	ضارِبَاتٌ	جمع زنان زنده	اسم ثلاثی مزید مشق اسم فاعل جمع مؤنث	- از ضارِبَةٌ آمده. - تاء گرد را حذف کردیم. - «ات» جمع مؤنث سالم آورده و آخرش را تنوین دادیم.	فاعِلَاتٌ	هُنَّ أَنْتِنَّ نَحْنُ (مستر)	

۹ اسم مفعول

اسم مفعول با حذف کردن علامت مضارع از ابتدای مضارع مجهول، و قرار دادن ماده‌ی فعل [ضرب] بر وزن (مفعول) و مرفوع کردن آخر کلمه ساخته می‌شود. مانند: یَضْرِبُ ← مَضْرُوبٌ (یک مرد زده شده). مثل «مَضْرُوبٌ، مَضْرُوبَانِ، مَضْرُوبُونَ، مَضْرُوبَةٌ، مَضْرُوبَتَانِ، مَضْرُوبَاتٌ»

نکته: تمامی ضمایر و معرفتی صیغه و طریقه ساخت به مانند اسم فاعل می‌باشد.

ب) فعل مجهول

* اوزان فعل ثلاثی مجرد مجهول

ماضی: فُعِلَ	}	ماضی: فُعِلَ
مضارع: یُفَعَلُ		مضارع: یُفَعَلُ
امر: لِيَفْعَلْ		امر: لِيَفْعَلْ

نهی: لَا يَفْعَلُ
نفسی: مَا يَفْعَلُ
جحد: لَمْ يَفْعَلْ
استفهام: هَلْ يَفْعَلُ

* فعل مجهول «نایب فاعل» می‌گیرد؛ همان طور که گفته شد فعل مجهول را مجهول نامیدند چون فاعل در آن نامعلوم و مجهول است. اما حالا که فاعل حذف شده است، برای آن که جمله بی‌معنا و مهمل نباشد، به جای فاعل یک اسم دیگری را به عنوان «نایب فاعل» جایگزین فاعل می‌کنند. معمولاً مفعول به را به عنوان نایب فاعل قرار می‌دهند، که با حذف اعراب نصبی، اعراب رفعی به خود می‌گیرد.

خلاصه آن که نایب فاعل «آن اسمی است که سابقاً مفعول بوده و در حال حاضر به عنوان جانشین فاعل در مقابل فعل مجهول قرار گرفته است».

مثال: فعل معلوم: ضَرَبَ زَيْدٌ بَكْرًا (زید زد بکر را) ← فعل مجهول: ضَرِبَ بَكْرٌ (بکر زده شد)؛

به آن نایب فاعل گویند چون } حقیقتاً فاعل (انجام دهنده کار) نیست و معنای مفعولی دارد.
 دیگر مفعول نیست؛ چون فعل به آن نسبت داده شده است و دیگر فُضله و زاید به حساب نمی‌آید بلکه از ارکان کلام محسوب می‌شود.

* هر آنچه پیرامون ضمایر فعل معلوم گفته شد، در مورد فعل مجهول نیز صادق است. یعنی ضمایر بارز و مستتر فعل مجهول دقیقاً به مانند ضمایر مستتر و بارز فعل معلوم می‌باشد، با این تفاوت که ضمایر فعل معلوم را «ضمایر فاعلی» و ضمایر فعل مجهول را «ضمایر نایب فاعلی» می‌نامند.

(۱) فعل ماضی مجهول

ماضی مجهول، از ماضی معلوم گرفته می‌شود. به این شکل که صیغه‌ی اول ماضی معلوم را آورده و آن را بر وزن «فَعِلَ» قرار می‌دهیم، و مابقی صیغه‌ها را نیز - به همان صورتی که در ماضی معلوم گذشت - از صیغه‌ی اول می‌سازیم. مانند: ضَرَبَ (آن مرد زده شد).

غایب:	ضَرَبَ	ضَرَبَا	ضَرَبُوا
مخاطب:	ضَرَبْتَ	ضَرَبْتُمَا	ضَرَبْتُمْ
متکلم:	ضَرَبْتُ	ضَرَبْنَا	

(۲) فعل مضارع مجهول

مضارع مجهول، از مضارع معلوم گرفته می‌شود. به این شکل که صیغه‌ی اول مضارع معلوم را آورده و آن را بر وزن «يُفَعَلُ» قرار می‌دهیم، و مابقی صیغه‌ها را نیز - به همان صورتی که در فعل مضارع معلوم گذشت - از صیغه‌ی اول می‌سازیم. مانند: يُضَرَبُ (آن مرد زده می‌شود).

غایب:	يُضَرَبُ	يُضَرَبَانِ	يُضَرَبُونَ
مخاطب:	يُضَرَبُ	يُضَرَبَانِ	يُضَرَبُونَ
متکلم:	أُضَرَبُ	نُضَرَبُ	

(۳) فعل امر مجهول

فعل امر مجهول، از فعل مضارع مجهول گرفته می‌شود. به این شکل که هر صیغه از صیغه‌ی مقابل خودش در فعل مضارع آمده، سپس لام امر «لِ» را بر مضارع داخل نموده و علامت رفع را به همان توضیحی که در فعل امر معلوم گذشت، حذف می‌کنیم. پس امر مجهول در تمام صیغه‌ها به شکل امر به لام صرف می‌شود، بخلاف امر معلوم که در صیغه‌های غایب و متکلم به شکل امر به لام، و در صیغه‌های مخاطب به شکل امر به صیغه صرف می‌شود. مانند: لِضَرَبْ (آن مرد باید زده شود).

غایب:	لِضَرَبْ	لِضَرَبَا	لِضَرَبُوا
مخاطب:	لِضَرَبْ	لِضَرَبَانِ	لِضَرَبُونَ
متکلم:	لِأُضَرَبْ	لِنُضَرَبْ	

(۴-۷) فعل نهی، جحد، نفی و استفهام مجهول

فعل نهی، جحد، نفی و استفهام مجهول، از مضارع مجهول گرفته می‌شود. به این شکل که هر صیغه از صیغه‌ی مقابل خودش در فعل مضارع می‌آید، و با افزودن علامت نهی «لا» و علامت جحد «لَمْ»، علامت رفع را حذف می‌کنیم، و با افزودن علامت نفی «لا» و استفهام «هَلْ» فعل نفی و استفهام مجهول می‌سازیم.

* نهی مجهول:

غایب:	لَا يُضَرَبْ	لَا يُضَرَبَانِ	لَا يُضَرَبُونَ
مخاطب:	لَا تُضَرَبْ	لَا تُضَرَبَانِ	لَا تُضَرَبُونَ
متکلم:	لَا أُضَرَبْ	لَا نُضَرَبْ	

* جحد مجهول:

غایب:	لَمْ يُضَرَبْ	لَمْ يُضَرَبَا	لَمْ يُضَرَبُوا
مخاطب:	لَمْ تُضَرَبْ	لَمْ تُضَرَبَا	لَمْ تُضَرَبُوا
متکلم:	لَمْ أُضَرَبْ	لَمْ نُضَرَبْ	

* نفی مجهول:

غایب: لَا يُضْرَبُ لِأُضْرَبَ لَا يُضْرَبُونَ لَا تُضْرَبُ لِأُضْرَبَ لَا تُضْرَبُونَ
مخاطب: لَا تُضْرَبُ لِأُضْرَبَ لَا تُضْرَبُونَ لَا تُضْرَبِينَ لِأُضْرَبِينَ لَا تُضْرَبُ لِأُضْرَبَ لَا تُضْرَبِينَ

* استفهام مجهول:

غایب: هَلْ يُضْرَبُ هَلْ يُضْرَبَانِ هَلْ يُضْرَبُونَ هَلْ تُضْرَبُ هَلْ تُضْرَبَانِ هَلْ تُضْرَبُونَ
مخاطب: هَلْ تُضْرَبُ هَلْ تُضْرَبَانِ هَلْ تُضْرَبُونَ هَلْ أُضْرَبُ هَلْ أُضْرَبَانِ هَلْ أُضْرَبُونَ

نکته: ضمایر فاعلی، نایب فاعلی و ضمایر مفعولی

نوع	ترجمه	ضمیر مفعولی		ضمیر فاعلی و نایب فاعلی			شماره صیغه
		متصل	منفصل	متصل		منفصل	
		مشترک	مشترک	مختص مضارع	مختص ماضی	مشترک	
ضمایر مغایب	او / آن یک مرد	هُ	إِيَّاهُ	هُوَ (مستتر)	هُوَ (مستتر)	هُوَ	۱
	آن دو مرد	هُمَا	إِيَّاهُمَا	ا	ا	هُمَا	۲
	آن جمع مردان	هُمْ	إِيَّاهُمْ	وا	وا	هُمْ	۳
	او / آن یک زن	هَا	إِيَّاهَا	هِيَ (مستتر)	هِيَ (مستتر)	هِيَ	۴
	آن دو زن	هُمَا	إِيَّاهُمَا	ا	ا	هُمَا	۵
	آن جمع زنان	هُنَّ	إِيَّاهُنَّ	نَ	نَ	هُنَّ	۶
ضمایر مخاطب	تو یک مرد	كَ	إِيَّاكَ	أَنْتَ (مستتر)	تَ	أَنْتَ	۷
	شما دو مرد	كُما	إِيَّاكُما	ا	تُما	أَنْتُما	۸
	شما جمع مردان	كُهم	إِيَّاكُهم	و	تُهم	أَنْتُهم	۹
	تو یک زن	كِ	إِيَّاكِ	يِ	تِ	أَنْتِ	۱۰
	شما دو زن	كُما	إِيَّاكُما	ا	تُما	أَنْتُما	۱۱
	شما جمع زنان	كُنَّ	إِيَّاكُنَّ	نَ	تُنَّ	أَنْتُنَّ	۱۲
ضمایر متکلم	من	يِ	إِيَّايَ	أنا (مستتر)	تُ	أنا	۱۳
	ما	نا	إِيَّانا	نَحْنُ (مستتر)	نَا	نَحْنُ	۱۴

«فعل به لحاظ نیاز و عدم نیاز به مفعول به لازم و متعدی تقسیم می‌شود»

مسأله: لازم و متعدی

۱. لازم (فعلی که با فاعل معنای آن کامل می‌شود و نیازی به مفعول ندارد). مانند: ذَهَبَ زَيْدٌ (زید رفت).
- فعل متعدی (فعلی که برای کامل شدن معنایش علاوه بر فاعل، به مفعول هم نیاز دارد). مانند: نَصَرَ زَيْدٌ سَعِيداً (زید سعید را یاری کرد).
- بنفسه: مفعول بدون حرف جرّ بیاید. مانند: ضَرَبَ زَيْدٌ بَكَراً (زد زید بکر را).
- به حرف جرّ: مفعول به کمک حرف جرّ بیاید. مانند: ذَهَبَ زَيْدٌ بِسَعِيدٍ (برد زید سعید را).

نکته‌ها:

۱. بعضی فعل‌ها، هم به شکل متعدی بنفسه استعمال می‌شوند و هم به شکل متعدی به حرف جرّ ولی معنای آن در دو حالت فرقی ندارد. مانند (شَكَرْتُ اللَّهَ : خدای را شکر کردم) = (شَكَرْتُ لِلَّهِ : خدای را شکر کردم)

۲. بعضی فعل‌ها، هم به شکل متعدی بنفسه استعمال شده و هم به شکل متعدی به حرف جرّ ولی معنای آن در دو حالت با یکدیگر متفاوت است. مثلاً فعل دَعَا - متعدی بنفسه (دَعَاهُ : او را خواند)

- متعدی به حرف جرّ (دَعَا لَهُ : او را دعا کرد) ، (دَعَا عَلَيْهِ : او را نفرین کرد)

۳. بعضی از فعل‌ها با تغییر حروف جرّی ، معنای آن‌ها متفاوت می‌شود. مثلاً فعل (رَغِبَ) فیه : آن کار را دوست داشت)

(عَنَّهُ : آن کار را ترک کرد)

تبصرة: متعدی کردن فعل لازم

در زبان فارسی اگر فعل لازم معنای متعدی پیدا کند، کمپلت قیافه‌اش تغییر کرده و فعل دیگری به جای آن به کار می‌رود مثلاً (رفت) می‌شود (بُرد) ولی در زبان عربی این گونه نیست، یعنی فعل لازم وقتی که متعدی می‌شود، همان شکل قبلی را دارد و فقط یک حرف جرّ به آخر آن اضافه می‌شود (ذَهَبَ = ذَهَبَ بِهِ).

سوال) چگونه در زبان عربی می‌توان یک فعل لازم را متعدی کرد؟

پاسخ) ۱. استفاده از حرف جرّ - غالباً : حرف جرّ باء (ذَهَبْتُ بِـ زید)

غیر غالبی (سایر حروف جرّ) - در اکثر موارد معنای متعدی ندارد (جَلَسَ زیدُ : زید نشست)

(جَلَسَ زیدُ عَلَى الكُرْسِيِّ : زید روی کرسی نشست)

- در موارد کمی معنای متعدی دارد (رَغِبَ فِيهِ : میل پیدا کرد او را)

- باب افعال (نَزَلَ : نازل شد) - (أَنْزَلَ : نازل کرد او را)

- باب تفعیل (كُرِمَ : بزرگ داشته شد) - (كَرَّمَ : بزرگداشت او را)

- باب مفاعله (بَعُدَ : دور شد) - (بَاعَدَ : دور کرد)

- باب استفعال (خَرَجَ : خارج شد) - (إِسْتَخْرَجَ : خارج کرد)

۲. به وسیله‌ی بردن به برخی از ابواب ثلاثی مزید

تبصرة: طریقه‌ی مجهول کردن فعل متعدی

مقدمه: ما وقتی فعل معلوم را به کار می‌بریم می‌خواهیم دو چیز را به مخاطب بفهمانیم، اول این که فاعل این کار چه کسی است، دوم این که می‌خواهیم بفهمانیم کار بر روی چه چیزی واقع شده است. مثلاً در جمله (ضَرَبَ زیدُ عمرو) می‌خواهیم بگوییم که ضارب (زید) و مضروب (عمرو) است. لکن در فعل مجهول ما کاری با فاعل نداریم، فقط و فقط می‌خواهیم ببینیم مفعول چه کسی است، فلذا فاعل را حذف می‌کنیم و معادل مفعول، صیغه‌ی مجهول آن فعل را می‌سازیم.

فعل لازم ← مجهول ندارد؛ چون فعل لازم اصلاً مفعولی ندارد که ما بخواهیم آن را نایب فاعل قرار دهیم. پس

مثال (ذَهَبَ = ذَهَبَ) غلط است.

بنابراین اگر کسی بخواهد از فعل لازم، فعل مجهول بسازد، می‌بایست در ابتدا فعل لازم را به فعل متعدی به

حرف جرّ تبدیل کرده و سپس آن فعل (متعدی به حرف جر) را مجهول کند، و نمی‌تواند مستقیماً از فعل لازم، فعل

مجهول بسازد. [طریقه مجهول کردن فعل متعدی به حرف جر در قسمت پایین خواهد آمد].

طریقه مجهول کردن

فعل متعدی - بنفسه : ۱. ضمیر فاعلی را حذف می‌کنیم .

۲. معادل ضمیر مفعولی نایب فاعل قرار می‌دهیم .

۳. صیغه‌ی شکل مجهول را می‌نویسیم .

(خلاصه : معادل ضمیر مفعولی صیغه‌ی مجهول آن فعل را می‌سازیم)

(نَصْرُونَا = نُصِرْنَا) ، (ضَرْبَكَ = ضُرِبْتُ) ، (إِضْرِبْهُ = لِيُضْرَبْ)

- به حرف جرّ : ۱. صیغه‌ی مفرد مذکر غایب را به شکل مجهول می‌نویسیم .

۲. حرف جرّ را با ضمیر مفعولی بی تغییر می‌آوریم .

(ذَهَبَ بِكُمْ = ذَهَبَ بِكُمْ) ، (يَذْهَبَانِ بِهِمْ = يَذْهَبُ بِهِمْ) ، (إِذْهَبِي بِكِ = لِيُذْهَبَ بِكِ)

سوال) چرا در مجهول کردن فعل متعدی به حرف جرّ ضمیر مفعولی را بر نمی‌دارید و به جایش ضمیر نایب فاعلی نمی‌گذارید، چرا همان (بِك) را در فعل مجهول به عینه تکرار می‌کنید؟

پاسخ) چون نمی‌توانید ضمیر را از حرف جرّ جدا کنید و به داخل فعل ببرید! بخلاف مجهول کردن فعل متعدی بنفسه که شما می‌توانید ضمیر را در دل فعل قرار دهید و فعل را صرف کنید ولی در این جا شما نمی‌توانید ضمیر را به داخل فعل ببرید، فلذا فعل صرف نمی‌شود بلکه ضمیر صرف می‌شود.

* صور معلوم و مجهول فعل لازم و متعدی بنفسه و به حرف جر [فعل لازمی که متعدی شده]

۱۴ صیغه است، چون در این جا فقط فاعل وجود دارد و هیچ مفعولی وجود ندارد که در آن ضرب شود و صورت‌های زیادی پیدا کند .

دَهَبَ	دَهَبْت
دَهَبَا	دَهَبْتُمَا
دَهَبُوا	دَهَبْتُمْ
دَهَبْت	دَهَبْتِ
دَهَبْتَا	دَهَبْتُمَا
دَهَبْتُمْ	دَهَبْتُمْ

معلوم :
۱۴ صورت

فعل لازم

مجهول : ندارد ؛ چون که فعل لازم اصلاً مفعول ندارد تا آن مفعول بتواند جای فاعل بنشیند و نایب فاعل شود

هیچ صورت

ه	ک
هُمَا	كُمَا
هُم	كُم
ها	ک
هُمَا	كُمَا
هُنَّ	كُنَّ

ضَرَبَ	ضَرَبْت
ضَرَبَا	ضَرَبْتُمَا
ضَرَبُوا	ضَرَبْتُمْ
ضَرَبْت	ضَرَبْتِ
ضَرَبْتَا	ضَرَبْتُمَا
ضَرَبْتُمْ	ضَرَبْتُمْ

معلوم :
۱۹۶ صورت

بنفسه

فعل متعدی

۱۹۶ صورت دارد ؛ چون ۱۴ فاعل در ۱۴ مفعول ضرب می شوند.

۱۴ صیغه است چون در فعل مجهول ما کاری با فاعل نداریم و آن را حذف می کنیم ، ما در فعل مجهول فقط و فقط می خواهیم در مورد کسی که فعل روی آن واقع شده بحث کنیم و آن شخص هم از ۱۴ حالت خارج نیست. به عبارت دیگر در این جا فاعل در مفعول ضرب نمی شود بلکه فقط نایب فاعل داریم.

ضَرَبَ	ضَرَبْت
ضَرَبَا	ضَرَبْتُمَا
ضَرَبُوا	ضَرَبْتُمْ
ضَرَبْت	ضَرَبْتِ
ضَرَبْتَا	ضَرَبْتُمَا
ضَرَبْتُمْ	ضَرَبْتُمْ

مجهول :
۱۴ صورت

به	بِک
بِهِمَا	بِكُمَا
بِهِم	بِكُم
بِهَا	بِک
بِهِمَا	بِكُمَا
بِهِنَّ	بِكُنَّ

دَهَبَ	دَهَبْت
دَهَبَا	دَهَبْتُمَا
دَهَبُوا	دَهَبْتُمْ
دَهَبْت	دَهَبْتِ
دَهَبْتَا	دَهَبْتُمَا
دَهَبْتُمْ	دَهَبْتُمْ

معلوم :
۱۹۶ صورت

به حرف جر

۱۹۶ صورت دارد ؛ چون ۱۴ فاعل در ۱۴ مفعول ضرب می شوند.

۱۴ صیغه است ، چون در فعل مجهول ما کاری با فاعل نداریم و آن را حذف می کنیم ، ما در فعل مجهول فقط و فقط می خواهیم در مورد کسی که فعل روی آن واقع شده بحث کنیم و آن شخص هم از ۱۴ حالت خارج نیست به عبارت دیگر در این جا فاعل در مفعول ضرب نمی شود، بلکه فقط نایب فاعل داریم.

بِه	بِک
بِهِمَا	بِكُمَا
بِهِم	بِكُم
بِهَا	بِک
بِهِمَا	بِكُمَا
بِهِنَّ	بِكُنَّ

مجهول :
۱۴ صورت

	(لِمَدَّ ، لِمَدَّ ، لِمَدَّ)	(لِيَمِدُّ ، لِيَمِدُّ)	} مثال مجهول:
	لِمَدًّا	لِيَمِدًّا	
(لَامَدَّ ، لَامَدَّ ، لَامَدَّ)	لَتَمِدُّوا	لِيَمِدُّوا	
(لِنَمَدَّ ، لِنَمَدَّ ، لِنَمَدَّ)	لَتَمِدِّي	(لَتَمَدَّ ، لَتَمَدَّ ، لَتَمَدَّ)	
	لَتَمَدًّا	لَتَمَدًّا	
	لَتَمِدِّنَ	لِيَمِدِّنَ	

تبصره: اگر عین الفعل - مضموم باشد: به چهار وجه خوانده می‌شود. (لِيَمِدُّ ، لِيَمِدُّ ، لِيَمِدُّ)
 - مفتوح یا مکسور باشد: به سه وجه خوانده می‌شود (لِيَمِدُّ ، لِيَمِدُّ ، لِيَمِدُّ) / (لِيَحِلُّ ، لِيَحِلُّ ، لِيَحِلُّ)

- فعل جحد و نهی ، معلوم و مجهول: مانند فعل امر صرف می‌شود.

- فعل نفی و استفهام ، معلوم و مجهول: مانند فعل مضارع صرف می‌شود.

- اسم فاعل : ادغام در تمام صیغه‌ها واجب است . مثال (مَادُّ ، مَادَانِ ، مَادُونِ ، مَادَّةٌ ، مَادَّتَانِ ، مَادَاتٌ)

- اسم مفعول : ادغام در تمام صیغه‌ها ممتنع است . مثال (مَمْدُودٌ ، مَمْدُودَانِ ، مَمْدُودُونَ ، مَمْدُودَةٌ ، مَمْدُودَتَانِ ، مَمْدُودَاتٌ)

تبصره: دو فعل (حَى)،(عَى) از قواعد جاری در مضاعف استثناء شده‌اند، و احکام خاص خود را دارند که در مبحث افعال ترکیبی خواهد آمد.

۱/۳. فعل مهموز

* تعریف فعل مهموز «فعلی که یکی از حروف اصلی آن همزه باشد»: اقسام مهموز الفاء (أَخَذَ)
 مهموز العین (سَأَلَ)، (رَأَى)
 مهموز اللام (قَرَأَ)، (جَاءَ)
 مهموز الفاء و اللام (أَبَا : تیر زد)، (أُمَّتًا : تیر زد)

در فعل مهموز قاعده تخفیف جاری می‌شود؛

لغت: سبک کردن

* تخفیف: اصطلاح: سبک کردن تلفظ کلمه‌ی مهموز با تبدیل کردن همزه [حرف سنگین] به حرف مدّ [حرف سبک]، و یا با حذف همزه.

اگر ماقبل همزه - فتحه بود : تبدیل به الف می‌شود (أَمَّنُّ = أَمْنٌ)
 - ضمه بود : تبدیل به واو می‌شود (أَمَّنُّ = أَوْمُنُّ)
 - کسره بود : تبدیل به یاء می‌شود (اِئْتَرُ = اِئْتِرُ) / (أَمَّان = اِیْمَان)

نکته : برای همزه دو حالت تصور می‌شود - تخفیف : تبدیل به حرف متناسب .

- تحقیق : عدم تبدیل به حرف مدّ .

اقسام - قیاسی (در مهموز الفاء) - وجوبی : هرگاه همزه ساکن بعد از همزه متحرکی قرار گیرد ، همزه ساکن را باید به حرف

مدّ تبدیل کرد (أَمَّنُّ = أَمْنٌ)

جوازی : هرگاه همزه ساکن بعد از یکی از حروف غیر از همزه قرار بگیرد ، می‌توان آن را

به حرف مدّ تبدیل کرد و می‌توان آن را حرف مدّ تبدیل نکرد. (تَأَمَّنُّ یا تَأَمَّنُّ)

نکته: صورت جوازی، استعمال کلمه به شکل حرف مدّ بسیار کم است و غالباً آن

را به تحقیق همزه استعمال می‌کنند.

سماعی : در پنج کلمه‌ی (أَخَذَ ، أَمَرَ ، أَكَلَ ، سَأَلَ ، رَأَى) - حذف همزه در بعضی موارد.

تصرفات

فعل مهموز از تمام ابواب شش گانه می‌آید.

- فعل ماضی معلوم و مجهول : در آن هیچ قاعده ای جاری نمی‌شود.

ماضی معلوم : (اَمِنَ ، اَمِنَا ، اَمِنْتَ ، اَمِنْتَا ، اَمِنْتُ ، اَمِنْتُمْ ، اَمِنْتِ ، اَمِنْتُمْ ، اَمِنْتِ ، اَمِنْتُمْ ، اَمِنْتِ ، اَمِنْتُمْ)

ماضی مجهول : (اَمِنَ ، اَمِنَا ، اَمِنُوا ، اَمِنْتُمْ ، اَمِنْتُمْ ، اَمِنْتُمْ ، اَمِنْتُمْ ، اَمِنْتُمْ ، اَمِنْتُمْ ، اَمِنْتُمْ ، اَمِنْتُمْ)

- فعل مضارع معلوم و مجهول : تخفیف واجب : صیغه‌ی ۱۳ ؛

تخفیف جایز : ما بقی صیغه‌ها ؛

مضارع معلوم: وجه اول: (يَأْمُرُ ، يَأْمُرَانِ ، يَأْمُرُونَ ، يَأْمُرُ ، يَأْمُرَانِ ، يَأْمُرُونَ ، يَأْمُرُ ، يَأْمُرَانِ ، يَأْمُرُونَ ، يَأْمُرُ ، يَأْمُرَانِ ، يَأْمُرُونَ)

وجه دوم: (يَأْمُرُ ، يَأْمُرَانِ ، يَأْمُرُونَ ، يَأْمُرُ ، يَأْمُرَانِ ، يَأْمُرُونَ ، يَأْمُرُ ، يَأْمُرَانِ ، يَأْمُرُونَ ، يَأْمُرُ ، يَأْمُرَانِ ، يَأْمُرُونَ)

مضارع مجهول: وجه اول: (يُؤْمَرُ ، يُؤْمَرَانِ ، يُؤْمَرُونَ ، يُؤْمَرُ ، يُؤْمَرَانِ ، يُؤْمَرُونَ ، يُؤْمَرُ ، يُؤْمَرَانِ ، يُؤْمَرُونَ ، يُؤْمَرُ ، يُؤْمَرَانِ ، يُؤْمَرُونَ)

وجه دوم: (يُؤْمَرُ ، يُؤْمَرَانِ ، يُؤْمَرُونَ ، يُؤْمَرُ ، يُؤْمَرَانِ ، يُؤْمَرُونَ ، يُؤْمَرُ ، يُؤْمَرَانِ ، يُؤْمَرُونَ ، يُؤْمَرُ ، يُؤْمَرَانِ ، يُؤْمَرُونَ)

- فعل امر معلوم: تخفیف واجب : صیغه‌ی ۱۳ و صیغه‌ی ۷ تا ۱۲ (مخاطب)

تخفیف جایز : ما بقی صیغه‌ها

مجهول: تخفیف واجب : صیغه‌ی ۱۳

تخفیف جایز : ما بقی صیغه‌ها

امر معلوم: وجه اول: (لِيَأْمُرْ ، لِيَأْمُرَا ، لِيَأْمُرُوا ، لِيَأْمُرْ ، لِيَأْمُرَا ، لِيَأْمُرُوا ، لِيَأْمُرْ ، لِيَأْمُرَا ، لِيَأْمُرُوا)

(لِيَأْمُرْ ، لِيَأْمُرَا ، لِيَأْمُرُوا ، لِيَأْمُرْ ، لِيَأْمُرَا ، لِيَأْمُرُوا ، لِيَأْمُرْ ، لِيَأْمُرَا ، لِيَأْمُرُوا)

وجه دوم: (لِيَأْمُرْ ، لِيَأْمُرَا ، لِيَأْمُرُوا ، لِيَأْمُرْ ، لِيَأْمُرَا ، لِيَأْمُرُوا ، لِيَأْمُرْ ، لِيَأْمُرَا ، لِيَأْمُرُوا)

امر مجهول: وجه اول: (لِيُؤْمَرْ ، لِيُؤْمَرَا ، لِيُؤْمَرُوا ، لِيُؤْمَرْ ، لِيُؤْمَرَا ، لِيُؤْمَرُوا ، لِيُؤْمَرْ ، لِيُؤْمَرَا ، لِيُؤْمَرُوا)

وجه دوم: (لِيُؤْمَرْ ، لِيُؤْمَرَا ، لِيُؤْمَرُوا ، لِيُؤْمَرْ ، لِيُؤْمَرَا ، لِيُؤْمَرُوا ، لِيُؤْمَرْ ، لِيُؤْمَرَا ، لِيُؤْمَرُوا)

موارد استثناء: { أَخَذَ } وجوب حذف همزه در امر مخاطب (خَذْ ، خَذَا ، خَذُوا ، خَذِي ، خُذَا ، خُذْنَ)

{ أَكَلَ } (كَلْ ، كَلَا ، كَلُوا ، كَلِي ، كَلَا ، كَلْنَ)

أَمَرَ — جواز حذف همزه در امر مخاطب (مَرْ ، مَرَا ، مَرُوا ، مَرِي ، مَرَا ، مَرْنَ)

(أَمَرْ ، أَمَرَا ، أَمَرُوا ، أَمَرِي ، أَمَرَا ، أَمَرْنَ)

سألَ — در بحث کلمات ترکیبی خواهد آمد.

رأىَ — در بحث کلمات ترکیبی خواهد آمد.

أَزَّ ، أَنْ ، ... (هر فعلی که مهموز و مضاعف باشد) — در بحث کلمات ترکیبی خواهد آمد.

- نهی و جحد ، معلوم و مجهول تخفیف واجب : صیغه‌ی ۱۳ { مثل مضارع صرف می‌شود، فقط آخر آن مجزوم است.

تخفیف جایز : ما بقی صیغه‌ها

- نهی و استفهام ، معلوم و مجهول تخفیف واجب : صیغه‌ی ۱۳ { مثل مضارع صرف می‌شود.

تخفیف جایز : ما بقی صیغه‌ها

- اسم فاعل: تخفیف در تمام صیغه‌ها واجب است. مثال: (آمِنُ ، آمِنَانِ ، آمِنُونَ ، آمِنَةٌ ، آمِنَتَانِ ، آمِنَاتُ)

- اسم مفعول: تخفیف در تمام صیغه‌ها جایز است. مثال: وجه اول: (مَأْمُونٌ ، مَأْمُونَانِ ، مَأْمُونُونَ ، مَأْمُونَةٌ ، مَأْمُونَتَانِ ، مَأْمُونَاتُ)

وجه دوم: (مَأْمُونٌ ، مَأْمُونَانِ ، مَأْمُونُونَ ، مَأْمُونَةٌ ، مَأْمُونَتَانِ ، مَأْمُونَاتُ)

معتلات

قواعد اعلال

- قواعد خصوصی بخش اسم : مهم‌ترین آن‌ها در بخش اسم خواهد آمد.
- قواعد خصوصی بعضی از انواع معتل : در آینده خواهد آمد.
- قواعد مشترک بین اسم و فعل به تمام اقسامش

قواعد مشترک اعلال

سکونی

۱. نقل حرکت : هرگاه {
 - واو و یاء متحرک
 - عین الفعل
 - ما قبل صحیح و ساکن
 باشد، حرکت به ما قبل نقل داده می‌شود [یَقُولُ = یَقُولُ]
 [یَبِيعُ = یَبِيعُ]
۲. حذف و نقل حرکت : هرگاه {
 - (واو) و (یاء) مضموم یا مکسور
 - در اثناء [میان] کلمه
 - ما قبل صحیح و متحرک
 باشد، حرکت ما قبل را حذف کرده و حرکت حرف عله را بر روی آن قرار می‌دهیم [قَوْلُ = قَوْلُ]
۳. حذف حرکت : هرگاه {
 - واو مضموم ما قبل مضموم
 - یاء مکسور یا مضموم ما قبل مکسور
 - حرف آخر کلمه
 باشد، حرکت آن می‌افتد [یَدْعُو = یَدْعُو]
 [یَرْمِي = یَرْمِي]

قلبی

۴. (واو) قلب به (یاء) {
 - واو ساکن
 - ما قبل مکسور [قَوْلُ = قِيلَ]
۵. (واو) قلب به (یاء) {
 - واو لام الفعل
 - ما قبل مکسور [دُعُو = دُعَى]
۶. (واو) قلب به (یاء) {
 - واو لام الفعل
 - ما قبل مفتوح [یَدْعُو = یَدْعَى]
 - حرف چهارم به بعد
۷. (یاء) قلب به (واو) {
 - یاء ساکن
 - ما قبل مضموم [یُسِرُّ = یُسِرُّ]
 - فاء الفعل
۸. (واو) و (یاء) قلب به (الف) {
 - یاء و واو متحرک (به شرط اصلی بودن حرکت [عارضی نباشد] + فاء الفعل نباشد)
 - ما قبل مفتوح [قَوْلُ = قَالَ] / [یَدْعَى = یَدْعَى]
۹. (الف) قلب به (یاء) : در صورتی که ما قبل الف ضمه باشد [ضَارِبَ = ضُورِبَ]
 (الف) قلب به (یاء) : در صورتی که ما قبل الف کسره باشد [مُصِيبِحَ = مُصِيبِحِ]

حذفی : ۱۰. در التقاء ساکنین حرف عله حذف می‌شود [قَوْلُ = قُلُّ] به شرط آن که (التقاء ساکنین غیر علی حده) باشد.

تبصره ۱: تعارض قاعده قلبی و سکونی، قاعده قلبی مقدم است [خَوْفَ = خَافَ] در این جا قاعده ۲ جاری نمی‌شود بلکه قاعده ۸ جاری است.

تبصره ۲: در تعارض قاعده ۶ و ۸، قاعده ۶ مقدم است [یَدْعُو = یَدْعَى = یَدْعَى]

توضیح قاعده ۸:

اولاً: در جایی که حرکت برای اصل کلمه نباشد، بلکه عارض بر کلمه باشد، (واو) و (یاء) قلب به (الف) نمی‌شوند. بنابراین در مثال (بَخَشَيْنَ)، (یاء) قلب به (الف) نمی‌شود؛ چون حرکت فتحه‌ای که در آن وجود دارد از التقاء ساکنین میان (یاء) و (نون اول) تأکید پدید آمده است و بر آن عارض شده است. همچنین در مثال (دَعَوَا) و (یَدْعَوَانِ)، (واو) قلب به (الف) نمی‌شود، چون حرکت فتحه‌ای که بر روی آن وجود دارد به خاطر آمدن (الف تشبیه) است، که (الف تشبیه) فتحه ما قبل را از بین برده و یک فتحه مخصوص خودش بر روی (واو) قرار داده است. [چون الف بدون فتحه خوانده نمی‌شود]؛

ثانیاً: واو و یاء متحرک قلب به الف می‌شود، چه حرکت آن‌ها بالفعل بر روی حرف عله مشاهده شود، چه حرکت آن‌ها بالفعل مشاهده نشود ولی در اصل متحرک باشد، به عبارت دیگر خواه الآن ساکن باشد یا ساکن نباشد، مهم آن است که در اصل متحرک باشند.

(موضع حرکت) یعنی (واو) و (یاء) در اصل متحرک بوده ولی الآن ساکن به نظر می‌رسد مثال (يُقُولُ ← يَقُولُ ← يَقَالُ) قاعده ۱ قاعده ۸

توضیح شرط مذکور در قاعده ۱۰:

۱. التقاء ساکنین علی حدّة (یعنی در اثر التقاء ساکنین حرفی حذف و یا حرکتی صورت نمی‌گیرد بلکه بر همان حالت خود باقی است)

موارد
 ۱. وقف: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)
 ۲. حرف اول، حرف (مدّ) یا (لین) و حرف دوّم (مدغم) باشد: (الضَّالِّينَ [الضَّالِّينَ])، (ضَارِرٌ [ضَارِرٌ]) و ...

غیر علی حدّة (یعنی در اثر التقاء ساکنین حرفی حذف می‌شود و یا حرکتی صورت می‌گیرد)

موارد حذف
 حرف عله ساکن، ما بعد صحیح و ساکن: حرف عله حذف می‌شود (قُولٌ = قُلْ)
 حرف عله ساکن، ما بعد حرف عله و ساکن: حرف عله دوّم ضمیر نیست: حرف عله دوّم حذف می‌شود (مَبِيعٌ = مَبِيعٌ)
 حرف عله دوّم ضمیر است: حرف عله اول حذف می‌شود (يَرْمِيُونَ = يَرْمُونَ)

۲. حروفی که در اصل ساکن‌اند ولی در حال حاضر حرکت بر آنها عارض شده‌است باز هم ساکن به حساب می‌آیند و در التقاء ساکنین حرف عله حذف می‌شود، مانند صیغه ۵ فعل ماضی (دَعَاتَا) که حرف (ت) به خاطر واقع شدن قبل از (الف) فتحه بر آن عارض شده‌است اما در اصل حرف تأنیث و ساکن به شمار می‌رود، بنابراین حرف عله در مواجهه با آن حذف می‌شود و به صورت (دَعَتَا) خوانده می‌شود.

شعر معروف در باب معتلات منسوب به شیخ بهایی (رحمة الله عليه)

(وَضَمَسَكَحٌ ، يَضْكَسُ ، نُوسَ ، سِيضٌ) / (نَسْكُو وَ ، ضَمْسِي ، سَضَوِي ، وَضَحِيْسٌ)

(مَثَالٌ / اَجْوُوفٌ / نَاقِصٌ / لَفِيْفٌ مَقْرُونٌ / لَفِيْفٌ مَفْرُوقٌ)

۱/۴. مثال

(کلمه ای که فاء الفعل آن حرف عله باشد)

وجه تسمیه: چون در بسیاری از موارد مثل و مانند صحیح صرف می‌شود.

مثال واوی در ثلاثی مجرد (وَضَمَسَكَحٌ)

فَعْلٌ ض - يَفْعَلُ (وَعَدَ ، يَعِدُ) قاعده خصوصی باب مثال
 م - يَفْعَلُ (وَضَعَ ، يَضَعُ) در معلوم مضارع و امر

فَعْلٌ س - يَفْعَلُ (وَجَلَّ ، يَجِلُّ) قاعده ۴ در امر حاضر
 ح - يَفْعَلُ (وَرِثَ ، يَرِثُ) قاعده خصوصی باب مثال

فَعْلٌ ك - يَفْعَلُ (وَجَّهَ ، يُوَجِّهُ) / (وَسَمَّ ، يُوَسِّمُ)

مثال یایی در ثلاثی مجرد (يَضْكَسُ)

فَعْلٌ ض - يَفْعَلُ (يَسَّرَ ، يَسِّرُ) قاعده ۷ در افعال مجهول مضارع و امر
 م - يَفْعَلُ (يَنَعَ ، يَنْعُ) قاعده ۷ در امر حاضر
 م - يَفْعَلُ (يَمَنَ ، يَمْنُ)

فَعْلٌ س - يَفْعَلُ (يَقِنَ ، يَيَقِنُ)
 م - يَفْعَلُ (يَيْسَ ، يَيْسُ)

فَعْلٌ ك - يَفْعَلُ (يَقِطُّ ، يَيَقِطُّ) قاعده ۷ در امر حاضر

- قواعد
- خصوصی
۱. مثال واوی: مضارعی که بر وزن (یَفْعَلُ) باشد، فاء الفعل آن در فعل مضارع وجوباً حذف می‌شود. این قاعده در بعضی از وزن (یَفْعَلُ) نیز جاری می‌گردد. (یُوْعِدُ = یَعِدُ) / (یُوَضِّعُ : یَضَعُ)
- نکته ۱: بعضی از افعال وزن یَفْعَلُ که قاعده در آن‌ها جاری می‌شود عبارتند از: (وَدَعَ ، وَدَّرَ ، وَرَعَ ، وَرَعَّ ، وَسَعَّ ، وَسَعَّ ، وَطَأَ ، وَطَعَّ ، وَهَبَ ، وَهَبَ ، وَلَغَّ ، وَلَغَّ)
- نکته ۲: باید دقت شود که این قاعده در مضارع و امر مجهول جاری نمی‌شود؛ چرا که مضارع مجهول بر وزن (یُفْعَلُ) است.
۲. مثال واوی اگر مصدر آن بر وزن (فَعْلٌ) باشد، غالباً واو فاء الفعل پس از نقل حرکتش به ما بعد می‌افتد و به جای آن یک تاء (ة) در آخر ایجاد می‌شود (وِعِدُ = عِدَّةٌ) / (وِصَلُ = صِلَةٌ)
- عمومی
- قاعده ۴: در امر حاضر معلوم واوی بر وزن (یَفْعَلُ) می‌آید (اِوَجَلُ = اِجْلَلُ)
- قاعده ۷: در مجهول مضارع و مشتقات آن (یُیَمِّنُ = یُؤْمِنُ) در امر حاضر معلوم یایی بر وزن (یُفْعَلُ) (اِیْمِنُ = اُؤْمِنُ)

مثال واوی:

(ض - فَعْلٌ ، یَفْعَلُ : وِعَدٌ ، یَعِدُ) چند نمونه از افعال (وَزَنَ ، وَهَنَ ، وَصَفَ ، وَصَلَ ، وَزَرَ ، وَقَفَ ، وَرَنَ ، وَتَرَ ، وَتَلَّ ، وَهَمَّ ، وَبَقَّ ، وَجَدَ)

- فعل ماضی معلوم و مجهول: مثل صحیح صرف می‌شود.

معلوم: (وَعَدَ ، وَعَدَا ، وَعَدُوا ، وَعَدْتُ ، وَعَدْتَا ، وَعَدْنَا ، وَعَدْتُمْ ، وَعَدْتُمْ ، وَعَدْتُمْ ، وَعَدْتُمْ ، وَعَدْتُمْ ، وَعَدْتُمْ ، وَعَدْتُمْ ، وَعَدْتُمْ ، وَعَدْتُمْ ، وَعَدْتُمْ)

مجهول: (وُعِدَ ، وُعِدَا ، وُعِدُوا ، وُعِدْتُ ، وُعِدْتَا ، وُعِدْنَا ، وُعِدْتُمْ ، وُعِدْتُمْ ، وُعِدْتُمْ ، وُعِدْتُمْ ، وُعِدْتُمْ ، وُعِدْتُمْ ، وُعِدْتُمْ ، وُعِدْتُمْ ، وُعِدْتُمْ)

- فعل مضارع معلوم: قاعده خصوصی مثال [یُوْعِدُ = یَعِدُ]

- مجهول: مثل صحیح صرف می‌شود.

معلوم: (یَعِدُ ، یَعِدَانِ ، یَعِدُونَ ، یَعِدُ ، یَعِدَانِ ، یَعِدُونَ ، یَعِدُ ، یَعِدَانِ ، یَعِدُونَ ، یَعِدُ ، یَعِدَانِ ، یَعِدُونَ ، یَعِدُ ، یَعِدَانِ ، یَعِدُونَ ، یَعِدُ ، یَعِدَانِ ، یَعِدُونَ)

مجهول: (یُوعِدُ ، یُوعِدَانِ ، یُوعِدُونَ ، یُوعِدُ ، یُوعِدَانِ ، یُوعِدُونَ ، یُوعِدُ ، یُوعِدَانِ ، یُوعِدُونَ ، یُوعِدُ ، یُوعِدَانِ ، یُوعِدُونَ ، یُوعِدُ ، یُوعِدَانِ ، یُوعِدُونَ ، یُوعِدُ ، یُوعِدَانِ ، یُوعِدُونَ)

- فعل امر معلوم: قاعده خصوصی مثال [لِیُوْعِدُ = لِیَعِدُ]

- مجهول: مثل صحیح صرف می‌شود.

معلوم: (لِیَعِدُ ، لِیَعِدَا ، لِیَعِدُوا ، لِیَعِدُ ، لِیَعِدَانِ ، لِیَعِدُونَ ، لِیَعِدُ ، لِیَعِدَانِ ، لِیَعِدُونَ ، لِیَعِدُ ، لِیَعِدَانِ ، لِیَعِدُونَ ، لِیَعِدُ ، لِیَعِدَانِ ، لِیَعِدُونَ ، لِیَعِدُ ، لِیَعِدَانِ ، لِیَعِدُونَ)

مجهول: (لِیُوعِدُ ، لِیُوعِدَا ، لِیُوعِدُوا ، لِیُوعِدُ ، لِیُوعِدَانِ ، لِیُوعِدُونَ ، لِیُوعِدُ ، لِیُوعِدَانِ ، لِیُوعِدُونَ ، لِیُوعِدُ ، لِیُوعِدَانِ ، لِیُوعِدُونَ ، لِیُوعِدُ ، لِیُوعِدَانِ ، لِیُوعِدُونَ ، لِیُوعِدُ ، لِیُوعِدَانِ ، لِیُوعِدُونَ)

- نهی، جحد معلوم و مجهول: مثل مضارع صرف می‌شود، فقط آخر آن مجزوم می‌گردد. مثال: (لا یَعِدُ ، لا یَعِدَا ، لا یَعِدُوا ، ...)

- نفی، استفهام معلوم و مجهول: مثل مضارع صرف می‌شود. مثال: (لا یَعِدُ ، لا یَعِدَانِ ، لا یَعِدُونَ ، ...)

- اسم فاعل: مثل صحیح صرف می‌شود. مثال: (وَاعِدُ ، وَاعِدَانِ ، وَاعِدُونَ ، وَاعِدَةٌ ، وَاعِدَاتُ ، وَاعِدَاتُ)

- اسم مفعول: مثل صحیح صرف می‌شود. مثال: (مَوْعِدٌ ، مَوْعِدَانِ ، مَوْعِدُونَ ، مَوْعِدَةٌ ، مَوْعِدَاتُ ، مَوْعِدَاتُ)

(م - فَعْلٌ ، یَفْعَلُ : وَضَعٌ ، یَضَعُ) چند نمونه از افعال (وَدَعَ ، وَدَّرَ ، وَرَعَ ، وَرَعَّ ، وَسَعَّ ، وَسَعَّ ، وَطَأَ ، وَطَعَّ ، وَهَبَ ، وَهَبَ ، وَلَغَّ ، وَلَغَّ)

- فعل ماضی، مضارع، امر، نهی، جحد، نفی، استفهام، اسم فاعل و مفعول: دقیقاً مثل (وِعَدَ ، یَعِدُ) صرف می‌شود.

(س - فَعْلٌ ، یَفْعَلُ : وَجَلٌ ، یُوجَلُ) چند نمونه از افعال (وَجِمَ ، وَجِعَ ، وَكِمَ)

- فعل ماضی، مضارع، امر، مجهول، نهی، جحد، نفی، استفهام، اسم فاعل و مفعول: دقیقاً مثل صحیح (ضَرَبَ ، یَضْرِبُ) صرف می‌شود.

- فعل امر معلوم: در ۶ صیغه مخاطب قاعده ۴ جاری می‌شود [اِوَجَلُ = اِجْلَلُ]

مثال: (لِیُوجَلُ ، لِیُوجَلَا ، لِیُوجَلُوا ، لِیُوجَلُ ، لِیُوجَلَانِ ، لِیُوجَلُونَ ، لِیُوجَلُ ، لِیُوجَلَانِ ، لِیُوجَلُونَ ، لِیُوجَلُ ، لِیُوجَلَانِ ، لِیُوجَلُونَ ، لِیُوجَلُ ، لِیُوجَلَانِ ، لِیُوجَلُونَ ، لِیُوجَلُ ، لِیُوجَلَانِ ، لِیُوجَلُونَ)

۱/۵ اجوف

(کلمه‌ای که عین الفعل آن حرف عله باشد)

اجوف واوی (نوسی) ن - فَعَلَ ، يَفْعَلُ (قَالَ ، يَقُولُ)
 س - فَعِلَ ، يَفْعِلُ (خَافَ ، يَخَافُ)
یایی (سیض) س - فَعِلَ ، يَفْعِلُ (هَابَ ، يَهَابُ)
 ض - فَعَلَ ، يَفْعَلُ (بَاعَ ، يَبِيعُ)

قواعد - خصوصی : اجوف (واوی) و (یائی) که مضارع آن بر وزن **يَفْعَلُ** - از صیغه ۶ تا آخر ، ماضی معلوم و مجهول آن فاء الفعل مضموم می‌شود .
 (قَالَ ، قَالَا ، ... ، قُلْنَ ، قُلْتِ ، ...)
يَفْعَلُ - از صیغه ۶ تا آخر ، ماضی معلوم و مجهول آن فاء الفعل مکسور می‌شود .
يَفْعَلُ (خَافَ ، خَافَا ، ... ، خِفْنَا ، خِفْتِ ، ...)
 - عمومی : قاعده ۱ و ۲ و ۴ و ۸ و ۱۰ .

تبصره: قاعده ۸ در عین الفعل کلماتی که به معنای عیب و رنگ باشد مانند (عورَ ، حَوْلَ) جاری نمی‌شود.

خلاصه قواعد جاری در اجوف :

- فعل ماضی معلوم : قاعده ۸ : در تمام صیغه‌ها
 قاعده ۱۰ : در صیغه ۶ الی آخر
 قاعده خصوصی اجوف : در صیغه ۶ الی آخر
 (قَوْلَ = قَالَ) / (خَوْفَ = خَافَ) / (هَيْبَ = هَابَ) / (بَيْعَ = بَاعَ)
 (قَالْنَ = قُلْنَ) / (خَافْنَ = خَفْنَ) / (هَابْنَ = هَبْنَ) / (بَاعْنَ = بَعْنَ)
 (قُلْنَ = قُلْنَ) / (خَفْنَ = خَفْنَ) / (هَبْنَ = هَبْنَ) / (بَعْنَ = بَعْنَ)

- مجهول : قاعده ۲ : در تمام صیغه‌ها
 قاعده ۴ : [در اجوف واوی] در صیغه ۱ الی ۵ (قَوْلَ = قِيلَ) / (خَوْفَ = خِيفَ)
 قاعده ۱۰ : در صیغه ۶ الی آخر
 قاعده خصوصی اجوف : در صیغه ۶ الی آخر
 (قَوْلَ = قَوْلَ) / (خَوْفَ = خَوْفَ) / (هَيْبَ = هَيْبَ) / (بَيْعَ = بَيْعَ)
 (قَوْلَانَ = قَوْلَانَ) / (خَوْفَانَ = خَوْفَانَ) / (هَيْبَانَ = هَيْبَانَ) / (بَيْعَانَ = بَيْعَانَ)
 (قُلْنَا = قُلْنَا) / (خَفْنَا = خَفْنَا) / (هَبْنَا = هَبْنَا) / (بَعْنَا = بَعْنَا)

- فعل مضارع مضموم یا مکسور العین : قاعده ۱ : در تمام صیغه‌ها (يَقُولُ = يَقُولُ) / (يَبِيعُ = يَبِيعُ)
 قاعده ۱۰ : در صیغه‌های ۶ و ۱۲ (يَقُولَنَّ = يَقُولَنَّ) / (يَبِيعَنَّ = يَبِيعَنَّ)

- مفتوح العین : قاعده ۱ : در تمام صیغه‌ها (يَخَوْفُ = يَخَوْفُ) / (يَهَيْبُ = يَهَيْبُ) / (يَقُولُ = يَقُولُ) / (يَبِيعُ = يَبِيعُ) / (يَخَوْفُ = يَخَوْفُ)
 قاعده ۸ : در تمام صیغه‌ها (يَخَافُ = يَخَافُ) / (يَهَابُ = يَهَابُ) / (يَقُولُ = يَقُولُ) / (يَبِيعُ = يَبِيعُ) / (يَخَافُ = يَخَافُ)
 قاعده ۱۰ : در صیغه‌های ۶ و ۱۲ (يَخَافَنَّ = يَخَافَنَّ) / (يَهَابَنَّ = يَهَابَنَّ) / (يَقُولَنَّ = يَقُولَنَّ) / (يَبِيعَنَّ = يَبِيعَنَّ)

- امر ، نهی ، جحد معلوم و مجهول : قاعده ۱۰ : در مفردات (۱ ، ۴ ، ۷ ، ۱۳ ، ۱۴) و (۶ ، ۱۲) : (لِيَقُولَ = لِيَقُولَ) / (لِيَخَافَ = لِيَخَافَ) / (لِيَبِيعَ = لِيَبِيعَ)

- اسم فاعل : قاعده خصوصی اسم [تبدیل یاء و واو به همزه و جوباً] (قَاوِلٌ = قَائِلٌ) / (خَاوِفٌ = خَائِفٌ) / (هَائِبٌ = هَائِبٌ) / (بَائِعٌ = بَائِعٌ)

- اسم مفعول : قاعده ۱ : در تمام صیغه‌ها (مَقْوُولٌ = مَقْوُولٌ) / (مَخْوُوفٌ = مَخْوُوفٌ) / (مَهْيُوبٌ = مَهْيُوبٌ) / (مَبِيعٌ = مَبِيعٌ)
 قاعده ۱۰ : در تمام صیغه‌ها (مَقْوُولٌ = مَقْوُولٌ) / (مَخْوُوفٌ = مَخْوُوفٌ) / (مَهْيُوبٌ = مَهْيُوبٌ) / (مَبِيعٌ = مَبِيعٌ)

نکته: باید دقت کرد که در اسم مفعول دو حرف مدّ (یکی عله و دیگری واو اسم مفعول) در کنار یکدیگر جمع شده اند و در این صورت حرف عله حذف نمی‌شود بلکه واو اسم مفعول (حرف زائده و ضعیف‌تر) حذف شده و حرکت ما قبل از یاء مکسور می‌گردد. (مَبِيعٌ = مَبِيعٌ)

نکته: واو بعد از کسره، قبل از الف، در مصدر اجوف ثلاثی مجرد، تبدیل به یاء می‌شود. مانند (صِوَامٌ = صِيَامٌ).

اجوف واوی :

(ن - فَعَلَ ، يَفْعَلُ : قَالَ ، يَقُولُ) چند نمونه از افعال (دام ، دار ، مات ، صام ، زار ، تاب ، طال ، فاز ، طار ، صان به ، قام فيه)

- فعل ماضی معلوم و مجهول :

معلوم : (قَالَ ، قَالَا ، قَالُوا ، قَالَتْ ، قَالَتَا ، قُلْنَا ، قُلْنَا ، قُلْتُمْ ، قُلْتِ ، قُلْتُمَا ، قُلْتُنَّ ، قُلْتُمْ ، قُلْنَا)
 مجهول : (قِيلَ ، قِيلَا ، قِيلُوا ، قِيلَتْ ، قِيلَتَا ، قِيلْنَا ، قِيلْنَا ، قِيلْتُمْ ، قِيلْتِ ، قِيلْتُمَا ، قِيلْتُنَّ ، قِيلْتُمْ ، قِيلْنَا)

- فعل مضارع معلوم و مجهول :

معلوم : (يَقُولُ ، يَقُولَانِ ، يَقُولُونَ ، يَقُولُ ، يَقُولَانِ ، يَقُولُ ، يَقُولَانِ ، يَقُولُ ، يَقُولَانِ ، يَقُولُ ، يَقُولَانِ ، يَقُولُ ، يَقُولَانِ ، يَقُولُ ، يَقُولَانِ ، يَقُولُ ، يَقُولَانِ)
 مجهول : (يُقَالُ ، يُقَالَانِ ، يُقَالُونَ ، يُقَالُ ، يُقَالَانِ ، يُقَالُونَ ، يُقَالُ ، يُقَالَانِ ، يُقَالُونَ ، يُقَالُ ، يُقَالَانِ ، يُقَالُونَ ، يُقَالُ ، يُقَالَانِ ، يُقَالُونَ ، يُقَالُ ، يُقَالَانِ)

- امر ، نهی ، جحد معلوم و مجهول :

امر معلوم : (لِيَقُلْ ، لِيَقُولَا ، لِيَقُولُوا ، لِيَقُولُ ، لِيَقُولَانِ ، لِيَقُولُ ، لِيَقُولَانِ ، لِيَقُولُ ، لِيَقُولَانِ ، لِيَقُولُ ، لِيَقُولَانِ ، لِيَقُولُ ، لِيَقُولَانِ)
 امر مجهول : (لِيُقَلْ ، لِيُقَالَا ، لِيُقَالُوا ، لِيُقَالُ ، لِيُقَالَانِ ، لِيُقَالُ ، لِيُقَالَانِ ، لِيُقَالُ ، لِيُقَالَانِ ، لِيُقَالُ ، لِيُقَالَانِ ، لِيُقَالُ ، لِيُقَالَانِ)
 نهی معلوم : (لَا يَقُلْ ، لَا يَقُولَا ، لَا يَقُولُوا ، لَا يَقُولُ ، لَا يَقُولَانِ ، لَا يَقُولُ ، لَا يَقُولَانِ ، لَا يَقُولُ ، لَا يَقُولَانِ ، لَا يَقُولُ ، لَا يَقُولَانِ)
 جحد مجهول : (لَمْ يَقُلْ ، لَمْ يَقَالَا ، لَمْ يَقَالُوا ، لَمْ يَقَالُ ، لَمْ يَقَالَانِ ، لَمْ يَقَالُ ، لَمْ يَقَالَانِ ، لَمْ يَقَالُ ، لَمْ يَقَالَانِ)

- نفی ، استفهام معلوم و مجهول : مثل مضارع صرف می شود . مثال : (لَا يَقُولُ ، لَا يَقُولَانِ ، ...) ، (هَلْ يَقُولُ ، هَلْ يَقُولَانِ ، ...)

- اسم فاعل : (قَائِلٌ ، قَائِلَانِ ، قَائِلُونَ ، قَائِلَةٌ ، قَائِلَتَانِ ، قَائِلَاتٌ)

- اسم مفعول : (مَقُولٌ ، مَقُولَانِ ، مَقُولُونَ ، مَقُولَةٌ ، مَقُولَتَانِ ، مَقُولَاتٌ)

(س - فَعَلَ ، يَفْعَلُ : خَافَ ، يَخَافُ) چند نمونه از افعال (نام) = نکته : اکثر افعال این باب از افعال لازم هستند ولی برای تمرین ذهن مشتقات آن را صرف می‌کنیم.

- فعل ماضی معلوم و مجهول :

معلوم : (خَافَ ، خَافَا ، خَافُوا ، خَافَتْ ، خَافَتَا ، خَفْنَا ، خَفْنَا ، خَفْتُمْ ، خَفْتِ ، خَفْتُمَا ، خَفْتُنَّ ، خَفْتُمْ ، خَفْنَا)
 مجهول : (خِيفَ ، خِيفَا ، خِيفُوا ، خِيفَتْ ، خِيفَتَا ، خِفْنَا ، خِفْنَا ، خِفْتُمْ ، خِفْتِ ، خِفْتُمَا ، خِفْتُنَّ ، خِفْتُمْ ، خِفْنَا)

- فعل مضارع معلوم و مجهول :

معلوم : (يَخَافُ ، يَخَافَانِ ، يَخَافُونَ ، يَخَافُ ، يَخَافَانِ ، يَخَافُونَ ، يَخَافُ ، يَخَافَانِ ، يَخَافُونَ ، يَخَافُ ، يَخَافَانِ ، يَخَافُونَ ، يَخَافُ ، يَخَافَانِ)
 مجهول : (يُخَافُ ، يُخَافَانِ ، يُخَافُونَ ، يُخَافُ ، يُخَافَانِ ، يُخَافُونَ ، يُخَافُ ، يُخَافَانِ ، يُخَافُونَ ، يُخَافُ ، يُخَافَانِ ، يُخَافُونَ ، يُخَافُ ، يُخَافَانِ)

- امر ، نهی ، جحد معلوم و مجهول :

امر معلوم : (لِيَخَفْ ، لِيَخَافَا ، لِيَخَافُوا ، لِيَخَفْ ، لِيَخَافَانِ ، لِيَخَفْ ، لِيَخَافَانِ ، لِيَخَفْ ، لِيَخَافَانِ ، لِيَخَفْ ، لِيَخَافَانِ)
 امر مجهول : (لِيُخَفْ ، لِيُخَافَا ، لِيُخَافُوا ، لِيُخَفْ ، لِيُخَافَانِ ، لِيُخَفْ ، لِيُخَافَانِ ، لِيُخَفْ ، لِيُخَافَانِ ، لِيُخَفْ ، لِيُخَافَانِ)
 نهی معلوم : (لَا يَخَفْ ، لَا يَخَافَا ، لَا يَخَافُوا ، لَا يَخَفْ ، لَا يَخَافَانِ ، لَا يَخَفْ ، لَا يَخَافَانِ ، لَا يَخَفْ ، لَا يَخَافَانِ)
 جحد مجهول : (لَمْ يَخَفْ ، لَمْ يَخَافَا ، لَمْ يَخَافُوا ، لَمْ يَخَفْ ، لَمْ يَخَافَانِ ، لَمْ يَخَفْ ، لَمْ يَخَافَانِ ، لَمْ يَخَفْ ، لَمْ يَخَافَانِ)

- نفی ، استفهام معلوم و مجهول : مثل مضارع صرف می شود . مثال : (لَا يَخَافُ ، لَا يَخَافَانِ ، ...) ، (هَلْ يَخَافُ ، هَلْ يَخَافَانِ ، ...)

- اسم فاعل : (خَائِفٌ ، خَائِفَانِ ، خَائِفُونَ ، خَائِفَةٌ ، خَائِفَتَانِ ، خَائِفَاتٌ [خَائِفَاتٌ])

- اسم مفعول : (مَخُوفٌ ، مَخُوفَانِ ، مَخُوفُونَ ، مَخُوفَةٌ ، مَخُوفَتَانِ ، مَخُوفَاتٌ)

- **امر، نهی، جحد معلوم و مجهول**: قاعده خصوصی ناقص در آن جاری می‌شود، یعنی در مفردات لام الفعل می‌افتد (لیدعو = لیدعُ)
 امر معلوم: (لیرض، لیرضیا، لیرضوا، لترض، لترضیا، لیرضین، ارض، ارضیا، ارضوا، ارضی، ارضیا، ارضین، لارض، لارض، لترض)
 امر مجهول: (لیرض، لیرضیا، لیرضوا، لترض، لترضیا، لیرضین، لترض، لترضیا، لترضوا، لترضی، لترضیا، لترضین، لارض، لارض، لترض)
 نهی معلوم: (لایرض، لایرضیا، لایرضوا، لاترض، لاترضیا، لایرضین، لاترض، لاترضیا، لاترضوا، لاترضی، لاترضیا، لاترضین، لاارض، لاارض، لترض)
 جحد مجهول: (لمیرض، لمیرضیا، لمیرضوا، لمیرض، لمیرضیا، لمیرضین، لمیرض، لمیرضیا، لمیرضوا، لمیرضی، لمیرضیا، لمیرضین، لمیرض، لمیرض)
 - **نفی، استفهام معلوم و مجهول**: مثل مضارع صرف می‌شود. **مثال**: (لایرضی، لایرضیان، ...)، (هلیرضی، هلیرضیان، ...)
 - **اسم فاعل**: همان قواعدی که در (دعو) گفته شده، در این جا نیز جاری است. **مثال**: (راضی، راضیان، راضون، راضیه، راضیتان، راضیات)
 - **اسم مفعول**: قاعده ادغام در تمام صیغه‌ها جاری است.

مثال: در صورتی که ما (رضو) را بدون جاری شدن قاعده اعلال فرض کنیم؛ فقط قاعده ادغام جاری می‌شود. (مرضو = مرؤو)
 (مرؤو، مرؤوان، مرؤون، مرؤوة، مرؤوتان، مرؤوات)

در صورتی که ما (رضو) را با جاری شدن قاعده اعلال (رضی) فرض کنیم؛ قاعده خصوصی اسم جاری می‌شود (هرگاه واو و یاء در یک کلمه

یا شبه کلمه در کنار یکدیگر جمع بشوند، حرف اولی را به دومی تبدیل کرده و در یکدیگر ادغام می‌کنیم، سپس به مناسبت آن ضمه یا کسره می‌آوریم). (مرؤوی = مرضی ی ن = مرضی ن = مرضی)
 (مرضی، مرضیان، مرضیون، مرضیه، مرضیتان، مرضیات)

مثال دیگری برای کلمه: (سیود = سیید = سید)

مثال شبه کلمه: اسم جمع مذکر مضاف به یاء متکلم

(مُسلمون + ی = مسلموی = مسلمی = مسلمی)

ناقص یائی:

(س - فَعَلَ، یَفْعَلُ: خَشِيَ، یَخْشَى) چند نمونه از افعال (رَقِيَ، عَمِيَ، بَنِيَ، لَقِيَ، نَسِيَ، بَقِيَ، جَبِيَ)

- **فعل ماضی، مضارع، امر، نهی، جحد، نفی، استفهام، اسم فاعل و مفعول**: دقیقاً مثل (رضی، یرضی) صرف می‌شود.
 تفاوت فعل (خشی، یخشی) با فعل (رضی، یرضی) در این است که در فعل (رضو)، قاعده ۵ در ماضی و قاعده ۶ در مضارع جاری می‌شود و در نتیجه (واو) به (یاء) تبدیل می‌گردد ولی در این جا دیگر نیازی به اجرای قاعده ۵ و قاعده ۶ نیست.

- **فعل ماضی معلوم و مجهول**: قاعده ۲ در صیغه ۳ (خشیوا = خشیوا = خشوا)
 قاعده ۱۰

- **فعل مضارع معلوم و مجهول**: قاعده ۸ در مفردات و ۳، ۹، ۱۰ (۱. یخشی = یخشی) / (۳. یخشیون = یخشیون = یخشیون)
 قاعده ۱۰ در صیغه ۳، ۹، ۱۰ (۱۰. یخشیین = یخشیین = یخشیین)

- **امر، نهی، جحد معلوم و مجهول**: قاعده خصوصی ناقص در آن جاری می‌شود، یعنی در مفردات لام الفعل می‌افتد (اخشى = ائخش)
 - **نفی، استفهام معلوم و مجهول**: مثل مضارع صرف می‌شود.

- **اسم فاعل**: (خاش، خاشیان، خاشون، خاشیه، خاشیتان، خاشیات) / **اسم مفعول**: (مخشی، مخشیان، مخشیون، مخشیه، مخشیتان، مخشیات)

(م - فَعَلَ، یَفْعَلُ: رَعَى، یرَعَى) چند نمونه از افعال (طَغَى، نَهَى، رَأَى)

- **فعل ماضی معلوم**: قاعده ۸ در صیغه ۱، ۳، ۴، ۵ (۱. رعی = رعی) / (۲. رعیا = رعیا = رعیا) / (۳. رعیوا = رعوا = رعوا)
 قاعده ۱۰ در صیغه ۳، ۴، ۵ (۴. رعیت = رعیت = رعیت) / (۵. رعیتا = رعیتا = رعیتا) / (۶. رعیتان = رعیتان = رعیتان)
 - **مجهول**: قاعده ۲ در صیغه ۳ (رعیوا = رعیوا = رعوا)
 قاعده ۱۰

معلوم: (رعی، رعیا، رعوا، رعیت، رعین، رعیت، رعیتما، رعیتما، رعیت، رعیتن، رعیت، رعینا)
 مجهول: (رعی، رعیا، رعوا، رعیت، رعیتا، رعین، رعیت، رعیتما، رعیتما، رعیتن، رعیت، رعینا)

- **فعل مضارع معلوم و مجهول**: قاعده ۸ در مفردات و ۳، ۹، ۱۰ (۱. یرعی = یرعی) / (۳. یرعیون = یرعیون = یرعیون)
 قاعده ۱۰ در صیغه ۳، ۹، ۱۰ (۱۰. یرعیین = یرعیین = یرعیین)

معلوم: (یرعی، یرعیان، یرعیون، ترعی، ترعیان، یرعیین، ترعی، ترعیان، ترعیون، ترعیین، ترعیان، ترعین، ارعی، ارعیان، ارعی)
 مجهول: (یرعی، یرعیان، یرعیون، ترعی، ترعیان، یرعیین، ترعی، ترعیان، ترعیون، ترعیین، ترعیان، ترعین، ارعی، ارعیان، ارعی)

- **امر، نهی، جحد معلوم و مجهول:** قاعده خصوصی ناقص در آن جاری می‌شود، یعنی در مفردات لام الفعل می‌افتد (ارعی = ارع)

امر معلوم: (لیرع، لیرعیا، لیرعوا، لترع، لترعیا، لیرعین، ارع، ارعیا، ارعوا، ارعی، ارعیا، ارعین، لارع، لارع)

امر مجهول: (لیرع، لیرعیا، لیرعوا، لترع، لترعیا، لیرعین، لترع، لترعیا، لترعوا، لترعی، لترعیا، لترعین، لارع، لارع)

نهی معلوم: (لایرع، لایرعیا، لایرعوا، لاترع، لاترعیا، لایرعین، لاترع، لاترعیا، لاترعوا، لاترعی، لاترعیا، لاترعین، لارع، لارع)

جحد مجهول: (لمیرع، لمیرعیا، لمیرعوا، لمترع، لمترعیا، لمیرعین، لمترع، لمترعیا، لمترعوا، لمترعی، لمترعیا، لمترعین، لمارع، لمارع)

- **نفی، استفهام معلوم و مجهول:** مثل مضارع صرف می‌شود. مثال: (هل یرعی، هل یرعیا، ...) / (لایرعی، لایرعیا، ...)

- **اسم فاعل:** (راع، راعیان، راعون، راعیه، راعیتان، راعیات) / **اسم مفعول:** (مرعی، مرعیان، مرعیون، مرعیه، مرعیتان، مرعیات)

(ض - فعل، یفعل: رمی، یرمی) چند نمونه از افعال (جرى، بگی، قضی، کفی، قضی، قلی، مشی، هدی)

- **فعل ماضی - معلوم:** قاعده ۸: در صیغه ۱، ۳، ۴، ۵ (۱. رمی = رمی) / (۲. رمیا = قاعده جاری نمی‌شود، چون حرکت یاء عارضی است) / (۳. رمیوا = رموا)

قاعده ۱۰: در صیغه ۳، ۴، ۵ (۴. رمیت = رمات = رمت) / (۵. رمیتا = رماتا = حرکت تاء عارضی است و در اصل سکون است) = رمتا

- **مجهول:** قاعده ۲: در صیغه ۳ (رمیوا = رمیوا = رموا) / قاعده ۱۰

معلوم: (رمی، رمیا، رموا، رموت، رموتا، رمین، رمیت، رمیتما، رمیتم، رمیت، رمیتما، رمیتن، رمیت، رمینا)

مجهول: (رمی، رمیا، رموا، رموت، رمیت، رمیتما، رمیت، رمیت، رمیتما، رمیتم، رمیت، رمیتما، رمیتن، رمیت، رمینا)

- **فعل مضارع - معلوم:** قاعده ۳: در مفردات (یرمی = یرمی)

قاعده ۲: در صیغه ۳، ۹، ۱۰ (۳. یرمیون = یرمیون = یرمون) / (۹. یرمیون = یرمیون = یرمون) / (۱۰. یرمیون = یرمیون = یرمین)

- **مجهول:** قاعده ۸: در مفردات و ۳، ۹، ۱۰ (۳. یرمیون = یرمواون = یرمون) / (۱۰. یرمیون = یرماین = یرمین)

قاعده ۱۰: در صیغه ۳، ۹، ۱۰

معلوم: (یرمی، یرمیان، یرمون، یرمی، یرمیان، یرمین، یرمی، یرمیان، یرمون، یرمین، یرمین، یرمیان، یرمون، یرمین، یرمی، یرمی)

مجهول: (یرمی، یرمیان، یرمون، یرمی، یرمیان، یرمین، یرمی، یرمیان، یرمون، یرمین، یرمین، یرمیان، یرمون، یرمین، یرمی، یرمی)

- **امر، نهی، جحد معلوم و مجهول:** قاعده خصوصی ناقص در آن جاری می‌شود، یعنی در مفردات لام الفعل می‌افتد (ارمی = ارم)

امر معلوم: (لیرم، لیرمیا، لیرموا، لترم، لترمیا، لیرمین، ارم، ارمیا، ارموا، ارمی، ارمیا، ارمین، لارم، لارم)

امر مجهول: (لیرم، لیرمیا، لیرموا، لترم، لترمیا، لیرمین، لترم، لترمیا، لترموا، لترمی، لترمیا، لترمین، لارم، لارم)

نهی معلوم: (لایرم، لایرمیا، لایرموا، لاترم، لاترمیا، لایرمین، لاترم، لاترمیا، لاترموا، لاترمی، لاترمیا، لاترمین، لارم، لارم)

جحد مجهول: (لمیرم، لمیرمیا، لمیرموا، لمترم، لمترمیا، لمیرمین، لمترم، لمترمیا، لمترموا، لمترمی، لمترمیا، لمترمین، لمارم، لمارم)

- **نفی، استفهام معلوم و مجهول:** مثل مضارع صرف می‌شود. مثال (لایرمی، لایرمیان، ...) / (هل یرمی، هل یرمیان، ...)

- **اسم فاعل:** (رام، رامیان، رامون، رامیه، رامیتان، رامیات [روام، رما، رما]) / **اسم مفعول:** (مرمی، مرمیان، مرمیون، مرمیه، مرمیتان، مرمیات)

۱/۷. **لفیف** (کلمه‌ای که در آن دو حرف عله وجود داشته باشد)

لفیف مقرون (سضوی) س - فعل، یفعل (قوی، یقوی)

ض - فعل، یفعل (روی، یروی)

مفروق (وضحیسی) ض - فعل، یفعل (وقی، یقی)

ح - فعل، یفعل (ولی، یلی)

س - فعل، یفعل (وچی، یوچی)

دقیقاً همان قواعدی که در مثال و ناقص گفته شده است، در این جا نیز جاری می‌گردد و قاعده جدید و مخصوصی ندارد.

تبصره: قاعده ۸ در عین الفعل ماضی، مضارع، امر و برخی مصادر لفیف مقرون مانند (قوی) جاری نمی‌شود.

- **نفی ، استفهام معلوم و مجهول** : مثل مضارع صرف می شود . **مثال** : (هل یقی ، هل یقیان و ...) ، (لایقی ، لایقیان و ...)

- **اسم فاعل** : قاعده ۳ : در صیغه ۱ (وَاقِیْ] وَاقِیْ نَ = وَاقِیْ نَ = وَاقِیْ نَ] وَاقِیْ [])
 قاعده ۲ : در صیغه ۳ (وَاقِیُونَ = وَاقِیُونَ = وَاقُونَ)
 قاعده ۱۰ : در صیغه ۱ و ۳

مثال : (وَاقِیْ ، وَاقِیَانِ ، وَاقُونَ ، وَاقِیَّةٌ ، وَاقِیْتَانِ ، وَاقِیَاتُ)

- **اسم مفعول** : قاعده خصوصی اسم [که در بحث ناقص گفته شد] در تمام صیغه‌ها جاری است (مَوْقُویُّ = مَوْقِیُّیُّ = مَوْقِیُّیُّ = مَوْقِیُّیُّ)
مثال : (مَوْقِیُّ ، مَوْقِیَانِ ، مَوْقِیُونَ ، مَوْقِیَّةٌ ، مَوْقِیْتَانِ ، مَوْقِیَاتُ)

(ح - فَعَلَ ، یَفْعَلُ : وَلِی ، یَلِی)

- **فعل ماضی معلوم و مجهول** : قاعده ۲ : در صیغه ۳ (وَلِیُوا = وَلِیُوا = وَلِیُوا)
 قاعده ۱۰

معلوم : (وَلِیَ ، وَلِیَا ، وَلِیُوا ، وَلِیْتُ ، وَلِیْنَا ، وَلِیْنَ ، وَلِیْتَ ، وَلِیْتُمَا ، وَلِیْتُمْ ، وَلِیْتِ ، وَلِیْتُمَا ، وَلِیْتِنَا ، وَلِیْتِ ، وَلِیْنَا)
مجهول : (وَلِیْ ، وَلِیَا ، وَلِیُوا ، وَلِیْتُ ، وَلِیْنَا ، وَلِیْنَ ، وَلِیْتَ ، وَلِیْتُمَا ، وَلِیْتُمْ ، وَلِیْتِ ، وَلِیْتُمَا ، وَلِیْتِنَا ، وَلِیْتِ ، وَلِیْنَا)

- **فعل مضارع معلوم و مجهول** : دقیقاً مثل مضارع (وَقَى ، یَقِی) صرف می شود .

معلوم : (یَلِی ، یَلِیَانِ ، یَلُونَ ، یَلِیْ ، یَلِیَانِ ، یَلِیْنَ ، یَلِیْتُمْ ، یَلِیْتُمَا ، یَلِیْتِنَا ، یَلِیْتِ ، یَلِیْتُمَا ، یَلِیْتِنَا ، یَلِیْتِ ، یَلِیْنَا)
مجهول : (یُولِی ، یُولِیَانِ ، یُولُونَ ، یُولِی ، یُولِیَانِ ، یُولِیْنَ ، یُولِیْتُمْ ، یُولِیْتُمَا ، یُولِیْتِنَا ، یُولِیْتِ ، یُولِیْتُمَا ، یُولِیْتِنَا ، یُولِیْتِ ، یُولِیْنَا)

- **امر ، نهی ، جحد معلوم و مجهول** : قاعده خصوصی ناقص در آن جاری می شود ، یعنی در مفردات لام الفعل می افتد (لِیْلِ = لِیْلِ) / (لِیْ = لِیْ)

امر معلوم : (لِیْلِ ، لِیْلِیَا ، لِیْلِوَا ، لِیْلِ ، لِیْلِیَا ، لِیْلِیْنَ ، لِیْلِ ، لِیْلِیَا ، لِیْلِیْنَ ، لِیْلِیْتُمْ ، لِیْلِیْتُمَا ، لِیْلِیْتِنَا ، لِیْلِیْتِ ، لِیْلِیْتُمَا ، لِیْلِیْتِنَا ، لِیْلِیْتِ ، لِیْلِیْنَا)
امر مجهول : (لِیْلُ ، لِیْلِیَا ، لِیْلُوَا ، لِیْلُ ، لِیْلِیَا ، لِیْلِیْنَ ، لِیْلُ ، لِیْلِیَا ، لِیْلِیْنَ ، لِیْلُیْتُمْ ، لِیْلُیْتُمَا ، لِیْلُیْتِنَا ، لِیْلُیْتِ ، لِیْلُیْتُمَا ، لِیْلُیْتِنَا ، لِیْلُیْتِ ، لِیْلُیْنَا)
نهی معلوم : (لَیْلِ ، لَیْلِیَا ، لَیْلِوَا ، لَیْلِ ، لَیْلِیَا ، لَیْلِیْنَ ، لَیْلِ ، لَیْلِیَا ، لَیْلِیْنَ ، لَیْلِیْتُمْ ، لَیْلِیْتُمَا ، لَیْلِیْتِنَا ، لَیْلِیْتِ ، لَیْلِیْتُمَا ، لَیْلِیْتِنَا ، لَیْلِیْتِ ، لَیْلِیْنَا)
جحد مجهول : (لَمْ یُولِ ، لَمْ یُولِیَا ، لَمْ یُولُوَا ، لَمْ یُولِ ، لَمْ یُولِیَا ، لَمْ یُولِیْنَ ، لَمْ یُولِ ، لَمْ یُولِیَا ، لَمْ یُولِیْنَ ، لَمْ یُولِیْتُمْ ، لَمْ یُولِیْتُمَا ، لَمْ یُولِیْتِنَا ، لَمْ یُولِیْتِ ، لَمْ یُولِیْتُمَا ، لَمْ یُولِیْتِنَا ، لَمْ یُولِیْتِ ، لَمْ یُولِیْنَا)

- **نفی ، استفهام معلوم و مجهول** : مثل مضارع صرف می شود . **مثال** : (هل یلی ، هل یلیان و ...) ، (لایلی ، لایلیان و ...)

- **اسم فاعل** : دقیقاً مثل اسم فاعل (وَقَى ، یَقِی) صرف می شود . **مثال** : (وَاوَالِی ، وَاوَالِیَانِ ، وَاوَالُونَ ، وَاوَالِیَّةٌ ، وَاوَالِیْتَانِ ، وَاوَالِیَاتُ)

- **اسم مفعول** : دقیقاً مثل اسم فاعل (وَقَى ، یَقِی) صرف می شود ، یعنی قاعده خصوصی اسم [که در بحث ناقص گفته شد] در تمام صیغه‌ها جاری است .

مثال : (مَوْلِیُّ ، مَوْلِیَانِ ، مَوْلِیُونَ ، مَوْلِیَّةٌ ، مَوْلِیْتَانِ ، مَوْلِیَاتُ)

(س - فَعَلَ ، یَفْعَلُ : وَجِی ، یَوْجِی)

- **فعل ماضی معلوم و مجهول** : قاعده ۲ : در صیغه ۳ (وَجِیُوا = وَجِیُوا = وَجِیُوا)
 قاعده ۱۰

معلوم : (وَجِیَ ، وَجِیَا ، وَجِیُوا ، وَجِیْتُ ، وَجِیْنَا ، وَجِیْنَ ، وَجِیْتَ ، وَجِیْتُمَا ، وَجِیْتُمْ ، وَجِیْتِ ، وَجِیْتُمَا ، وَجِیْتِنَا ، وَجِیْتِ ، وَجِیْنَا)
مجهول : (وَجِیْ ، وَجِیَا ، وَجِیُوا ، وَجِیْتُ ، وَجِیْنَا ، وَجِیْنَ ، وَجِیْتَ ، وَجِیْتُمَا ، وَجِیْتُمْ ، وَجِیْتِ ، وَجِیْتُمَا ، وَجِیْتِنَا ، وَجِیْتِ ، وَجِیْنَا)

- **فعل مضارع معلوم و مجهول** : قاعده ۸ : در مفردات و ۳ ، ۹ ، ۱۰ (یَوْجِیُّ = یَوْجِیُّ) / (یَوْجِیُونَ = یَوْجِیُونَ)
 قاعده ۱۰ : در صیغه ۳ ، ۹ ، ۱۰ (یَوْجِیْنَ = یَوْجِیْنَ)

معلوم : (یَوْجِیُّ ، یَوْجِیَانِ ، یَوْجُونَ ، یَوْجِیُّ ، یَوْجِیَانِ ، یَوْجِیْنَ ، یَوْجِیْتُمْ ، یَوْجِیْتُمَا ، یَوْجِیْتِنَا ، یَوْجِیْتِ ، یَوْجِیْتُمَا ، یَوْجِیْتِنَا ، یَوْجِیْتِ ، یَوْجِیْنَا)
مجهول : (یَوْجِیُّ ، یَوْجِیَانِ ، یَوْجُونَ ، یَوْجِیُّ ، یَوْجِیَانِ ، یَوْجِیْنَ ، یَوْجِیْتُمْ ، یَوْجِیْتُمَا ، یَوْجِیْتِنَا ، یَوْجِیْتِ ، یَوْجِیْتُمَا ، یَوْجِیْتِنَا ، یَوْجِیْتِ ، یَوْجِیْنَا)

اسم فاعل: (جاء، جاتیان، جاتون، جائیه، جائیتان، جائیات) // قال خلیل ریشه اش (جَآی) بود و قلب مکانی رخ داده: (جَآی، جَآیان، جَآیون، جَآیه، جَآیتان، جَآیات)
 (ساء، سائیان، سائون، سائیه، سائیتان، سائیات) // قال خلیل ریشه اش (سَاو) بود و قلب مکانی رخ داده: (سَاو، سَاوان، سَاوون، سَاوه، سَاوتان، سَاوات)
اسم مفعول: (مَجِئ، مَجِئان، مَجِئون، مَجِئه، مَجِئتان، مَجِئات) / (مَسَّو، مَسَّوان، مَسَّوون، مَسَّوه، مَسَّوتان، مَسَّوات)

مهموز العین یا اجوف: (سأل، يسأل) - علوم العربیه ص ۱۶۹ - صرف ساده ص ۸۹ -

سأل - ماضی، مضارع و امر مجهول: فقط به شکل مهموز صرف می‌شود.
 - ماضی، مضارع و امر معلوم: به دو شکل صرف می‌شود، هم به شکل مهموز و هم به شکل اجوف.
نکته: علت حذف همزه در بعضی موارد این ماده کثرت کاربرد آن است و لذا در افعال دیگر مثل (جَار، یَجَار)، (فِتْد، یَفْتَد) و ... جاری نمی‌شود. یعنی سایر افعال مهموزالعین مثل سالم صرف می‌شوند و هیچ قاعده‌ای در آن‌ها جاری نمی‌گردد.

ماضی معلوم - **وجه اول [مهموز]:** (سأل، سالا، سألوا، سألت، سألتا، سألن، سألت، سألتما، سألتن، سألت، سألتا، سألتن)
وجه دوم [اجوف]: (سأل، سالا، سألوا، سألت، سألتا، سلن، سلنت، سلتما، سلتن، سلنت، سلنتا)
 نکته: دقت شود که در وجه دوم، قاعده خصوصی اجوف جاری نمی‌شود، بلکه فقط قواعد عمومی اعلال جاری است.

مضارع معلوم - **وجه اول [مهموز]:** (يسأل، يسألان، يسألون، يسأل، يسألان، يسألن، يسأل، يسألان، يسألون، يسألن، يسألان، يسألون)
وجه دوم [اجوف]: (يسأل، يسألان، يسألون، يسأل، يسألان، يسألن، يسأل، يسألان، يسألون، يسألن، يسألان، يسألون)

امر معلوم - **وجه اول [مهموز]:** (لیسأل، لیسالوا، لیسأل، لیسألان، لیسألن، لیسأل، لیسألان، لیسألون، لیسألن، لیسألان، لیسألون)
وجه دوم [اجوف]: (لیسأل، لیسالوا، لیسأل، لیسألان، لیسألن، لیسأل، لیسألان، لیسألون، لیسألن، لیسألان، لیسألون)
 نکته: دقت شود که در وجه دوم، در صیغه ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، الف بر خلاف قاعده حذف می‌شود.

مهموز و ناقص

مهموز الفاء و ناقص: (أتى، يأتي، رمى، يرمى)، (أبا، يأبو، دعا، يدعو) - صرف ساده ص ۹۴، علوم العربیه ص ۲۰۵ -

- قواعد مهموز به تمامه در آن جاری است [أتى = أتى] / [أبو = أبو] - قواعد ناقص به تمامه در آن جاری است.
 چند نمونه از تصریفات:

ماضی - **معلوم:** (أتى، أتيا، أتوا، أتت، أتتا، أتین، أتیت، أتیتما، أتیتن، أتیت، أتیتا، أتیتن)
مجهول: (أتى، أتيا، أتوا، أتیت، أتیتا، أتین، أتیت، أتیتما، أتیتن، أتیت، أتیتا)

مضارع - **معلوم:** (يأتي، يأتیان، يأتون، تأتي، تأتیان، تأتين، تأتي، تأتیان، تأتين، تأتي، تأتیان، تأتي)
 (يأبو، يآبوان، يآبون، تأبو، تأبوان، تأبون، تأبو، تأبوان، تأبون، تأبو، تأبوان، تأبون)

مجهول: (يوتى، يوتيان، يوتون، توتى، توتيان، توتين، توتى، توتيان، توتين، توتى، توتيان)

امر - **معلوم:** (ليأت، ليأتيا، ليأتوا، لتأت، لتأتيا، ليأتين، ليت، ليتيا، ليتوا، إتى، إتيا، إتين، لات، لتأت)
 (ليأب، ليأبوا، ليأبوا، لتأب، لتأبوا، ليأبون، لأب، لأبوا، لأبون، لأب، لتأب)

مجهول: (ليوت، ليوتيا، ليوتوا، لتوت، لتوتيا، ليوتين، لتوت، لتوتيا، لتوتوا، لتوتى، لتوتيا، لتوتين، لتوت)

اسم فاعل: (أت، أتیان، أتون، أتیه، أتیتان، أتیات) / **اسم مفعول:** (مَاتى، مَاتيان، مَاتيون، مَاتيه، مَاتيتان، مَاتيات)

مهموز العین و ناقص: (رأى، يراى) - استثناء - - صرف ساده ص ۹۱، ۹۲، ۹۳ -

- قواعد مهموز در آن جاری نمی‌شود و فقط قواعد ناقص در آن جاری است.

- قاعده خصوصی: در مضارع، امر معلوم و مجهول فعل (رأى، يراى) همزه عین الفعل حذف شده و حرکت آن به ماقبل منتقل می‌شود. (يراى = يرى)

تبصره:

۱. علت حذف همزه در این ماده کثرت کاربرد آن است و لذا در افعال مهموزالعین و معتل الام دیگر مثل (نأى، ينأى) و ... همزه حذف نمی‌شود.
۲. این قاعده در باب افعال از همین ماده نیز جاری می‌شود (يرى)
۳. برخی از کلمات این ماده از قبیل (مرئى، مرأى، مرأه، مرأه، رأى، استرأى، تمرأى و مشتقاتهم) از قاعده خصوصی فوق استثناء شده‌اند و همزه در آن‌ها حذف نمی‌شود.

مضارع معلوم: (یَبِیْ ، یَبِیان ، یَبُون ، تَبِی ، تَبیان ، یَبین ، تَبِی ، تَبیان ، تَبُون ، تَبین ، تَبیان ، تَبین ، تَبین ، تَبین ، تَبین ، تَبین)
مجهول: (یُبوی ، یُبویان ، یُبوتون ، تُبوی ، تُبویان ، یُبوتین ، تُبوی ، تُبویان ، تُبوتون ، تُبوتین ، تُبوتین ، تُبوتین ، تُبوتین ، تُبوتین)

امر معلوم: (لَبِیْ ، لَبِیا ، لَبُوا ، لَبِیْ ، لَبِین ، لَبِ ، لَبِ ، لَبِ ، لَبِ ، لَبِ)
مجهول: (لَبوی ، لَبویا ، لَبوتوا ، لَبوی ، لَبوتین ، لَبوی ، لَبوتین ، لَبوتین ، لَبوتین ، لَبوتین ، لَبوتین)
اسم فاعل: (واء ، وائیان ، وائون ، وائیه ، وائیتان ، وائیات) / **اسم مفعول:** (مَوئی ، مَوئیان ، مَویون ، مَوییه ، مَوییتان ، مَوییات)

مثال و مضاعف (وَدَّ ، یَوَدُّ) ، (وَبَّ ، یَوَبُّ) ، (وَصَّ ، یَوْصُّ) - علوم العربیه ص ۱۷۸ ، صرف ساده ص ۸۸ -

- قواعد مضاعف در آن جاری می شود .

- قاعده خصوصی مثال در این جا جاری نمی شود و فقط قاعده ۴ عمومی در صیغه ۷ و ۱۲ امر حاضر جاری است . (اودَدَّ = ایدد)

در نتیجه: دقیقاً مثل مدّ صرف می شود ، فقط در صیغه ۷ و ۱۲ امر ، قاعده ۴ عمومی جاری است .

امر معلوم: (لَبودَدَّ دِ دُ [لَبودَدَّ] ، لَبودُوا ، لَبودُوا ، لَبودُوا ، لَبودُوا ، لَبودُوا ، لَبودُوا ، لَبودُوا ، لَبودُوا ، لَبودُوا ، لَبودُوا ، لَبودُوا)
دِ دُ [لَبودَدَّ]

لفیف یا مضاعف (حَى ، یَحِی) ، (عَى ، یَعِی) - صرف ساده ص ۸۴ ، شرح تصریف ص ۲۲۳ ، ۲۲۴ -

- فعل ماضی معلوم و مجهول - صیغه ۱ الی ۵ : ادغام واجب نیست بلکه راجح است ؛ یعنی علمای علم صرف می گویند که در این ۵ صیغه از مادّه (حَى ، عَى) می توان این فعل را به دو شکل مضاعف و ناقص صرف کرد ، ولی صرف کردن به شکل مضاعف راجح است . (حَى یا حِی)

صیغه ۶ تا آخر : هیچ یک از قواعد ادغام و اعلال جاری نیست .

معلوم - وجه ۱: (حَى ، حِیا ، حِیوا ، حِیت ، حِیتا ، حِین ، حِیت ، حِیتما ، حِیتَم ، حِیت ، حِیتما ، حِیتَم ، حِیت ، حِیتما ، حِیتَم ، حِیت ، حِیتما ، حِیتَم)
 وجه ۲: (حِی ، حِیا ، حِیوا ، حِیت ، حِیتا ، حِین ، حِیت ، حِیتما ، حِیتَم ، حِیت ، حِیتما ، حِیتَم ، حِیت ، حِیتما ، حِیتَم)

مجهول - وجه ۱: (حَى ، حِیا ، حِیوا ، حِیت ، حِیتا ، حِین ، حِیت ، حِیتما ، حِیتَم ، حِیت ، حِیتما ، حِیتَم ، حِیت ، حِیتما ، حِیتَم)
 وجه ۲: (حِی ، حِیا ، حِیوا ، حِیت ، حِیتا ، حِین ، حِیت ، حِیتما ، حِیتَم ، حِیت ، حِیتما ، حِیتَم ، حِیت ، حِیتما ، حِیتَم)

- فعل مضارع ، امر ، جحد و ... معلوم و مجهول - قواعد ادغام : علی المشهور جاری نیست .

- قواعد ناقص [لَفیف مقرون] : علی المشهور جاری است .

(سوال) مگر زمینه اجرای قواعد ادغام وجود ندارد ، پس چرا در این جا قواعد ادغام جاری نیست ؟ به عبارت دیگر چرا قواعد اعلال بر قواعد ادغام اولویت دارد ؟

(پاسخ) تخفیفی که با اعلال عاید کلمه می شود بیش از تخفیف حاصل از ادغام است ؛ لذا اعلال بر ادغام پیشی می گیرد و پس از اعلال زمینه‌ای برای ادغام باقی نمی ماند . با این حال برخی از معاجم لغوی مثل لسان العرب ، قاموس المحیط ، المنجد (یَحِی و یَعِی) را مستعمل دانسته اند .

مضارع معلوم: (یَحِی ، یَحِیان ، یَحِیون ، تَحِی ، تَحِیان ، یَحین ، تَحِی ، تَحِیان ، تَحین ، تَحین ، تَحین ، تَحین ، تَحین ، تَحین ، تَحین)
مجهول: (یَحِی ، یَحِیان ، یَحیون ، تَحِی ، تَحِیان ، یَحین ، تَحِی ، تَحِیان ، تَحین ، تَحین ، تَحین ، تَحین ، تَحین ، تَحین)

امر معلوم: (لَحِی ، لَحِیا ، لَحِیوا ، لَحِی ، لَحِیا ، لَحین ، لَحِی ، لَحِیا ، لَحین ، لَحِی ، لَحِیا ، لَحین ، لَحِی ، لَحِیا ، لَحین)
مجهول: (لَحِی ، لَحِیا ، لَحِیوا ، لَحِی ، لَحِیا ، لَحین ، لَحِی ، لَحِیا ، لَحین ، لَحِی ، لَحِیا ، لَحین ، لَحِی ، لَحِیا ، لَحین)

اسم فاعل: مادّه (حِیاة : زنده بودن) در ثلاثی مجرد اسم فاعل ندارد بلکه دارای صفت مشبّهه (حِی) است ؛ چون اسم فاعل دال بر حدوث است و این مادّه معنای ثبوتی دارد .

مادّه (عِیا : خسته و ناراحت بودن) - وجه ۱: (عای ، عایان ، عایون ، عایه ، عایتان ، عایات)
 - وجه ۲: (عای ، عایان ، عایون ، عاییه ، عاییتان ، عاییات)

[استعمال ندارد]

[استعمال کمی دارد]

اسم مفعول: (مَحِی به ، مَحِی ، مَحِی) / (مَعِی به ، مَعِی ، مَعِی)

تبصره: «أن» ناصبه

(أَنْ وَاَنْ ، پس كَيِّ ، اِنَّ ، این چهار حرف معتبر)
(نصب مستقبل دهند این جمله دائم اقتضاء)

فتحه ظاهری : در مفردات به جز لام الفعل أَلْفِي (أَنْ يُضْرِبَ)

چگونگی نصب دادن } فتحه مقدر : در مفردات لام الفعل الفِي (أَنْ يَخْشَى)

حذف نون عوض از رفع : در تشبیه‌ها و جمع‌های مذکر و مفرد مؤنث مخاطب (أَنْ يُضْرِبَا)

نکته ۱: «أن» ناصبه هم بر سر مضارع معلوم داخل می‌شود و هم بر سر مضارع مجهول .

نکته ۲: «أن» ناصبه مضارع ما بعد خود را منصوب می‌کند، فلذا با ادات جزم (لام امر و لای نهی ، ادات شرط و ...) جمع نمی‌شود.

نکته ۳: «أن» ناصبه جمله ما بعد خود را تأویل به مصدر می‌برد و زمان فعل را مستقبل می‌کند. به همین خاطر هیچ وقت بر سر فعل ماضی در نمی‌آید و با اداتی که فعل را مختص به زمان ماضی «لم و لَمَا» یا حال «لَ ، ما نفی» می‌کنند جمع نمی‌شود.

نمونه‌ای از تصریفات

سالِم : (أَنْ يُضْرِبَ ، أَنْ يُضْرِبَا ، أَنْ يُضْرِبُوا ، أَنْ تُضْرِبَا ، أَنْ تُضْرِبُوا ، أَنْ تُضْرِبِي ، أَنْ تُضْرِبِي ، أَنْ تُضْرِبِينَ ، أَنْ أُضْرِبَ ، أَنْ أُضْرِبَ)

مضاعف : (أَنْ يَمُدَّ ، أَنْ يَمُدَّا ، أَنْ يَمُدُّوا ، أَنْ تَمُدَّ ، أَنْ تَمُدَّا ، أَنْ تَمُدُّوا ، أَنْ تَمُدِّي ، أَنْ تَمُدِّي ، أَنْ تَمُدُّنَّ ، أَنْ تَمُدُّنَّ ، أَنْ أَمُدَّ ، أَنْ أَمُدَّ)

مهموز : (أَنْ يَأْمُرَ ، أَنْ يَأْمُرَا ، أَنْ يَأْمُرُوا ، أَنْ تَأْمُرَ ، أَنْ تَأْمُرَا ، أَنْ تَأْمُرُوا ، أَنْ تَأْمُرِي ، أَنْ تَأْمُرِي ، أَنْ تَأْمُرِينَ ، أَنْ تَأْمُرِينَ ، أَنْ أَمَرَ ، أَنْ أَمَرَ)

مثال : (أَنْ يَعِدَ ، أَنْ يَعِدَا ، أَنْ يَعِدُوا ، أَنْ تَعِدَ ، أَنْ تَعِدَا ، أَنْ تَعِدُوا ، أَنْ تَعِدِي ، أَنْ تَعِدِي ، أَنْ تَعِدِينَ ، أَنْ تَعِدِينَ ، أَنْ أَعِدَّ ، أَنْ أَعِدَّ)

اجوف : (أَنْ يَقُولَ ، أَنْ يَقُولَا ، أَنْ يَقُولُوا ، أَنْ يَقُولُوا ، أَنْ يَقُولُوا ، أَنْ يَقُولُوا ، أَنْ يَقُولُوا ، أَنْ يَقُولُوا ، أَنْ يَقُولُوا ، أَنْ يَقُولُوا ، أَنْ يَقُولُوا ، أَنْ يَقُولُوا)

لغيف : (أَنْ يَقِي ، أَنْ يَقِيَا ، أَنْ يَقِيَا ، أَنْ يَقِيَا ، أَنْ يَقِيَا ، أَنْ يَقِيَا ، أَنْ يَقِيَا ، أَنْ يَقِيَا ، أَنْ يَقِيَا ، أَنْ يَقِيَا ، أَنْ يَقِيَا ، أَنْ يَقِيَا)

ناقص غیر الفی : (أَنْ يَدْعُو ، أَنْ يَدْعُوا ، أَنْ يَدْعُوا ، أَنْ يَدْعُوا ، أَنْ يَدْعُوا ، أَنْ يَدْعُوا ، أَنْ يَدْعُوا ، أَنْ يَدْعُوا ، أَنْ يَدْعُوا ، أَنْ يَدْعُوا ، أَنْ يَدْعُوا ، أَنْ يَدْعُوا)

(أَنْ يَرْمِي ، أَنْ يَرْمِيَا ، أَنْ يَرْمِيَا ، أَنْ يَرْمِيَا ، أَنْ يَرْمِيَا ، أَنْ يَرْمِيَا ، أَنْ يَرْمِيَا ، أَنْ يَرْمِيَا ، أَنْ يَرْمِيَا ، أَنْ يَرْمِيَا ، أَنْ يَرْمِيَا ، أَنْ يَرْمِيَا)

الفی : (أَنْ يَرْضَى ، أَنْ يَرْضِيَا ، أَنْ يَرْضِيَا ، أَنْ يَرْضِيَا ، أَنْ يَرْضِيَا ، أَنْ يَرْضِيَا ، أَنْ يَرْضِيَا ، أَنْ يَرْضِيَا ، أَنْ يَرْضِيَا ، أَنْ يَرْضِيَا ، أَنْ يَرْضِيَا ، أَنْ يَرْضِيَا)

تبصره: نون تأکید

قاعده ۱: نون تأکید بر دو قسم است، خفیفه [بدون تشدید] و ثقیله [مُشَدَّدٌ]. معنای تأکید در شدید

قاعده ۲: نون تأکید در آخر فعل مضارع ، امر ، نهی ، جحد ، استفهام ، معلوم و مجهول می‌آید.

قاعده ۳: نون تأکید ثقیله: در تمام ۱۴ صیغه می‌آید.

خفیفه: در مفردات و صیغه ۳ ، ۹ ، ۱۰ می‌آید.

قاعده ۴: حرکت نون تأکید ثقیله فتحه: در مفردات و جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب. (يَضْرِبَنَّ)

کسره: در تشبیه و جمع‌های مؤنث. (يَضْرِبَانَّ)

خفیفه: همیشه ساکن است. (يَضْرِبَنَّ)

قاعده ۵: حرکت ما قبل نون تأکید فتحه: در مفردات (يَضْرِبَنَّ)

ضمه: در جمع مذکر پس از حذف واو (يَضْرِبَنَّ)

کسره: در مفرد مؤنث مخاطب پس از حذف یاء (تَضْرِبَنَّ)

قاعده ۶: علامت رفع در تمام صیغه‌ها می‌افتد (يَضْرِبَانَّ)

قاعده ۷: در جمع‌های مؤنث بین نون ضمیر و نون تأکید، الف فاصله می‌شود. (يَضْرِبَانَّ)

۱. مضاعف: امر، نهی و جحد، در مفردات فقط یک وجه جایز است به خاطر مفتوح بودن ما قبل نون تأکید(لِيْمُدَنَّ)

۲. اجوف: امر ، نهی و جحد، در مفردات حرف عله بر می‌گردد. (لِيَقْلُ = لِيَقُولَنَّ)

۳. ناقص غیر الفی: امر ، نهی و جحد، در مفردات حرف عله بر می‌گردد. (لِيَدْعُ = لِيَدْعُوَنَّ)

الف در مفردات به یاء تبدیل می‌شود (يَرْضَى = يَرْضِيَنَّ)

در جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب ، واو و یاء ضمیر حذف نمی‌شود بلکه حرکت قبلی

را از دست داده و حرکت مناسب با خود [واو، ضمه و یاء، کسره] می‌گیرد. (يَرْضُونَ = يَرْضُونَنَّ)

عمومی

قواعد

نون تأکید

خصوصی

۱. نون تأکید فعل مضارع را مبنی می‌کند، در مفردات مبنی بر فتنحه و در سایر صیغه‌ها به جز ۶ و ۱۲، مبنی بر حذف نون عوض از رفع. در نتیجه فعل مضارع اعراب لفظی ندارد بلکه دارای اعراب محلّی است.

۱. افعالی که معنای طلب دارند [انشاء] (امر ، نهی ، تمنی ، عرض و خواهش ، ...)
۲. موارد استعمال نون تأکید
- ۲. مضارع منفی به (لا)
 - ۳. مضارع مثبت بعد از قسم
 - ۴. مضارع مثبت بعد از (إِمَّا = إِنْ شَرْطِيَه + ما زایده)

سوال (پس چرا از نون تأکید بحث می‌کنید و آن را در تمام مشتقات صرف می‌نمایید؟
پاسخ) در این جا ما کاری با استعمالات نون تأکید نداریم بلکه به منظور روشن شدن صیغه و صورت فعل از آن بحث می‌کنیم.

نمونه تصریفات نون تأکید

چون صرف کردن فعل امر به ظاهر از سایر افعال سخت‌تر است و از طرفی نون تأکید در فعل امر کاربرد زیادی دارد، نمونه‌های تصریف را بیشتر از فعل امر آورده‌ایم، به همین جهت کسی که بتواند نون تأکید را با این فعل صرف کند، یقیناً در تصریف سایر افعال نیز موفق خواهد بود]

سالم - نون خفیفه : (يَضْرِبَنَّ ، يَضْرِبْنَ ، يَضْرِبُ ، تَضْرِبَنَّ ، تَضْرِبْنَ ، تَضْرِبُ ، اَضْرِبَنَّ ، اَضْرِبْنَ ، اَضْرِبُ)
- نون ثقیله : (يَضْرِبَنَّ ، يَضْرِبَانَّ ، يَضْرِبَانَّ ، يَضْرِبَنَّ ، يَضْرِبَانَّ ، يَضْرِبَانَّ ، يَضْرِبَنَّ ، يَضْرِبَانَّ ، يَضْرِبَانَّ ، اَضْرِبَنَّ ، اَضْرِبَانَّ ، اَضْرِبَانَّ ، اَضْرِبَنَّ ، اَضْرِبَانَّ ، اَضْرِبَانَّ)

مضاعف - نون خفیفه : (يَمْدَنَّ ، يَمْدَنَّ ، يَمْدَنَّ ، تَمْدَنَّ ، تَمْدَنَّ ، تَمْدَنَّ ، اَمْدَنَّ ، اَمْدَنَّ ، اَمْدَنَّ)
- نون ثقیله : (يَمْدَنَّ ، يَمْدَانَّ ، يَمْدَانَّ ، يَمْدَنَّ ، يَمْدَانَّ ، يَمْدَانَّ ، يَمْدَنَّ ، يَمْدَانَّ ، يَمْدَانَّ ، اَمْدَنَّ ، اَمْدَانَّ ، اَمْدَانَّ ، اَمْدَنَّ ، اَمْدَانَّ ، اَمْدَانَّ)

مهموز - نون خفیفه : (لِيَأْمُرَنَّ ، لِيَأْمُرَنَّ ، لِيَأْمُرَنَّ ، لِيَأْمُرَنَّ ، لِيَأْمُرَنَّ ، لِيَأْمُرَنَّ ، لِيَأْمُرَنَّ ، لِيَأْمُرَنَّ ، لِيَأْمُرَنَّ ، لِيَأْمُرَنَّ ، لِيَأْمُرَنَّ ، لِيَأْمُرَنَّ ، لِيَأْمُرَنَّ ، لِيَأْمُرَنَّ ، لِيَأْمُرَنَّ)
- نون ثقیله : (لِيَأْمُرَنَّ ، لِيَأْمُرَانَّ ، لِيَأْمُرَانَّ ، لِيَأْمُرَنَّ ، لِيَأْمُرَانَّ ، لِيَأْمُرَانَّ ، لِيَأْمُرَنَّ ، لِيَأْمُرَانَّ ، لِيَأْمُرَانَّ ، لِيَأْمُرَنَّ ، لِيَأْمُرَانَّ ، لِيَأْمُرَانَّ ، لِيَأْمُرَنَّ ، لِيَأْمُرَانَّ ، لِيَأْمُرَانَّ)

مثال - نون خفیفه : (لِيَعِدَنَّ ، لِيَعِدَنَّ ، لِيَعِدَنَّ ، لِيَعِدَنَّ ، لِيَعِدَنَّ ، لِيَعِدَنَّ ، لِيَعِدَنَّ ، لِيَعِدَنَّ ، لِيَعِدَنَّ ، لِيَعِدَنَّ ، لِيَعِدَنَّ ، لِيَعِدَنَّ ، لِيَعِدَنَّ ، لِيَعِدَنَّ ، لِيَعِدَنَّ)
- نون ثقیله : (لِيَعِدَنَّ ، لِيَعِدَانَّ ، لِيَعِدَانَّ ، لِيَعِدَنَّ ، لِيَعِدَانَّ ، لِيَعِدَانَّ ، لِيَعِدَنَّ ، لِيَعِدَانَّ ، لِيَعِدَانَّ ، لِيَعِدَنَّ ، لِيَعِدَانَّ ، لِيَعِدَانَّ ، لِيَعِدَنَّ ، لِيَعِدَانَّ ، لِيَعِدَانَّ)

اجوف - نون خفیفه : (لِيَقُولَنَّ ، لِيَقُولَنَّ ، لِيَقُولَنَّ ، لِيَقُولَنَّ ، لِيَقُولَنَّ ، لِيَقُولَنَّ ، لِيَقُولَنَّ ، لِيَقُولَنَّ ، لِيَقُولَنَّ ، لِيَقُولَنَّ ، لِيَقُولَنَّ ، لِيَقُولَنَّ ، لِيَقُولَنَّ ، لِيَقُولَنَّ ، لِيَقُولَنَّ)
- نون ثقیله : (لِيَقُولَنَّ ، لِيَقُولَانَّ ، لِيَقُولَانَّ ، لِيَقُولَنَّ ، لِيَقُولَانَّ ، لِيَقُولَانَّ ، لِيَقُولَنَّ ، لِيَقُولَانَّ ، لِيَقُولَانَّ ، لِيَقُولَنَّ ، لِيَقُولَانَّ ، لِيَقُولَانَّ ، لِيَقُولَنَّ ، لِيَقُولَانَّ ، لِيَقُولَانَّ)

ناقص غیر الفی - نون خفیفه : (لِيَدْعُونَ ، لِيَدْعُونَ ، لِيَدْعُونَ ، لِيَدْعُونَ ، لِيَدْعُونَ ، لِيَدْعُونَ ، لِيَدْعُونَ ، لِيَدْعُونَ ، لِيَدْعُونَ ، لِيَدْعُونَ ، لِيَدْعُونَ ، لِيَدْعُونَ ، لِيَدْعُونَ ، لِيَدْعُونَ ، لِيَدْعُونَ)
- نون خفیفه : (لِيَرْمِيَنَّ ، لِيَرْمِيَنَّ ، لِيَرْمِيَنَّ ، لِيَرْمِيَنَّ ، لِيَرْمِيَنَّ ، لِيَرْمِيَنَّ ، لِيَرْمِيَنَّ ، لِيَرْمِيَنَّ ، لِيَرْمِيَنَّ ، لِيَرْمِيَنَّ ، لِيَرْمِيَنَّ ، لِيَرْمِيَنَّ ، لِيَرْمِيَنَّ ، لِيَرْمِيَنَّ ، لِيَرْمِيَنَّ)
- نون ثقیله : (لِيَدْعُونَ ، لِيَدْعَوَانَّ ، لِيَدْعَوَانَّ ، لِيَدْعُونَ ، لِيَدْعَوَانَّ ، لِيَدْعَوَانَّ ، لِيَدْعُونَ ، لِيَدْعَوَانَّ ، لِيَدْعَوَانَّ ، لِيَدْعُونَ ، لِيَدْعَوَانَّ ، لِيَدْعَوَانَّ ، لِيَدْعُونَ ، لِيَدْعَوَانَّ ، لِيَدْعَوَانَّ)
- نون ثقیله : (لِيَرْمِيَنَّ ، لِيَرْمِيَانَّ ، لِيَرْمِيَانَّ ، لِيَرْمِيَنَّ ، لِيَرْمِيَانَّ ، لِيَرْمِيَانَّ ، لِيَرْمِيَنَّ ، لِيَرْمِيَانَّ ، لِيَرْمِيَانَّ ، لِيَرْمِيَنَّ ، لِيَرْمِيَانَّ ، لِيَرْمِيَانَّ ، لِيَرْمِيَنَّ ، لِيَرْمِيَانَّ ، لِيَرْمِيَانَّ)

ناقص الفی - نون خفیفه : (يَرْضِيَنَّ ، يَرْضِيَنَّ ، يَرْضِيَنَّ ، تَرْضِيَنَّ ، تَرْضِيَنَّ ، تَرْضِيَنَّ ، اَرْضِيَنَّ ، اَرْضِيَنَّ ، اَرْضِيَنَّ)
- نون ثقیله : (يَرْضِيَنَّ ، يَرْضِيَانَّ ، يَرْضِيَانَّ ، يَرْضِيَنَّ ، يَرْضِيَانَّ ، يَرْضِيَانَّ ، يَرْضِيَنَّ ، يَرْضِيَانَّ ، يَرْضِيَانَّ ، اَرْضِيَنَّ ، اَرْضِيَانَّ ، اَرْضِيَانَّ ، اَرْضِيَنَّ ، اَرْضِيَانَّ ، اَرْضِيَانَّ)

لغیف - نون خفیفه : (لِيَقِينَنَّ ، لِيَقِينَنَّ ، لِيَقِينَنَّ ، لِيَقِينَنَّ ، لِيَقِينَنَّ ، لِيَقِينَنَّ ، لِيَقِينَنَّ ، لِيَقِينَنَّ ، لِيَقِينَنَّ ، لِيَقِينَنَّ ، لِيَقِينَنَّ ، لِيَقِينَنَّ ، لِيَقِينَنَّ ، لِيَقِينَنَّ ، لِيَقِينَنَّ)
- نون ثقیله : (لِيَقِينَنَّ ، لِيَقِيَانَّ ، لِيَقِيَانَّ ، لِيَقِينَنَّ ، لِيَقِيَانَّ ، لِيَقِيَانَّ ، لِيَقِينَنَّ ، لِيَقِيَانَّ ، لِيَقِيَانَّ ، لِيَقِينَنَّ ، لِيَقِيَانَّ ، لِيَقِيَانَّ ، لِيَقِينَنَّ ، لِيَقِيَانَّ ، لِيَقِيَانَّ)

بیشتر بدانید! (چگونگی افعال عربی و معادل آن در زبان فارسی)

۱. افعال ماضی

(منبع: کتاب فن ترجمه دکتر یحیی معروف)

ش	نوع فعل	فارسی	عربی به صورت مثبت	عربی به صورت منفی
۱	ماضی ساده (مطلق)	بن ماضی + شناسه (زدم)	فعل ماضی ساده: (ضَرَبْتُ)	۱. ما نافیهِ + فعل ماضی: (ما ضَرَبْتُ) ۲. لَمْ + مضارع: (لَمْ أُضْرِبْ)
۲	ماضی بعید	بن ماضی + ه + فعل بودن + شناسه (زده بودم)	۱. کان + قد + ماضی فعل مورد نظر: (كُنْتُ قَدْ ضَرَبْتُ زَيْدًا) ۲. فعل ماضی + فاعل و یا مفعول (معرفه) + واو حالیه + قد + ماضی فعل مورد نظر: (جِئْتُكَ وَ قَدْ ضَرَبْتُ زَيْدًا)	۱. ما نافیهِ + کان + ماضی مورد نظر: (ما كُنْتُ ضَرَبْتُ زَيْدًا) ۲. لَمْ + يَكُونُ + ماضی همان فعل: (لَمْ أَكُنْ ضَرَبْتَهُ) ۳. لَمْ + يَكادُ + مضارع همان فعل + حَتَّى به همراه فعل بعدی: (لَمْ أَكْدُ أُضْرِبْ زَيْدًا حَتَّى جَاءَ عَمْرُو) ۴. ما نافیهِ + کاد + مضارع همان فعل + حَتَّى به همراه فعل بعدی: (ما كِدْتُ أُضْرِبْ زَيْدًا حَتَّى جَاءَ عَمْرُو)
۳	ماضی أبعد	ماضی بعید + ه + شناسه جدا (زده بوده ام) (در فارسی کاربرد آن چنان ندارد)	دقیقاً به مانند ماضی بعید ساخته می‌شود (در عربی کاربرد آن چنان ندارد)	دقیقاً به مانند ماضی بعید ساخته می‌شود (در عربی کاربرد آن چنان ندارد)
۴	ماضی استمراری	می + بن ماضی + شناسه (می‌زدم)	۱. (کان) یا (عاد) + مضارع همان فعل: (كُنْتُ أُضْرِبُ) / (عَدْتُ أُضْرِبُ) ۲. (لو) + فعل شرط و جواب آن: (لَوْ ضَرَبْتَ ضَرَبْتُ) ۳. فعل ماضی + فاعل (و یا) مفعول معرفه + واو حالیه + مبتدا + خبر (فعل مضارع): (جاءني زيد و أنا أُضْرِبُ عَمْرُو) ۴. فعل ماضی + فاعل (و یا) مفعول نکره + جمله وصفیه که فعلش مضارع باشد: (جائني رجلٌ يضربُ عمرو)	۱. ماکان + مضارع همان فعل: (ماکان أُضْرِبُ) ۲. ماکان + لام ججود + مضارع منصوب همان فعل: (ما کان أن لأضرب) ۳. کان + لا + مضارع همان فعل: (کان لأضرب) ۴. لَمْ + يکون + مضارع همان فعل: (لَمْ أَكُنْ أُضْرِبُ) ۵. لَمْ + يعود + مضارع همان فعل: (لَمْ أَعُدْ أُضْرِبُ)
۵	ماضی نقلی	بن ماضی + ه + شناسه جدا (زده ام)	۱. قد + فعل ماضی: (قَدْ ضَرَبْتُ) ۲. طالما، قلماً، کثراً + فعل ماضی: (طالماً ضَرَبْتُ زَيْدًا)	۱. لَمَّا + فعل مضارع: (لَمَّا أُضْرِبُ) ۲. لَمَّا + فعل مضارع + بَعْدُ: (لَمَّا أُضْرِبْ بَعْدُ) ۳. لَمْ + فعل مضارع + بَعْدُ: (لَمْ أُضْرِبْ بَعْدُ)
۶	ماضی نقلی مستمر	می + بن ماضی + ه + شناسه جدا (می‌زده است)	دقیقاً به مانند ماضی استمراری ساخته می‌شود و با توجه به قرینه معنای آن را با ماضی استمراری فرق می‌گذارند.	دقیقاً به مانند ماضی استمراری ساخته می‌شود و با توجه به قرینه معنای آن را با ماضی استمراری فرق می‌گذارند.
۷	ماضی التزامی	بن ماضی + ه + باش + شناسه (زده باشم)	۱. لَبَّيْتُ (یا) لَعَلَّ + ضمیر متصل یا اسم ظاهر + یکون + قد + ماضی فعل مورد نظر: (لَبَّيْتُ أَكُونُ قَدْ ضَرَبْتُكَ) ۲. رَبِّمَا + يَكُونُ + قَدْ + فعل ماضی: (رَبِّمَا أَكُونُ قَدْ ضَرَبْتُكَ) ۳. يَحْتَمِلُ + أَنْ + يَكُونُ + قَدْ + فعل ماضی: (يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونُ قَدْ ضَرَبْتُكَ)	۱. لَبَّيْتُ (یا) لَعَلَّ + ضمیر متصل یا اسم ظاهر + لایکون + قد + ماضی فعل مورد نظر: (لَبَّيْتُ لَأَكُونُ قَدْ ضَرَبْتُكَ) ۲. رَبِّمَا + لایکون + قَدْ + فعل ماضی: (رَبِّمَا لَأَكُونُ قَدْ ضَرَبْتُكَ) ۳. يَحْتَمِلُ + أَنْ + لایکون + قَدْ + فعل ماضی: (يَحْتَمِلُ أَنْ لَأَكُونُ قَدْ ضَرَبْتُكَ)
۸	ماضی ملموس	داشت + شناسه + مضارع اخباری مطابق فعل داشتن (داشتم می‌زدم)	۱. کان + فی حاله (یا) علی و شکی + مصدر فعل مورد نظر: (كُنْتُ فِي حَالَةِ الضَّرْبِ) ۲. کاد + فعل مضارع مورد نظر: (كِدْتُ أَنَا أُضْرِبُ) ۳. فعل ماضی + جمله حالیه: (جاءني زيد و أنا أُضْرِبُكَ) ۴. بینما + کان + فعل مضارع + اذ + فعل ماضی: (بينما كُنْتُ دَخَلْتُ فِي الدَّارِ إِذْ ضَرَبْتُكَ)	در عربی کاربرد چندانی ندارند و برای منفی کردن می‌توانید بر سر فعل مورد نظر علامت نفی درآورید!

۲. افعال مضارع

ش	نوع فعل	فارسی	عربی به صورت مثبت	عربی به صورت منفی
۱	مضارع اخباری	می + بن مضارع + شناسه (می‌زدم)	۱. فعل مضارع به شرط خالی بودن از نواصب و جوازم (أضربُ) ۲. اسم فاعل به عنوان خبر در جمله اسمیه قرار گیرد: (انا ضاربُ عمرو)	۱. لا نافية + فعل مضارع: (لا أضربُ) ۲. ما نافية + فعل مضارع: (ما أضربُ) ۳. ليس + فعل مضارع: (لست أضربُ)
۲	مضارع التزامی	ب + بن مضارع + شناسه (بزیم)	۱. ربّما + فعل مضارع: (ربّما أضربُ زیداً) ۲. أن ناصبه + فعل مضارع: (أن أضربُ) ۳. لیتّی + اسم ظاهر یا ضمیر + فعل مضارع: (لیتّی أضربُ عمرو) ۴. علیّ + اسم ظاهر یا ضمیر متصل + ان + فعل مضارع: (علیّ أن أضربُ عمرو) ۵. لا بدّ + أن + فعل مضارع: (لا بدّ أن أضربُ عمرو) ۶. لام امر + فعل مضارع: (لأضربُ) ۷. من الواجب + ان + فعل مضارع: (من الواجب أن أضربُ)	۱. ربّما + لا + فعل مضارع: (ربّما لا أضربُ زیداً) ۲. أن ناصبه + لا + فعل مضارع (الّا أضربُ) ۳. علیّ + اسم ظاهر یا ضمیر متصل + أن + لا + فعل مضارع (علیّ الّا أضربُ عمرو) ۴. لا بدّ + ان + لا + فعل مضارع: (لا بدّ الّا أضربُ عمرو) ۶. من الواجب + ان + لا + فعل مضارع: (من الواجب الّا أضربُ)
۳	مضارع ملموس	دار + شناسه مطابق فعل بعدی + می + بن مضارع + شناسه (دارم می‌زنم)	۱. مبتدا + فی حالة (یا) علی وشک + مصدر فعل مورد نظر: (أنا فی حالة ضربِ) ۲. یکاد + فعل مضارع (أکادُ أضربُ) ۳. یکون + فی حالة (یا) علی وشک + مصدر فعل مورد نظر: (أکونُ علی وشکِ ضربِ) ۴. (ل) + فعل مضارع: (لأضربُ)	در عربی کاربرد چندانی ندارند و برای منفی کردن می‌توانید بر سر فعل مورد نظر را علامت نفی قرار دهید!

۳. فعل امر

فعل امر	ب + بن مضارع + شناسه (بزیم)	امر غایب و متکلم: با اضافه کردن لام جازمه و مجزوم کردن آخر کلمه به دست می‌آید (لأضربُ) امر حاضر (که حقیقتاً امر به این شش صیغه اطلاق می‌شود): همان فعل امر مخاطب در عربی (أضربُ)	فعل امر منفی ندارد بلکه فعل امر مقابل دارد که مقابل آن فعل نهی می‌باشد.
---------	--------------------------------	---	---

۴. فعل نهی

فعل نهی	نَ + بن مضارع + شناسه (نزن)	لای ناهیه‌ی جازمه + فعل مضارع مجزوم: (لا تضربُ)
---------	--------------------------------	---

۵. فعل استفهام

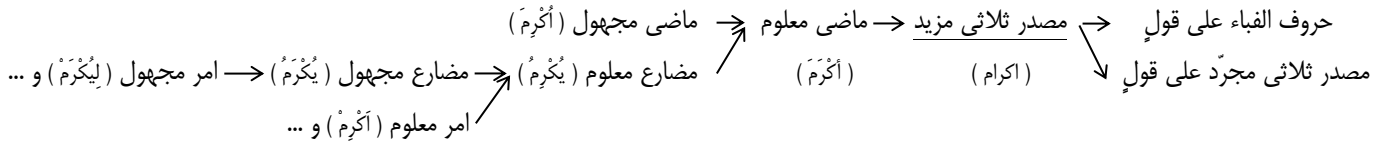
استفهام	آیا + مبتدا + فعل ماضی یا مضارع مورد نظر (آیا زید زد - می‌زند)	هلّ (یا) أ + فعل مضارع: (هلّ - أ یضربُ؟) هلّ (یا) أ + مبتدا + فعل ماضی یا مضارع: (أ زید یضربُ؟)	فعل ماضی یا مضارع مورد سوال را با ما یا لا منفی می‌کنیم: (أ زید ما ضربُ)
---------	---	--	--

۶. فعل آینده

فعل آینده	خواه + شناسه + بن ماضی (خواهم زد) نکته: ترجمه فعل عربی آینده به صورت فارسی اختیاری است.	۱. آینده نزدیک (به زودی): سَ + فعل مضارع (سأضربُ) ۲. آینده دور (در آینده): سَوْفَ + فعل مضارع (سَوْفَ أضربُ) ۳. إن (یا) إذا + فعل شرط و جواب (إن ضربتُ ضربتک)	لن + فعل مضارع منصوب: (لن أضربُ)
-----------	--	---	----------------------------------

۲. فعل ثلاثی مزید

افعال ثلاثی مزید به مانند افعال ثلاثی مجرد می‌باشند، یعنی با واسطه یا بدون واسطه از مصدر ثلاثی مزید گرفته می‌شوند.



* باید بدانید که هر فعلی به هر قالبی در نمی‌آید، برای این که بدانیم چه فعلی در چه قالبی قرار می‌گیرد باید از کتاب‌های لغت و سماع عرب کمک گرفت. به عنوان مثال فعل عَلِمَ به باب افعال و تفعیل و استفعال و ... می‌رود ولی به باب افعال نمی‌رود.

* قواعد جاری در ابواب ثلاثی مزید عمومی: قواعد ادغام، تخفیف، اعلال که در ثلاثی مجرد جاری بود، در ثلاثی مزید نیز جاری است.

[مثال: اُقَوْمَ ← اُقَوْمَ ← اُقَامَ]

خصوصی: قواعدی که مختص به بعضی از ابواب ثلاثی مزید است. [مثال: اُوْتَحَدَّ ← اِتَّحَدَّ ← اِتَّحَدَّ]

ابواب مشهور [پر کاربرد]: ۱۰ باب
 ابواب غیر مشهور [کم کاربرد]: ۱۵ باب
 نادر و کمیاب: ۶ باب

فهرست ابواب مشهور ثلاثی مزید - صرف صغیر -

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
اِفعال	معلوم	أَفْعَلْ	يُفْعِلُ	إِفْعَالٌ	لِيَفْعِلْ	أَفْعِلْ	مُفْعِلٌ	مُفْعَلٌ
	مجهول	أَفْعِلَ	يُفْعَلُ		لِيُفْعَلُ	لِتَفْعَلْ		
تَفْعِيلٌ	معلوم	فَعَّلَ	يَفْعِلُ	تَفْعِيلٌ	لِيَفْعِلُ	فَعَّلْ	مُفْعَلٌ	مُفْعَلٌ
	مجهول	فَعَّلَ	يُفْعَلُ		لِيُفْعَلُ	لِتَفْعَلْ		
مُفَاعَلَةٌ	معلوم	فَاعَلَ	يُفَاعِلُ	مُفَاعَلَةٌ	لِيُفَاعِلَ	فَاعِلْ	مُفَاعِلٌ	مُفَاعَلٌ
	مجهول	فُوِعِلَ	يُفَاعَلُ		لِيُفَاعَلُ	لِتُفَاعَلْ		
إِفْتِعَالٌ	معلوم	إِفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	إِفْتِعَالٌ	لِيَفْتَعِلَ	إِفْتَعِلْ	مُفْتَعِلٌ	مُفْتَعَلٌ
	مجهول	أَفْتَعِلَ	يُفْتَعَلُ		لِيُفْتَعَلُ	لِتُفْتَعَلْ		
إِنْفِعَالٌ	معلوم	إِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	إِنْفِعَالٌ	لِيَنْفَعِلَ	إِنْفَعِلْ	مَنْفَعِلٌ	مَنْفَعَلٌ
	مجهول	أَنْفَعِلَ	يَنْفَعَلُ		لِيَنْفَعَلُ	لِيَنْفَعِلْ		
تَفَعُّلٌ	معلوم	تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّلٌ	لِيَتَفَعَّلَ	تَفَعَّلْ	مُتَفَعِّلٌ	مُتَفَعَّلٌ
	مجهول	تَفَعَّلَ	يُتَفَعَّلُ		لِيُتَفَعَّلَ	لِتَتَفَعَّلْ		
تَفَاعُلٌ	معلوم	تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعُلٌ	لِيَتَفَاعَلَ	تَفَاعَلْ	مُتَفَاعِلٌ	مُتَفَاعَلٌ
	مجهول	تَفُوِعِلَ	يُتَفَاعَلُ		لِيُتَفَاعَلُ	لِتَتَفَاعَلْ		
إِسْتِفْعَالٌ	معلوم	إِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	إِسْتِفْعَالٌ	لِيَسْتَفْعِلَ	إِسْتَفْعِلْ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعَلٌ
	مجهول	أُسْتَفْعِلَ	يُسْتَفْعَلُ		لِيُسْتَفْعَلُ	لِتُسْتَفْعَلْ		
إِفْعَالٌ	معلوم	إِفْعَلْ	يَفْعَلُ	إِفْعَالٌ	لِيَفْعَلْ	إِفْعَلْ لَ ، اِفْعَلِ	مُفْعَلٌ	مُفْعَلٌ
	مجهول	أَفْعَلْ	يُفْعَلُ		لِيُفْعَلْ	لِيُفْعَلْ لَ ، لِيُفْعَلْ		
إِفْعِيَالٌ	معلوم	إِفْعَالٌ	يَفْعَالُ	إِفْعِيَالٌ	لِيَفْعَالُ	إِفْعَالٌ لَ ، اِفْعَالِ	مُفْعَالٌ	مُفْعَالٌ
	مجهول	أَفْعُولٌ	يُفْعَالُ		لِيُفْعَالُ	لِيُفْعَالُ لَ ، لِيُفْعَالِ		

(صرف صغیر باب افعال)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
سالم	معلوم	أَكْرَمَ	يُكْرِمُ	إِكْرَامٌ	لِيُكْرِمَ	أَكْرِمْ	مُكْرِمٌ	مُكْرَمٌ
	مجهول	أُكْرِمَ	يُكْرَمُ		لِيُكْرَمَ	لِتُكْرَمَ		
مضاعف	معلوم	أَمَدَّ	يُمَدُّ	إِمْدَادٌ	لِيُمَدِّدَ ، لِيَمِدَّ	أَمِدْ ، د ، أَمِدِّدْ	مُمِدُّ	مُمَدُّ
	مجهول	أُمِدَّ	يُمَدُّ		لِيُمَدِّدَ ، لِيَمِدَّ	لِتُمَدِّدَ ، د ، لِتَمِدَّ		
مهموز	معلوم	أَمَنَ	يُؤْمِنُ	إِيْمَانٌ	لِيُؤْمِنَ	أَمِنْ	مُؤْمِنٌ	مُؤْمَنٌ
	مجهول	أُؤْمِنَ	يُؤْمَنُ		لِيُؤْمَنَ	لِتُؤْمَنَ		
مثال	معلوم	أَوْعَدَ	يُوعِدُ	إِعْيَادٌ	لِيُوعِدَ	أَوْعِدْ	مُوعِدٌ	مُوعَدٌ
	مجهول	أُوعِدَ	يُوعَدُ		لِيُوعَدَ	لِتُوعَدَ		
اجوف	معلوم	أَقَامَ	يُقِيمُ	إِقَامَةٌ	لِيُقِيمَ	أَقِمْ	مُقِيمٌ	مُقَامٌ
	مجهول	أُقِيمَ	يُقَامُ		لِيُقَامَ	لِتُقَامَ		
ناقص	معلوم	أَرْضَى	يَرْضَى	إِرْضَاءٌ	لِيَرْضَى	أَرْضِ	مَرْضِيٌّ	مَرْضَأٌ
	مجهول	أَرْضِيَ	يَرْضَى		لِيَرْضَى	لِتَرْضَى		
لنفي	معلوم	أَوْفَى	يُوفِي	إِيْفَاءٌ	لِيُوفِيَ	أَوْفِ	مُوفٍ	مُوفَأٌ
	مجهول	أُوفِيَ	يُوفَى		لِيُوفَى	لِتُوفَى		
(رأى)	معلوم	أَرَى	يُرَى	إِرَاءَةٌ	لِيُرَى	أَرِ	مُرٍ	مُرَأٌ
	مجهول	أُرَى	يُرَى		لِيُرَى	لِتُرَى		
(حيّ) (عى)	معلوم	أَحْيَى	يُحْيِي	إِحْيَاءٌ	لِيُحْيِيَ	أَحْيِ	مُحْيٍ	مُحْيَأٌ
	مجهول	أُحْيِيَ ، أَحْيَى	يُحْيَى		لِيُحْيَى	لِتُحْيَى		
مهموز الفاء و ناقص	معلوم	أَتَى	يُؤْتِي	إِيْتَاءٌ	لِيُؤْتِيَ	أَتِ	مُؤْتٍ	مُؤْتَأٌ
	مجهول	أُؤْتِيَ	يُؤْتَى		لِيُؤْتَى	لِتُؤْتَى		

* معانی باب افعال

کلمات عربی (فعل و اسم معرب) از دو جزء تشکیل شده اند:

۱. **ماده** (ریشه): حروف الفبایی که در کنار یکدیگر جمع شده و معنای کلی و مبهمی را می‌رساند.
۲. **هیئت** (صیغه): قالبی که حروف در آن جای گرفته و معنای مشخص و معینی را منتقل می‌کند.

مثلاً کلمه‌ی (یَحْسُنُ) از دو جزء تشکیل شده است، **ماده** (ح س ن) که معنای مبهمِ نیکی و خوبی از آن فهمیده می‌شود، و **هیئت** (یَفْعَلُ) که معنای وقوع فعل یا پدیدار شدن حالت در زمان حال یا آینده را می‌رساند. از ترکیب این دو جزء معنای معینی به مخاطب منتقل شده و مخاطب از فعل (یَحْسُنُ) متوجه می‌شود که (یک مرد غایب در زمان حال یا آینده نیکو می‌شود).

{ در نتیجه (ح س ن) یعنی (نیکی و خوبی به شکل مطلق و مبهم). (حَسُنَ) یعنی (نیکو شد آن یک مرد غایب در زمان گذشته). (أَحْسَنَ) یعنی (نیکی کرد آن یک مرد غایب در زمان گذشته). (تُحْسِنُونَ) یعنی (نیکی می‌کنید شما جمع مردان حاضر در زمان حال یا آینده). (مُحْسِنٌ) یعنی (مرد نیکوکار). (حَسَنٌ) یعنی (شخص خوب و زیبا).	}	در نتیجه
--	---	----------

خلاصه این که وقتی می‌گوییم معنای باب افعال تعدیه است یا معنای باب مفاعله مشارکت است و ...، یعنی می‌خواهیم ببینیم این ماده (ح س ن) که معنای مبهمی دارد وقتی به هیئت باب افعال در می‌آید، چه معنای خاصی به خودش می‌گیرد^۱.

۱. تعدیه (معنای غالبی): (أَذْهَبَ زَيْدٌ عَمْرًا)

(ذَهَبَ) یعنی (رفت)، اَمَّا (أَذْهَبَ) یعنی بُرد؛ در این جا که همزه باب افعال (هیئت أَفْعَلْ) آمده است تا فعل لازم را متعدی کند به این شکل ماده را از فاعل به مفعول تجاوز و تعدی دهد و فعل را به مفعول محتاج نماید. مثلاً در آیه شریفه هیئت (أَفْعَلْ) آمده تا رفتن (ماده) را از زید (فاعل) به عمرو (مفعول) بکشاند و تعدی دهد. مانند: (إِنَّهٗ رَبِّي، أَحْسَنَ مَثْوَايَ)^۲

معانی

۲. داخل شدن فاعل در زمان یا مکان: (أَصْبَحَ زَيْدٌ)

(صَبَّحَ) یعنی زمان صبح، (أَصْبَحَ) یعنی داخل در زمان صبح شد؛ در این جا هیئت (أَفْعَلْ) آمده است تا دلالت کند بر این که زید (فاعل) داخل، در زمان صبح (ماده) شده است. مانند: (فَسَبَّحَانَ اللَّهَ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ)^۳

باب

افعال

۳. واجدیت (مفعول را دارای صفتی یافتن): (أَعْظَمْتُ اللَّهَ)

(عَظُمَ) یعنی بزرگ شد، (أَعْظَمَ) یعنی بزرگ یافت؛ در این جا هیئت (أَفْعَلْ) آمده است تا دلالت کند بر این که من (فاعل)، خدا (مفعول) را دارای بزرگی (صفت) یافتیم. (فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أَكْبَرْتَهُ)^۴

۴. صیوریت (گردیدن، از حالتی به حالتی در آمدن): (أَقْفَرَ الْبَلَدَ)

(قَفِرَ) یعنی بی‌آب و علفی، (أَقْفَرَ) یعنی بی‌آب و علف گردید؛ در این جا هیئت (أَفْعَلْ) آمده است تا دلالت کند بر این که شهر (فاعل)، به حالت بی‌آب و علفی (ماده) گردیده است. مانند: (ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ)^۵

۵. تغییر معنای ثلاثی مجرد: (وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا)، (فَلَمَّا أَفَاقَ)^۶

۱. خوب است بدانید معنایی که از ابواب ثلاثی مزید استفاده می‌شود به خاطر حرف زایدی است که به فعل مجرد اضافه شده است، مثلاً (همزه زایده) در باب افعال، معنای تعدیه را می‌رساند. یا مثلاً (أ س ت) در باب افعال معنای طلب را می‌رساند و ...

۲. یوسف/ ۲۳. [یوسف به زلیخا گفت]: (همانا خدا پروردگار من است، او زندگی مرا نیکو کرده است).

۳. روم / ۱۷. (منزه بدانید خدا را در هنگامی که داخل در شب و داخل در صبح می‌شوید).

۴. یوسف / ۳۱. (پس چون زنان، یوسف را دیدند، او را بزرگ یافتند).

۵. عبس / ۲۱. (سپس خداوند او را می‌میراند و در قبر قرارش دهد).

۶. نوح / ۷. (سپس برگناه اصرار ورزیدند و از خود کبر نشان دادند).

۷. اعراف / ۱۴۳. (پس آن زمان که به هوش آمد).

(صَرَ) یعنی صدا کرد، (أَصَرَ) یعنی اصرار برگناه ورزیدند. و همچنین (فاقَ) یعنی برتری جست، اما (أفاقَ) یعنی سلامتی بعد از مستی و گیجی؛ در این جا هیئت (أَفْعَلَ) آمده است تا معنای ثلاثی مجرد را به معنای دیگری تغییر دهد.

۶. معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه: (وَأَلْتِي أَحْصَنْتَ فَرْجَهَا) ^۱

(حَصِنَ) یعنی حفظ کرد، (أَحْصَنْتَ) نیز همین معنا را می‌رساند، مگر این که در آن یک معنای تأکید و مبالغه نیز وجود دارد. یعنی در این جا هیئت (أَفْعَلَ) آمده است تا همان معنای ثلاثی مجرد را با نوعی تأکید و مبالغه بیان کند.

نکته: برای باب افعال و همچنین سایر ابواب مزید فیه، معنای دیگری نیز بیان شده که بسیاری از این معانی کاربرد زیادی ندارد، اما اطلاع و آگاهی از این معانی خالی از فایده نمی‌باشد، شما می‌توانید تفصیل این بحث را در کتاب علوم العربیه مرحوم استاد سیدهاشم حسینی تهرانی مشاهده نمایید. در این جا خلاصه‌ای از سایر معانی را در پاورقی خواهیم آورد. ^۲

۲/۲. باب تفعیل

اسم مفعول	اسم فاعل	امر به صیغه	امر به لام	مصدر	مضارع	ماضی	معلوم
مُفَعَّلٌ	مُفَعِّلٌ	فَعَّلْ	لِيَفْعَلْ	تَفْعِيلٌ	يُفَعِّلُ	فَعَّلَ	مجهول
		لِتَفْعَلْ	لِيَفْعَلْ		يُفَعِّلُ	فَعَّلَ	

- مضاعف ، مهموز ، مثال ، اجوف: هیچ قاعده ای در باب تفعیل جاری نمی‌شود و دقیقاً مثل صحیح صرف می‌شود .

- ناقص و لفیف : تمام قواعد در آن جاری است [وَصَى = وَصَى] + مصدر آن بر وزن تَفَعَّلَ می‌آید [تَوْصِيَةٌ]

- قواعد خصوصی باب تفعیل: مصدر این باب علاوه بر وزن تفعیل بر وزن های دیگری نیز می‌آید .

تَفَعَّلَ : تَوْصِيَةٌ	فَعَّلَ : كِذَابٌ	تَفَعَّلَ : تَوْصِيَةٌ	فَعَّلَ : كِذَابٌ
تَفَعَّلَ : تَكَرَّرٌ	فَعَّلَ : كِذَابٌ	تَفَعَّلَ : تَكَرَّرٌ	فَعَّلَ : كِذَابٌ

* معانی باب تفعیل

۱. تعدیه (معنای غالبی): (نَزَّغَهُ عَلَى قَلْبِكَ) ^۳

(نَزَلَ) یعنی (نازل شد)، اما (نَزَّلَ) یعنی (نازل کرد و فرود آورد)؛ در این جا (هیئت فَعَّلَ) آمده است تا فعل لازم را متعدی کند.

نکته: معنای تعدیه در باب تفعیل با معنای تعدیه در باب افعال کمی متفاوت است؛ چرا که تعدیه در باب تفعیل به همراه معنای تدریج است اما در باب افعال معنای دفعه و یک مرتبه بودن ملاحظه شده است.

مثلاً عبارت «نَزَّلَ الْكِتَابَ» یعنی (به تدریج کتاب را فرورفتاد)، اما عبارت «أَنْزَلَ الْكِتَابَ» یعنی (همه کتاب را یک مرتبه فرورفتاد).

۱. انبیاء/۹۱. (و آن زنی که عورت خود را حفظ کرد).

۲. معانی دیگر باب افعال :

۱/۱. سلب مبدأ از مفعول؛ مانند: (أَعْجَمْتُ الْكِتَابَ : ابهام و بی نقطه بودن را من از مفعول که کتاب باشد سلب و برطرف کردم).

و سلب مبدأ از فاعل؛ مانند: (أَفْلَسَ زَيْدٌ : پول داشتن از زید سلب و رفع و برطرف شده است).

۱/۲. رسیدن وقت (استحقاق)؛ مانند: (أَحْصَدَ الزَّرْعُ : زمان درو کردن زرع رسیده است).

۱/۳. تعریض؛ مانند: (أَبَاغَ زَيْدٌ كِتَابَهُ : زید کتاب را در معرض فروختن قرار داده است).

۱/۴. مطاوعه (اثر پذیری)؛ مانند: (أَكَبَّ الْإِنَاءَ : کاسه شکسته شد) توضیح ان در باب افعال خواهد آمد.

۱/۵. ضد معنای ثلاثی مجرد؛ مانند: (فَرَطَ زَيْدٌ وَ أَفْرَطَ زَيْدٌ : زید کوتاهی کرد ، زید زیاده روی کرد).

۱/۶. نسبت فعل به غیر فاعل؛ مانند: (أَجْرَبَ الرَّجُلُ : آن مرد شترش یا گوسفندش بیماری گری گرفت).

۱/۷. اصابه (برخورد کردن)؛ مانند: (أَفْحَطَ أَهْلُ الْبَلَدِ : اهل شهر را قحطی رسید).

۱/۸. وفور واجدیت؛ مانند: (أَخْلَى وَ أَجْتَى وَ أَرَعَى الْأَرْضَ : زمین دارای سبزی و میوه و علف فراوان شد).

۱/۹. اختیار؛ مانند: (أَهْرَبَ عَمْرُو : عمر گریختن را انتخاب کرد).

۱/۱۰. جعل الشیء (قرار دادن چیزی)؛ مانند: (أَقْبَرْتُ زَيْدًا : برای زید قبر قرار دادم)، (أَشْفَاكَ اللَّهُ عَسَلًا : خدا غسل را برای تو شفا قرار دهد).

۱/۱۱. اعانه (کمک کردن)؛ مانند: (أَحْلَيْتُكَ : کمک کردم تو را در دوشیدن)، (أَحْمَلْتُ أُخِي : کمک کردم برادرم را در بار کردن).

۱/۱۲. گذشتن و مَضَى وقت؛ مانند: (أَسْوَعُ زَيْدٌ : گذشت بر زید ساعتی)، (أَحَالَ النَّاسُ : یک سال بر مردم گذشت).

۱/۱۳. مبالغه در مبدأ فعل؛ مانند: (حَتَّى يُخِنَ فِي الْأَرْضِ : تا در زمین در قتل کفار زیاده روی کند. انفال / ۶۷).

۱/۱۴. کثرت؛ مانند: (أَثْمَرَ الرَّجُلُ : صار کثیر الجود و الخیر).

۳. بقره/۹۷. (خداوند قرآن را به تدریج بر قلب تو فرورفتاد).

۲. تکثیر (غَلَقَتُ الأبواب)

(غَلَقَ الأبواب) یعنی (درها را بست)، اما (غَلَقَتُ الأبواب) یعنی (درهای زیادی را بست)؛ در این جا (هیئت فَعَل) آمده است تا معنای کثرت را در مفعول برساند.

نکته: برای باب تفعیل معانی دیگری نیز آمده است که در پاورقی به آن اشاره شده است.^۲

(صرف صغیر باب تفعیل)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
سالم	معلوم	عَلِمَ	يَعْلَمُ	تَعْلِيمٌ	لِيَعْلَمْ	عَلِّمْ	مُعَلِّمٌ	مَعْلَمٌ
	مجهول	عَلِمَ	يَعْلَمُ		لِيَعْلَمْ	لِتَعْلَمْ		
مضاعف	معلوم	مَدَدَ	يُمَدِّدُ	تَمْدِيدٌ	لِيُمَدِّدَ	مُدِّدٌ	مُمَدِّدٌ	مَمْدَدٌ
	مجهول	مَدَدَ	يُمَدِّدُ		لِيُمَدِّدَ	لِتُمَدِّدَ		
مهموز	معلوم	أَمَّنَ	يُؤَمِّنُ	تَأْمِينٌ	لِيُؤَمِّنَ	أَمِّنْ	مُؤَمِّنٌ	مُؤَمَّنٌ
	مجهول	أَمَّنَ	يُؤَمِّنُ		لِيُؤَمِّنَ	لِتُؤَمِّنَ		
مثال	معلوم	وَكَّلَ	يُوكِّلُ	تَوَكُّيلٌ	لِيُوكِّلَ	وَكَّلْ	مُوكِّلٌ	مُوكَّلٌ
	مجهول	وَكَّلَ	يُوكِّلُ		لِيُوكِّلَ	لِتُوكِّلَ		
اجوف	معلوم	حَوَّلَ	يُحَوِّلُ	تَحْوِيلٌ	لِيُحَوِّلَ	حَوَّلْ	مُحَوِّلٌ	مُحَوَّلٌ
	مجهول	حَوَّلَ	يُحَوِّلُ		لِيُحَوِّلَ	لِتُحَوِّلَ		
ناقص	معلوم	وَصَّى	يُوصِي	تَوْصِيَةٌ	لِيُوصِيَ	وَصِّ	مُوصٍ	مُوصًى
	مجهول	وَصَّى	يُوصِي		لِيُوصِيَ	لِتُوصَّ		
لفيف	معلوم	وَلَّى	يُؤَلِّي	تَوَلِيَةٌ	لِيُؤَلِّيَ	وَلِّ	مُؤَلِّ	مُؤَلًى
	مجهول	وَلَّى	يُؤَلِّي		لِيُؤَلِّيَ	لِتُؤَلِّ		
مهموز الهم	معلوم	هَنَأَ	يُهِنِّئُ	تَهْنِئَةٌ	لِيُهِنِّئَ	هِنِّئْ	مُهِنِّئٌ	مُهِنِّئٌ
	مجهول	هَنَأَ	يُهِنِّئُ		لِيُهِنِّئَ	لِتُهِنِّئَ		
(حَى)	معلوم	حَيَّى	يُحْيِي	تَحْيِيَةٌ	لِيُحْيِيَ	حَيِّ	مُحْيٍ	مُحْيًى
	مجهول	حَيَّى	يُحْيِي		لِيُحْيِيَ	لِتُحْيِيَ		

۱. یوسف/۲۳.

۲. سایر معانی باب تفعیل:

۱/۱. نسبت دادن؛ مانند: (كَفَّرْتُ زَيْدًا: نسبت کفر به زید دادم)، (فَكَذَّبَ وَعَصَى: نسبت کذب به او داد و طغیان کرد. نازعات/۲۰)

۱/۲. معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه؛ مانند: (فَرَطًا زَيْدٌ: به تحقیق زید کوتاهی کرد) در این جا همان معنای ثلاثی مجرد است اما با تأکید بیشتری بیان شده است. (زَيْلَنَا بَيْنَهُمْ: پس حتماً جدایی می افکنیم. یونس/۲۸).

۱/۳. ابداع و ایجاد؛ مانند: (كَوَّفَ الكَوْفَةَ: کوفه را بنا کرد)، (يُصَوِّرُكُمْ فِي الارحام: صورت شما را بنا کرد در رحمها).

۱/۴. سلب مبدأ از مفعول (ازاله)؛ مانند: (جَلَّدْتُ الشَّاةَ: من پوست را از گوسفند سلب و رفع و برطرف کردم).

۱/۵. به سمت و سوی مکانی رفتن؛ مانند: (شَرَّقَ وَ غَرَّبَ: به سمت شرق و غرب حرکت کرد)، (كَوَّفَ: به سوی کوفه رفت).

۱/۶. صبرورت؛ مانند: (عَجَزَتِ المَرَأَةُ: زن به حالت عجزه شدن گردیده است).

۱/۷. گفتن کلمه‌ای؛ مانند: (حَيَّيْتُهُ: او را تحیت گفتم)، (لَبَّيْتُهُ: او را لبیک گفتم).

۲/۳. باب مفاعله

اسم مفعول	اسم فاعل	امر به صیغه	امر به لام	مصدر	مضارع	ماضی	
مُفَاعَلٌ	مُفَاعِلٌ	فَاعِلٌ	لِيُفَاعِلْ	مُفَاعَلَةٌ	يُفَاعِلُ	فَاعَلٌ	معلوم
		لِتُفَاعَلَ	لِيُفَاعَلَ		يُفَاعَلُ	فُوِعِلَ	مجهول

- مضاعف: قواعد مضاعف در آن جاری است.

نکته: مضارع معلوم و مشتقات آن با فعل مجهول هم شکل اند، همچنین اسم فاعل و مفعول نیز شبیه یکدیگر هستند.

- مهموز: قواعد مهموز در آن جاری است.

نکته: لازم به ذکر است که هیچ قاعده تخفیف اصطلاحی در این جا جاری نیست، و آن حروف مدّی که در این جا مشاهده می‌شود به سبب تخفیف همزه نیست بلکه به سبب قرار گرفتن همزه در کنار حرف مدّ ساکنه می‌باشد. مثلاً در کلمه **ءَأَخَذَ** (← أَخَذَ) الف دوم، حرف مدّی نیست که از تخفیف همزه به دست آمده باشد بلکه الف باب مفاعله است.

- مثال و اجوف: هیچ قاعده‌ای جاری نیست و به مانند سالم صرف می‌شوند.

نکته: در ماضی مجهول فعل اجوف واوی که دو واو در کنار هم واقع می‌شوند بر اساس قواعد ادغام، ادغام صورت نمی‌گیرد.

- ناقص و لفیف: قواعد اعلال در آن جاری است. مانند: رَاعَى (← رَاعَى)

- قواعد خصوصی باب مفاعله: برای باب مفاعله سه نوع مصدر وجود دارد که غالب فعل‌ها می‌توانند به تمام اوزان زیر استعمال شوند، البته مثال یائی در این باب فقط بر وزن مفاعله می‌آید، مانند: میاسرة.

مُفَاعَلَةٌ : مَكَاتِبَةٌ
مصادرِ بابِ مُفَاعَلَةٍ
فِعَالٌ : كِتَابٌ
فِيْعَالٌ : كِيْتَابٌ

* مهم‌ترین معانی باب مفاعله^۱

مُشَارَكَةٌ (ضَارَبَ زَيْدٌ عَمْرًا). (يُقَاتِلُونَكُمْ)^۲

(ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا) یعنی (زید عمرو را زد)، اَمَّا (ضَارَبَ زَيْدٌ عَمْرًا) یعنی (زید و عمرو با یکدیگر زد و خورد کردند).

در اینجا هر چند از جهت اعرابی، یک فاعل و یک مفعول بیشتر مشاهده نمی‌شود ولی از جهت معنایی **زید** و **بکر** هم فاعل به شمار می‌روند و هم مفعول، و در فعل زدن با یکدیگر مشترک هستند.

۱. سایر معانی باب مفاعله:

۱/۱. تعدیه؛ مانند: (بَعْدَ زَيْدٍ: زید دور شد = بَاعَدَ زَيْدٌ بَكْرًا: زید بکر را دور کرد).

۱/۲. تکثیر؛ مانند: (نَاعِمَ اللهُ زَيْدًا: خدا نعمت را برای زید زیاد کند)، (لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً: ربا را با سود چندین برابر نخورید. آل عمران / ۱۳۰).

۱/۳. سیوروت؛ مانند: (عَافَى اللهُ زَيْدًا: بگرداند خدا زید را به سلامتی).

۱/۴. معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه؛ مانند: (قَاتَلَهُمُ اللهُ: به تحقیق مرگ و نفرین خدا بر آن‌ها باد. منافقون / ۴)

۲. بقره / ۱۹۰. (آن‌ها با شما جنگ می‌کنند و شما با آن‌ها پیکار می‌کنید).

(صرف صغیر باب مُفَاعَلَه)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
سالم	معلوم	ضَارَبَ	يُضَارِبُ	مُضَارِبَةٌ	لِيُضَارِبْ	ضَارِبُ	مُضَارِبٌ	مُضَارَبٌ
	مجهول	ضُورِبَ	يُضَارَبُ		لِيُضَارَبْ	لِتُضَارَبْ		
مضاعف	معلوم	ضَارَّ	يُضَارُّ	مُضَارَّةٌ	لِيُضَارَّ، رَّ، لِيُضَارِرْ	ضَارَّ، رَّ، ضَارِرٌ	مُضَارٌّ	مُضَارٌّ
	مجهول	ضُورَّ	يُضَارُّ		لِيُضَارَّ، رَّ، لِيُضَارِرْ	لِتُضَارَّ، رَّ، لِتُضَارِرْ		
مهموز	معلوم	أَخَذَ	يُؤَاخِذُ	مُؤَاخَذَةٌ	لِيُؤَاخِذْ	أَخِذْ	مُؤَاخِذٌ	مُؤَاخِذٌ
	مجهول	أُوخِذَ	يُؤَاخِذُ		لِيُؤَاخِذْ	لِتُؤَاخِذْ		
مثال	معلوم	وَاصَلَ	يُؤَاوِصُ	مُؤَاوِصَةٌ	لِيُؤَاوِصْ	وَاصِلٌ	مُؤَاوِصٌ	مُؤَاوِصٌ
	مجهول	وُؤِصِلَ	يُؤَاوِصُ		لِيُؤَاوِصْ	لِتُؤَاوِصْ		
اجوف	معلوم	قَاوَمَ	يُقَاوِمُ	مُقَاوِمَةٌ	لِيُقَاوِمْ	قَاوِمٌ	مُقَاوِمٌ	مُقَاوِمٌ
	مجهول	قُؤِوِمَ	يُقَاوِمُ		لِيُقَاوِمْ	لِتُقَاوِمْ		
ناقص	معلوم	رَاعَى	يُرَاعِي	مُرَاعَاةٌ	لِيُرَاعِ	رَاعٍ	مُرَاعٍ	مُرَاعًا
	مجهول	رُوعِيَ	يُرَاعِي		لِيُرَاعِ	لِتُرَاعِ		
لنفي	معلوم	وَالَى	يُؤَالِي	مُؤَالَاةٌ	لِيُؤَالِ	وَالٍ	مُؤَالٍ	مُؤَالًا
	مجهول	وُؤِلِيَ	يُؤَالِي		لِيُؤَالِ	لِتُؤَالِ		

۲/۴. باب اِفتعال

اسم مفعول	اسم فاعل	امر به صیغه	امر به لام	مصدر	مضارع	ماضی	معلوم
مُفْتَعَلٌ	مُفْتَعِلٌ	اِفْتَعِلْ	لِيَفْتَعِلْ	اِفْتَعَالٌ	يَفْتَعِلُ	اِفْتَعَلَ	معلوم
		لِتَفْتَعِلْ	لِيَفْتَعِلْ		يُفْتَعِلُ	اُفْتَعِلَ	مجهول

- **مضاعف** : تمام قواعد مضاعف جاری است . [اِمْتَدَدَ = اِمْتَدَّ]

- **مهموز الفاء** : غالباً : قاعده تخفیف جاری می‌گردد [اِئْتَمَنَ = اِئْتَمَنَ] / [اِئْتَمَّ = اِئْتَمَّ]
 - غیر غالب : همزه به تاء تبدیل شده و در تاء باب ادغام می‌گردد . [اِئْتَخَذَ = اِئْتَخَذَ]

- **مثال واوی و یائی** : حرف عِلَّة به تاء تبدیل شده و در تاء باب ادغام می‌گردد . [اِوْتَحَدَ = اِوْتَحَدَ] / [اِئْتَسَرَ = اِئْتَسَرَ]

- **اجوف** : تمام قواعد اجوف در آن جاری است .

تبصره : قاعده ۸ در اجوف فعلی که به معنای مشارکت باشد جاری نمی‌شود [اِزْدُوَجَ]

- **ناقص** : تمام قواعد ناقص در آن جاری است [اِرْتَضَى = اِرْتَضَى]

در مصدر، حرف عِلَّة تبدیل به همزه می‌گردد [اِرْتَضَى = اِرْتَضَاءَ]

- **لغیف** : حرف عِلَّة به تاء تبدیل شده و در تاء باب ادغام می‌گردد [اِوْتَقَى = اِوْتَقَى]

تمام قواعد ناقص جاری است [اِوْتَقَى = اِوْتَقَى]

در مصدر ، حرف عِلَّة تبدیل به همزه می‌گردد [اِئْتَقَى = اِئْتَقَى]

- قواعد خصوصی باب اِفتعال :

۱. (طاء) باشد ، **واجب** است تاء باب به طاء تبدیل گردد و سپس ادغام شود وجوباً . [اِطْرَدَدَ = اِطْرَدَّ]

۲. (ص ، ض ، ظ) باشد ، **واجب** است تاء باب به طاء تبدیل گردد و سپس ادغام شود **جوازاً** ، البته **فک ادغام بهتر** است .

[اِصْتَبَرَ = اِصْتَبَرَ یا اِصْبَرَ] / [اِضْطَرَبَ = اِضْطَرَبَ یا اِضْرَبَ] / [اِظْطَلَمَ = اِظْطَلَمَ یا اِظْلَمَ]

۳. (د) باشد ، **واجب** است تاء باب به دال تبدیل گردد و سپس در دال ادغام شود . [اِدْتَرَكَ = اِدْتَرَكَ]

۴. (ذ) باشد ، **واجب** است تاء باب به دال تبدیل گردد - یا حرف اول در دوم ادغام شود [اِدْتَكَرَ = اِدْتَكَرَ]

- یا حرف دوم در اول ادغام شود [اِدْتَكَرَ = اِدْتَكَرَ]

۵. (ز) باشد ، **واجب** است تاء باب به دال تبدیل گردد - یا ادغام نشود [اِزْدَجَرَ = اِزْدَجَرَ]

- یا دال در زاء ادغام شود [اِزْدَجَرَ = اِزْدَجَرَ]

۶. (ثاء) باشد ، **جایز** است تاء باب به ثاء تبدیل گردد و در آن ادغام شود . [اِئْتَارَ = اِئْتَارَ]

- ثاء تبدیل به تاء شود و در آن ادغام گردد [اِئْتَارَ = اِئْتَارَ]

- عدم تبدیل و ادغام [اِئْتَارَ]

۷. (س) باشد ، **جایز** است تاء باب به سین تبدیل گردد و در آن ادغام شود . [اِسْتَمَعَ = اِسْتَمَعَ]

- (اولی و غالب) عدم تبدیل و ادغام [اِسْتَمَعَ]

- **هرگاه عین الفعل** - ۸. (ص ، ض ، ط ، ظ ، د ، ذ ، ر ، ز ، س ، ش ، ت ، ث) باشد ، **جایز** است تاء باب به عین الفعل تبدیل شود و در آن ادغام

گردد ، سپس فاء الفعل را مفتوح (بنا بر انتقال حرکت فتحه به ما قبل) و مکسور (بنا بر حذف حرکت فتحه و النقاء

ساکنین) می‌کنیم و همزه را حذف می‌کنیم . [اِخْتَصِمَ = اِخْتَصِمَ = اِخْتَصِمَ] بنا بر مبنای اول : [اِخْتَصِمَ = اِخْتَصِمَ]

[اِخْتَصِمَ = اِخْتَصِمَ] بنا بر مبنای دوم : [اِخْتَصِمَ = اِخْتَصِمَ]

نکته : این قاعده در (د ، ص) رایج است و در **ما بقی** نادر و در **مضاعف** ممتنع است [اِمْتَدَّ] .

(صرف صغیر باب افعال)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
سالم	معلوم	عَتَمَدَ	يَعْتَمِدُ	اِعْتِمَادٌ	لِيَعْتَمِدْ	اِعْتَمِدْ	مَعْتَمِدٌ	مَعْتَمَدٌ
	مجهول	اَعْتَمَدَ	يَعْتَمِدُ		لِيَعْتَمِدْ	لِتَعْتَمِدْ		
مضاعف	معلوم	اِمْتَدَّ	يَمْتَدُّ	اِمْتِدَادٌ	لِيَمْتَدَّ ، د ، لِيَمْتَدِّدْ	اِمْتَدَّ ، د ، اِمْتَدِّدْ	مِمْتَدٌ	مِمْتَدٌ
	مجهول	اَمْتَدَّ	يَمْتَدُّ		لِيَمْتَدَّ ، د ، لِيَمْتَدِّدْ	لِتَمْتَدَّ ، د ، لِتَمْتَدِّدْ		
مهموز الفاء (غالب موارد)	معلوم	اِئْتَمَنَ	يَأْتَمِنُ	اِئْتِمَانٌ	لِيَأْتَمِنُ	اِئْتَمِنُ	مُؤْتَمِنٌ	مُؤْتَمَنٌ
	مجهول	اَوْتَمِنَ	يُؤْتَمِنُ		لِيُؤْتَمِنُ	لِتُؤْتَمِنُ		
مهموز الفاء (ماده اَخَذَ)	معلوم	اِتَّخَذَ	يَتَّخِذُ	اِتِّخَاذٌ	لِيَتَّخِذُ	اِتَّخِذْ	مُتَّخِذٌ	مُتَّخَذٌ
	مجهول	اُتَّخِذَ	يَتَّخِذُ		لِيَتَّخِذُ	لِتَتَّخِذْ		
مثال	معلوم	اِتَّحَدَ	يَتَّحِدُ	اِتِّتْحَادٌ	لِيَتَّحِدُ	اِتَّحِدْ	مُتَّحِدٌ	مُتَّحَدٌ
	مجهول	اُنْتُحِدَ	يَتَّحِدُ		لِيَتَّحِدُ	لِتَتَّحِدْ		
اجوف	معلوم	اِعْتَادَ	يَعْتَادُ	اِعْتِيَادٌ	لِيَعْتَادَ	اِعْتَدْ	مُعْتَادٌ	مُعْتَادٌ
	مجهول	اُعْتِيدَ	يَعْتَادُ		لِيَعْتَادَ	لِتَعْتَدْ		
ناقص	معلوم	اِرْتَضَى	يَرْتَضِي	اِرْتِضَاءٌ	لِيَرْتَضِيَ	اِرْتَضِ	مُرْتَضٍ	مُرْتَضًا
	مجهول	اُرْتُضِيَ	يَرْتَضِي		لِيَرْتَضِيَ	لِتُرْتَضِ		
لغيف	معلوم	اِتَّقَى	يَتَّقِي	اِتِّتْقَاءٌ	لِيَتَّقِيَ	اِتَّقِ	مُتَّقٍ	مُتَّقًا
	مجهول	اُنْتُقِيَ	يَتَّقِي		لِيَتَّقِيَ	لِتَتَّقِ		
فاء الفعل (طاء)	معلوم	اِطْرَدَ	يُطْرِدُ	اِطْرَادٌ	لِيُطْرِدُ	اِطْرِدْ	مُطْرِدٌ	مُطْرَدٌ
	مجهول	اُطْرِدَ	يُطْرِدُ		لِيُطْرِدُ	لِتُطْرِدْ		
فاء الفعل (ص ، ض)	معلوم	اِضْطَرَبَ	يَضْطَرِبُ	اِضْطِرَابٌ	لِيَضْطَرِبُ	اِضْطَرِبْ	مُضْطَرِبٌ	مُضْطَرَبٌ
		اِضْرَبَ	يَضْرِبُ	اِضْرَابٌ	لِيَضْرِبُ	اِضْرِبْ	مُضْرِبٌ	مُضْرَبٌ
	مجهول	اُضْطَرَبَ	يَضْطَرِبُ		لِيَضْطَرِبُ	لِتُضْطَرِبْ		
		اُضْرَبَ	يَضْرِبُ		لِيَضْرِبُ	لِتُضْرِبْ		

مَدْرِكُ	مَدْرِكُ	إِدْرِكُ	لِيَدْرِكُ	إِدْرَاكُ	يَدْرِكُ	إِدْرِكُ	معلوم	فَاءُ الْفِعْلِ (د)
		لِتَدْرِكُ	لِيَدْرِكُ		يَدْرِكُ	أُدْرِكُ	مجهول	
مُدَكِّرُ	مُدَكِّرُ	إِدْكِرُ	لِيَدْكِرُ	إِدْكَارُ	يَدْكِرُ	إِدْكِرُ	معلوم	فَاءُ الْفِعْلِ (ذ)
مُدَكِّرُ	مُدَكِّرُ	إِدْكِرُ	لِيَدْكِرُ	إِدْكَارُ	يَدْكِرُ	أُدْكِرُ	مجهول	
مُزْدَجِرُ	مُزْدَجِرُ	إِزْدَجِرُ	لِيَزْدَجِرُ	إِزْدِجَارُ	يَزْدَجِرُ	إِزْدَجِرُ	معلوم	فَاءُ الْفِعْلِ (ز)
مُزَجِرُ	مُزَجِرُ	إِزَجِرُ	لِيَزَجِرُ	إِزْجَارُ	يَزَجِرُ	أُزْدَجِرُ	مجهول	
مُثَّرُ	مُثَّرُ	إِثَّرُ	لِيُثَّرُ	إِثَّارُ	يُثَّرُ	إِثَّارُ	معلوم	فَاءُ الْفِعْلِ (ثاء)
مُثَّرُ	مُثَّرُ	إِثَّرُ	لِيُثَّرُ	إِثَّارُ	يُثَّرُ	أُثَّرُ	مجهول	
مُسْتَمِعُ	مُسْتَمِعُ	إِسْتَمِعُ	لِيَسْتَمِعُ	إِسْتِمَاعُ	يَسْتَمِعُ	إِسْتَمِعُ	معلوم	فَاءُ الْفِعْلِ (سين)
مُسْمِعُ	مُسْمِعُ	إِسْمِعُ	لِيَسْمِعُ	إِسْمَاعُ	يَسْمِعُ	أَسْمِعُ	مجهول	
مُخْتَصِمُ	مُخْتَصِمُ	إِخْتَصِمُ	لِيَخْتَصِمُ	إِخْتِصَامُ	يَخْتَصِمُ	إِخْتَصِمُ	معلوم	عَيْنُ الْفِعْلِ (ص، ض، ط، ظ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ت، ث)
مُخْتَصِمُ	مُخْتَصِمُ	خِصِمُ	لِيَخِصِمُ	إِخْصَامُ	يَخِصِمُ	أَخْتَصِمُ	مجهول	
مُهْتَدَأُ	مُهْتَدَأُ	إِهْتَدَأُ	لِيُهْتَدَأُ	إِهْتِدَاءُ	يُهْتَدَأُ	إِهْتَدَأُ	معلوم	مَادَّةُ (هَدِي)
مُهْدَأُ	مُهْدَأُ	هَدَأُ	لِيُهْدَأُ	إِهْدَاءُ	يُهْدَأُ	أُهْتَدَأُ	مجهول	

*** مهم‌ترین معنای باب اِفتعال^۱: مطاوعه (اثر پذیری): (اجتمع الناس)، (ما نهاكم عنه فانتهوا)^۲.**

در جمله‌های زیر دقت کنید:

- (جَمَعَ زَيْدُ النَّاسِ: زید مردم را جمع کردم)، در این جمله متکلم می‌خواهد بگوید که فاعل [تأثیرگذار] و مفعول [تأثیر پذیر] چه کسانی هستند.
- (جَمَعَ النَّاسُ: مردم جمع شدند)، در این جا متکلم کاری با فاعل ندارد، و فقط می‌خواهد به مخاطب بفهماند که مفعول [تأثیر پذیر] چه کسی است.
- (اجتمع الناس: مردم جمع شدند)، در این جا نیز مثل صورت بالا متکلم کاری با فاعل ندارد، و فقط می‌خواهد به مخاطب بفهماند که مفعول [تأثیر پذیر] چه کسی است. به عبارت دیگر متکلم با آوردن هیئت باب اِفتعال می‌خواهد به مخاطب بفهماند که (ناس) تأثیر (جمع شدن) را پذیرفته اند.

در نتیجه:

اگر متکلم بخواهد به شنونده بفهماند که فاعل و مفعول چه کسانی هستند، می‌بایست از فعل متعدی استفاده نماید. و اگر کاری با فاعل [تأثیرگذار] نداشته باشد و فقط بخواهد به مخاطب بفهماند که مفعول [تأثیر پذیر] چه کسی است، می‌بایست از فعل مجهول استفاده نماید یا این که هیئت باب اِفتعال را به کار ببرد.

لازم به ذکر است که فعلی می‌تواند معنای مطاوعه را برساند که فاعل آن در گذشته مفعول فعل دیگری بوده باشد. مانند: (جَمَعْتُ النَّاسَ فَأَجْتَمَعُوا: جمع کردم مردم را پس جمع شدند).

- نکته: اقسام مطاوعه
- مطاوعه‌ی ثلاثی مجرد: در جایی که متکلم در گذشته مفعول را با فعل ثلاثی مجرد بیان کرده باشد. (جَمَعْتُ النَّاسَ فَأَجْتَمَعُوا : جمع کردم مردم را پس جمع شدند)
 - مطاوعه‌ی باب افعال: در جایی که متکلم مفعول را با فعل ثلاثی مزید باب افعال بیان کرده است. (أَبْعَدْتُ زَيْدًا فَأَبْتَعَدَ : زید را دور کردم ، پس دور شد)
 - مطاوعه‌ی باب تفعیل: در جایی که متکلم مفعول را با فعل ثلاثی مزید باب تفعیل بیان کرده است. (قَرَّبْتُ زَيْدًا فَأَقْرَبَ : نزدیک کردم زید را پس نزدیک شد)

۲/۵. باب اِنْفِعَال

اسم مفعول	اسم فاعل	امر به صیغه	امر به لام	مصدر	مضارع	ماضی	
مَنْفَعَلٌ بِهِ	مَنْفَعِلٌ	اِنْفَعِلْ	لِيَنْفَعِلْ	اِنْفِعَالٌ	يَنْفَعِلُ	اِنْفَعَلَ	معلوم
		لِيَنْفَعِلْ بِكَ	لِيَنْفَعِلْ بِهِ		يَنْفَعِلُ بِهِ	اِنْفَعَلَ بِهِ	مجهول

- مضاعف: تمام قواعد مضاعف [ادغام] جاری است. [اِنْسَدَدَ = اِنْسَدَّ]

- مهموز: بر فرض این که برای مهموز در باب انفعل نمونه داشته باشیم، هیچ قاعده ای جاری نمی‌شود.

- مثال: هیچ قاعده ای جاری نمی‌شود و دقیقاً مثل صحیح صرف می‌گردد.

- اجوف: تمام قواعد اجوف در آن جاری است. [اِنْجَوْلَ = اِنْجَالَ]

- ناقص: تمام قواعد ناقص در آن جاری است [اِنْقَضَى = اِنْقَضَى]

- لفیف: تمام قواعد ناقص در آن جاری است [اِنزَوَى = اِنزَوَى]

۱. سایر معانی باب اِفتعال:

- ۱/۱. مشارکت: مانند: (اِحْتَصَمَ زَيْدٌ وَبَكْرٌ: زید و بکر با یکدیگر نزاع و دشمنی کردند)، (لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ: آن گروه نزد خدا با یکدیگر برابری نمی‌کنند. توبه/۱۹).
- ۱/۲. معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه: مانند: (اِكْتَسَبْتَ الْمَالَ: یقیناً و حتماً مال را با کوشش زیاد به دست آوردم)، (لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ: به یقین برای آن‌ها هر آن چیزی است که می‌خواهند. نحل/۵۷).
- ۱/۳. جهد، کوشش و اجتهاد: مانند: (لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اِكْتَسَبَتْ: آن چه از اعمال خوب به دست آورده به سود اوست و آنچه از اعمال بد به سختی به دست آورده بر ضرر اوست. بقره/۲۸۶).
- ۱/۴. اِتِّخَاذ، تهیه کردن و فراهم نمودن: مانند: (اِحْتَطَبَ زَيْدٌ الْحَطَبَ: زید هیزم را تهیه و فراهم کرد)، لازم به ذکر است که در این معنا، باب اِفتعال از اسم جامد غیر مصدری مثل حَطَبٌ، لَحْمٌ، خُبٌّ و ... مشتق می‌شود و اصطلاحاً به این افعال، فعل منحوت یا صناعی گویند.
- ۱/۵. طلب: مانند: (اِكْتَدَّ زَيْدٌ بَكْرًا: زید از بکر طلب کوشش کرد). توضیح: (اَلْكَدُّ) یعنی کوشش، اَمَّا (اِكْتَدَّ) یعنی طلب کوشش.
- ۱/۶. وقوع در چیزی: مانند: (اِفْتَنَّ زَيْدٌ: زید در فتنه واقع شد)، (اِطْلَفَ بَكْرٌ: بکر در سنگلاخ واقع شد).
- ۱/۷. استعمال و به کار گرفتن: مانند: (اِسْتَلَمَ الْحَاجُّ: حاجی سلمه را به کار زد، یعنی حجر الاسود را دست مالید و بوسید).
۲. حشر/۷. (از آن چه خداوند شما را از آن نهی کرده است، نهی پذیر باشید).

* معانی باب إنفعال

تنها معنای باب إنفعال **مطاوعه** [اثر پذیری] است. (إِنْقَسَمَ الْخُبَيْرُ : نان قسمت شد) (فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ إِثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا)^۱

مطاوعه‌ی باب انفعال : در جایی که متکلم در گذشته مفعول را با فعل ثلاثی مجرد بیان کرده باشد .
(قَسَمْتُ الْخُبَيْرَ فَاِنْقَسَمَ : قسمت کردم نان را پس نان قسمت شد)
مطاوعه‌ی باب افعال : در جایی که متکلم مفعول را با فعل ثلاثی مزید باب افعال بیان کرده است .
(اَعْلَقْتُ الْبَابَ فَاَنْعَلَقَ : در را بستم پس در بسته شد)

مطاوعه باب إنفعال با مطاوعه باب إفتعال کمی تفاوت دارد، به این بیان که مطاوعه باب إنفعال در رابطه با مفعول است، أما مطاوعه باب إفتعال در رابطه با مفعولی است که نوعی فاعلیت دارد، مثلاً (مُنْكَشِفٌ) یعنی چیزی که کشف شده است أما (مُكْتَشِفٌ) کسی است که کشف شده است.

نکته: خصوصیت باب إنفعال این است که افعالی به این باب برده می‌شوند که اثر خارجی داشته باشند، مثل (صَرَفٌ: دگرگونی)، (شَقٌّ: شکافتن) و ... بخلاف افعال که معنای معنوی دارند، مثل (عَرَفَ : شناخت)، (عَلِمَ: دانست)، (يَقِنَ : یقین کرد) که به این باب نمی‌روند.

(صرف صغیر باب إنفعال)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
سالم	معلوم	إِنْقَلَبَ	يَنْقَلِبُ	إِنْقِلَابٌ	لِيَنْقَلِبَ	إِنْقَلِبْ	مَنْقَلِبٌ	مَنْقَلَبٌ بِهِ
	مجهول	أَنْقَلَبَ بِهِ	يُنْقَلَبُ بِهِ		لِيُنْقَلَبَ بِهِ	لِيُنْقَلَبْ بِكَ		
مضاعف	معلوم	إِنْسَدَّ	يَنْسُدُّ	إِنْسِدَادٌ	لِيَنْسُدَّ ، دٌ ، لِيَنْسُدِدْ	إِنْسُدْ ، دٌ ، إِنْسِدِّدْ	مُنْسِدٌ	مُنْسَدٌ بِهِ
	مجهول	أَنْسَدَّ بِهِ	يُنْسَدُّ بِهِ		لِيُنْسَدَّ ، دٌ ، لِيُنْسَدِدْ بِهِ	لِيُنْسُدَّ ، دٌ ، لِيُنْسِدِدْ بِكَ		
اجوف	معلوم	إِنْجَالَ	يَنْجَالُ	إِنْجِيَالٌ	لِيَنْجَلَ	إِنْجَلْ	مَنْجَالٌ	مَنْجَالٌ بِهِ
	مجهول	أَنْجِيلَ بِهِ	يُنْجَالُ بِهِ		لِيُنْجَلَ بِهِ	لِيُنْجَلْ بِكَ		
ناقص	معلوم	إِنْقَضَى	يَنْقُضِي	إِنْقِضَاءٌ	لِيَنْقُضَ	إِنْقُضْ	مَنْقُضٍ	مَنْقُضًا بِهِ
	مجهول	أَنْقُضِيَ بِهِ	يُنْقُضِي بِهِ		لِيُنْقُضَ بِهِ	لِيُنْقُضْ بِكَ		
لفيف	معلوم	إِنْزَوَى	يَنْزَوِي	إِنْزِوَاءٌ	لِيَنْزُوَ	إِنْزُوْ	مَنْزُوٍ	مَنْزُوًّا بِهِ
	مجهول	أَنْزَوِيَ بِهِ	يُنْزَوِي بِهِ		لِيُنْزُوَ بِهِ	لِيُنْزُوْ بِكَ		

۱. بقره/۶۰. (پس از دل آن تخت سنگ دوازده چشمه به جوشیدن گرفت).

۲/۶. باب تَفَعَّل

اسم مفعول	اسم فاعل	امر به صیغه	امر به لام	مصدر	مضارع	ماضی	معلوم
مُتَفَعَّلٌ	مُتَفَعِّلٌ	تَفَعَّلْ	لِيَتَفَعَّلْ	تَفَعَّلٌ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلَ	معلوم
		لِتَتَفَعَّلْ	لِيَتَفَعَّلْ		يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلَ	مجهول

- مضاعف : هیچ یک از قواعد مضاعف جاری نیست .

در بسیاری از موارد لام الفعل تبدیل به یاء می‌شود . (تَنْظَنَ = تَنْظَى = تَنْظَى)

نکته : تبدیل به یاء در عین فراوانی ، منوط به سماع از عرب است .

- مهموز ، مثال ، اجوف : هیچ قاعده ای جاری نمی‌شود .

- ناقص و لفیف : تمام قواعد ناقص در آن جاری است [تَعَدَى = تَعَدَى] / [تَوَلَّى = تَوَلَّى]

۱. مضارع ، امر ، نهی ، ... معلوم - صیغه‌ی ۴ و ۵ } جایز است تاء باب حذف شود [تَنْزَلُ یا تَنْزَلُ]
 - شش صیغه‌ی مخاطب

نکته : در مضارع مجهول چنین قاعده ای جاری نیست .

۲. هرگاه فاء الفعل یکی از حروف دوازده‌گانه (ت ، ث ، ج ، د ، ذ ، ز ، س ، ش ، ص ، ض ، ط ، ظ) بود جایز

است تاء باب به حرف فاء الفعل تبدیل شده و در آن ادغام شود و هر کجا ابتدا به ساکن بود همزه می‌آوریم .

ماضی [تَبَّتْ = (تَبَّتْ = تَبَّتْ)] / مضارع [يَتَبَّتُّ یا يَتَبَّتُّ] / امر به لام [تَبَّتْ یا تَبَّتْ]

نکته : در تعارض قاعده ۱ و ۲ ، قاعده ۱ رجحان دارد . [تَدَكَّرُونَ یا تَدَكَّرُونَ] یا [تَدَكَّرُونَ]

۳. در مصدر ناقص واوی، واو قلب به یاء گردیده و ما قبل آن مکسور می‌شود (تَرَجُّو = تَرَجُّو = تَرَجُّو)

- قواعد خصوصی باب تَفَعَّل

لازم به ذکر است که این قواعد در باب تَفَاعَل نیز جاری است و قاعده یک در ابواب غیر مشهور و نیز در باب رباعی جاری می‌گردد .

* مهم‌ترین معنای باب تَفَعَّل

مطابَعَة (اثر پذیری) : (أَدَبْتُ زَيْدًا فَتَأَدَّبَ) : أدب کردم زید را، پس او ادب شد.

(سَيَدَّرُكَ مَنْ يَخْشَى) ، (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا) ۳.

۱. سایر معانی باب تَفَعَّل :

۱/۱. طلب؛ مانند: (تَعَجَّلْتُ الشَّيْءَ: سرعت آن چیز را طلب کردم)، (تَفَقَّدَ الطَّيْرَ: جست و جو کرد حال پرنده‌گان را. نمل/۲۰).

۱/۲. تَكَلَّف و به سختی افتادن؛ مانند: (تَعَلَّمَ: با زحمت یادگرفت)، (إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحْمَلْ: اگر بردبار نیستی، پس به زحمت بردباری کن. نهج البلاغه، حکمت/۱۹۸).

۱/۳. تَبَرَّج؛ مانند: (تَجَرَّعَ زَيْدٌ الْمَاءَ: زید آب را جرعه‌جرعه نوشید)، (تَقَهَّمُ الْمَسْأَلَةَ: مسأله را کم‌کم فهمید)، (يَتَجَرَّعُهُ: جرعه‌جرعه نوشید آن آب را. ابراهیم/۱۷). توضیح: در این جا هیئت تَفَعَّل دلالت دارد بر این که فاعل، ماده را کم‌کم انجام می‌دهد یا کم‌کم به آن متصف می‌شود.

۱/۴. تَجَنَّب و دوری کردن؛ مانند: (تَأْتَمُّ زَيْدٌ: زید از گناه دوری کرد)، (و مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ: در بعضی از شب، از خواب دوری کن. اسراء/۷۹). توضیح: (أْتَمَّ) یعنی گناه کرد اما (تَأْتَمُّ) یعنی از گناه دوری کرد، (هَجَّوْدٌ) یعنی خوابیدن، (أَمَّا (تَهَجَّدُ) یعنی از هَجُود و خواب شب دوری کن.

۱/۵. اظهار فعل؛ مانند: (أَلْعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ: امید است به اظهار تَضَرُّع و زاری و خاکساری در آیند. انعام/۴۲).

۱/۶. معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه؛ مانند: (تَبَسَّمَ: حتماً تَبَسَّمَ کرد)، (يَطُوفُ بِهَمَا: دور بزند به میان صفا و مروه. بقره/۱۵۸). توضیح: (طافَ بِهَمَا) با (يَطُوفُ بِهَمَا) از جهت معنایی هیچ تفاوتی ندارند، الا این که دومی همراه با معنای تأکید و مبالغه است.

۱/۷. اِتِّخَاذ و فراهم کردن؛ مانند: (تَوَسَّدَ زَيْدٌ الْحَجَرَ: زید سنگ را برای بالش فراهم کرد).

۱/۸. تَلَبَّس و دربر گرفتن؛ مانند: (تَقَمَّصَ زَيْدٌ: زید پیراهن را در بر کرد)، (تَعَمَّمَ: عمامه بر سر بست).

۱/۹. صبرور، گردیدن و به حالتی در آمدن؛ مانند: (تَأَيَّمَتِ الْمَرْأَةُ: زن بی همسر شد)، (تَسَلَّمَ: مسلمان شد)، (تَصَوَّفَ: صوفی شد).

۱/۱۰. شَكَايَة؛ مانند: (تَطَلَّمَ زَيْدٌ: زید از ظلم شکایت کرد).

۱/۱۱. واجِدِيَّة؛ مانند: (تَعَظَّمْتُ: او را بزرگ یافتم).

۲. اعلیٰ/۹. (آن کس که می‌ترسد به زودی عبرت می‌گیرد).

۳. آل عمران/۱۰۵. (نباشید مانند کسانی که جدا شدند).

(صرف صغیر باب تَفَعُّل)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
سالم	معلوم	تَقَدَّسَ	يَتَقَدَّسُ	تَقَدَّسٌ	لِيَتَقَدَّسَ	تَقَدَّسْ	مُتَقَدِّسٌ	مُتَقَدِّسٌ
	مجهول	تَقَدَّسَ	يَتَقَدَّسُ	تَقَدَّسٌ	لِيَتَقَدَّسَ	لِتَتَقَدَّسْ	مُتَقَدِّسٌ	مُتَقَدِّسٌ
مضاعف	معلوم	تَظَنَّ	يَتَظَنَّ	تَظَنَّ	لِيَتَظَنَّ	تَظَنَّ	مُتَظَنَّ	مُتَظَنَّ
		تَظَنَّ	يَتَظَنَّ	تَظَنَّ	لِيَتَظَنَّ	تَظَنَّ	مُتَظَنَّ	مُتَظَنَّ
	مجهول	تَظَنَّ	يَتَظَنَّ	تَظَنَّ	لِيَتَظَنَّ	لِتَتَظَنَّ	مُتَظَنَّ	مُتَظَنَّ
		تَظَنَّ	يَتَظَنَّ	تَظَنَّ	لِيَتَظَنَّ	لِتَتَظَنَّ	مُتَظَنَّ	مُتَظَنَّ
مهموز	معلوم	تَأَسَّفَ	يَتَأَسَّفُ	تَأَسَّفٌ	لِيَتَأَسَّفَ	تَأَسَّفْ	مُتَأَسِّفٌ	مُتَأَسِّفٌ
	مجهول	تَأَسَّفَ	يَتَأَسَّفُ	تَأَسَّفٌ	لِيَتَأَسَّفَ	لِتَتَأَسَّفْ	مُتَأَسِّفٌ	مُتَأَسِّفٌ
مثال	معلوم	تَوَقَّلَ	يَتَوَقَّلُ	تَوَقَّلٌ	لِيَتَوَقَّلَ	تَوَقَّلْ	مُتَوَقِّلٌ	مُتَوَقِّلٌ
	مجهول	تَوَقَّلَ	يَتَوَقَّلُ	تَوَقَّلٌ	لِيَتَوَقَّلَ	لِتَتَوَقَّلْ	مُتَوَقِّلٌ	مُتَوَقِّلٌ
اجوف	معلوم	تَزُودَ	يَتَزُودُ	تَزُودٌ	لِيَتَزُودَ	تَزُودْ	مُتَزَوِّدٌ	مُتَزَوِّدٌ
	مجهول	تَزُودَ	يَتَزُودُ	تَزُودٌ	لِيَتَزُودَ	لِتَتَزُودْ	مُتَزَوِّدٌ	مُتَزَوِّدٌ
ناقص	معلوم	تَرَبَّى	يَتَرَبَّى	تَرَبَّى	لِيَتَرَبَّى	تَرَبَّبْ	مُتَرَبِّبٌ	مُتَرَبِّبٌ
	مجهول	تَرَبَّى	يَتَرَبَّى	تَرَبَّى	لِيَتَرَبَّى	لِتَتَرَبَّبْ	مُتَرَبِّبٌ	مُتَرَبِّبٌ
ناقص	معلوم	تَرَجَّى	يَتَرَجَّى	تَرَجَّى	لِيَتَرَجَّى	تَرَجَّبْ	مُتَرَجِّبٌ	مُتَرَجِّبٌ
	مجهول	تَرَجَّى	يَتَرَجَّى	تَرَجَّى	لِيَتَرَجَّى	لِتَتَرَجَّبْ	مُتَرَجِّبٌ	مُتَرَجِّبٌ
لغيف	معلوم	تَوَلَّى	يَتَوَلَّى	تَوَلَّى	لِيَتَوَلَّى	تَوَلَّى	مُتَوَلِّئٌ	مُتَوَلِّئٌ
	مجهول	تَوَلَّى	يَتَوَلَّى	تَوَلَّى	لِيَتَوَلَّى	لِتَتَوَلَّى	مُتَوَلِّئٌ	مُتَوَلِّئٌ
(بَرِي)	معلوم	تَبَرَّى	يَتَبَرَّى	تَبَرَّى	لِيَتَبَرَّى	تَبَرَّبْ	مُتَبَرِّبٌ	مُتَبَرِّبٌ
	مجهول	تَبَرَّى	يَتَبَرَّى	تَبَرَّى	لِيَتَبَرَّى	لِتَتَبَرَّبْ	مُتَبَرِّبٌ	مُتَبَرِّبٌ
(بَرَأ)	معلوم	تَبَرَّءَ	يَتَبَرَّءُ	تَبَرَّءٌ	لِيَتَبَرَّءَ	تَبَرَّءْ	مُتَبَرِّئٌ	مُتَبَرِّئٌ
	مجهول	تَبَرَّءَ	يَتَبَرَّءُ	تَبَرَّءٌ	لِيَتَبَرَّءَ	لِتَتَبَرَّءْ	مُتَبَرِّئٌ	مُتَبَرِّئٌ
فَاءُ الْفَعْلِ (ص، ض، ط، ظ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ت، ث)	معلوم	تَثَبَّتْ	يَتَثَبَّتُ	تَثَبَّتٌ	لِيَتَثَبَّتْ	تَثَبَّتْ	مُتَثَبِّتٌ	مُتَثَبِّتٌ
		تَثَبَّتْ	يَتَثَبَّتُ	تَثَبَّتٌ	لِيَتَثَبَّتْ	تَثَبَّتْ	مُتَثَبِّتٌ	مُتَثَبِّتٌ
	مجهول	تَثَبَّتْ	يَتَثَبَّتُ	تَثَبَّتٌ	لِيَتَثَبَّتْ	لِتَتَثَبَّتْ	مُتَثَبِّتٌ	مُتَثَبِّتٌ
		تَثَبَّتْ	يَتَثَبَّتُ	تَثَبَّتٌ	لِيَتَثَبَّتْ	لِتَتَثَبَّتْ	مُتَثَبِّتٌ	مُتَثَبِّتٌ

۲/۷. باب تَفَاعُل

اسم مفعول	اسم فاعل	امر به صیغه	امر به لام	مصدر	مضارع	ماضی	معلوم
مُتَّفَاعِلٌ بِهِ	مُتَّفَاعِلٌ	تَّفَاعَلْ	لِيَتَّفَاعَلْ	تَّفَاعُلٌ	يَتَّفَاعَلُ	تَّفَاعَلَ	مجهول
		لِيَتَّفَاعَلْ بِكَ	لِيَتَّفَاعَلْ بِهِ		يَتَّفَاعَلُ بِهِ	تَّفَوَّعِلُ بِهِ	

- مضاعف: تمام قواعد مضاعف [ادغام] در آن جاری است. [تَمَاسَسٌ = تَمَاسٌ]

- مهموز، مثال، اجوف: هیچ قاعده‌ای جاری نمی‌شود.

- ناقص و لفیف: تمام قواعد ناقص جاری است [تَرَاضَى = تَرَاضَى] / [تَوَالَى = تَوَالَى]

۱. مضارع، امر، نهی، ... معلوم - صیغه‌ی ۴ و ۵ } جایز است تاء باب حذف شود [تَتَّفَاعَلُ = تَفَاعَلُ]
 - شش صیغه‌ی مخاطب }

نکته: در مضارع مجهول چنین قاعده‌ای جاری نیست.

۲. هرگاه فاء الفعل یکی از حروف دوازده گانه (ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ) بود جایز است تاء باب به حرف فاء الفعل تبدیل شده و در آن ادغام شود و هر کجا ابتدا به ساکن بود همزه می‌آوریم.

ماضی [تَتَّقَلُ = تَقَلُّ = تَقَلُّ] / مضارع [يَتَّقَلُّ] یا [يَتَّقَلُّ] / امر به لام [تَتَّقَلُّ] یا [تَتَّقَلُّ]
 نکته: در تعارض قاعده ۱ و ۲، قاعده ۱ رجحان دارد. [تَتَذَاكِرُونَ] یا [تَذَاكِرُونَ] یا [تَذَاكِرُونَ]

۳. در مصدر ناقص واوی } واو قلب به یاء می‌گردد و ما قبل آن مکسور می‌شود.
 - مهموز الّام } (تَدَاعُوْ = تَدَاعَى = تَدَاعَى) / (تَخَاجُوْ = تَخَاجُوْ = تَخَاجُوْ = تَخَاجَى)

- قواعد خصوصی باب تَفَاعُل

لازم به ذکر است که این قواعد در باب تَفَعُّل نیز جاری بود.

*** مهم‌ترین معنای باب تَفَاعُل: مشارکت (تَضَارَبَ زَيْدٌ وَبَكْرٌ)، (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ)، (وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ)، ۳.**

(ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرُوً) یعنی (زید عمرو را زد)، اَمَّا (تَضَارَبَ زَيْدٌ وَبَكْرٌ) یعنی (زید و عمرو با یکدیگر زد و خورد کردند).

نکته: میان معنای مشارکت در باب‌های مُفَاعَلَه، اِفْتِعَال و تَفَاعُل از جهت لفظی و معنایی تفاوت‌هایی وجود دارد.

۱. باب مُفَاعَلَه متعدی است، مانند: (ضَارَبَ زَيْدٌ عَمْرُوً)، اَمَّا باب‌های اِفْتِعَال و تَفَاعُل لازم بوده و فاعل آن به سه شکل ضمیر، اسم تثنیه و اسم معطوف استعمال می‌شوند. مانند: (تَضَارَبَ زَيْدٌ وَبَكْرٌ)، (تَضَارَبَ الرَّجُلَانِ).
 (اِخْتَصَمَا)، (اِخْتَصَمَ زَيْدٌ وَبَكْرٌ)، (اِخْتَصَمَ الرَّجُلَانِ).

۲. در باب تَفَاعُل و اِفْتِعَال، هر دو طرف، فعل را هم زمان انجام می‌دهند ولی در باب مُفَاعَلَه، ابتدا فاعل مذکور در کلام فعل را انجام داده سپس نوبت به مفعول می‌رسد.

مثلاً (خَاصَمَ زَيْدٌ بَكْرًا) یعنی (اول زید با بکر دشمنی کرد سپس بکر با زید دشمنی کرد)

اَمَّا (تَخَاصَمَ زَيْدٌ وَبَكْرٌ) یا (اِخْتَصَمَ زَيْدٌ وَبَكْرٌ) یعنی (زید و بکر در یک زمان دشمنی را شروع کردند و الآن با یکدیگر دشمنی می‌کنند).

۱. سایر معانی باب تَفَاعُل:

۱/۱. مطاوعه؛ مانند: (باعدت زیداً فقتباعد).

۱/۲. تظاهر و تشابه؛ مانند: (تجَاهَلَ زَيْدٌ: تظاهر به نادانی کرد).

۱/۳. تَكَلَّف (به زحمت انداختن خود)؛ مانند: (تَبَاكَى زَيْدٌ: به زحمت گریه کرد). توضیح: در این جا هیئت تَفَاعُل دلالت دارد بر این که فاعل به سختی و دشواری ماده را انجام می‌دهد و یا به سختی خودش را به ماده متصف می‌کند.

۱/۴. تکرار؛ مانند: (تَسَاقَطَ: پی در پی سقوط کرد). توضیح: در این جا هیئت تَفَاعُل دلالت دارد بر تکرار صدور ماده از فاعل.

۱/۵. معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه؛ مانند: (سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُقُولُونَ عَلُوًّا كَبِيرًا: اسراء/۴۳). توضیح: (عَلَى الله) یعنی خدا بلند مرتبه است، (تَعَالَى الله) یعنی به یقین خدا بلند مرتبه و والاست.

۱/۶. تدریج؛ مانند: (وَ تَرَى السَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَتَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ: آفتاب را می‌بینی که چون برمی‌آید، به تدریج از غارشان به سمت راست مایل می‌شود. کهف/۱۷).

۲. نبأ/۱. (از چه چیزی از همدیگر سوال می‌کنند).

۳. عصر/۳. (همدیگر را به حق توصیه می‌کنند).

(صرف صغیر باب تفاعل)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
سالم	معلوم	تَنَاسَبَ	يَتَنَاسَبُ	تَنَاسَبٌ	لِيَتَنَاسَبَ	تَنَاسَبْ	مَتَنَاسِبٌ	مَتَنَاسَبَ بِهِ
	مجهول	تُوسِبَ بِهِ	يُتَنَاسَبُ بِهِ		لِيَتَنَاسَبَ بِهِ			
مضاعف	معلوم	تَمَاسَّ	يَتَمَاسُّ	تَمَاسُّسٌ	لِيَتَمَاسَّ، سٌ،	تَمَاسَّ، سٌ،	مَتَمَاسٌّ	مَتَمَاسَّ بِهِ
	مجهول	تُمُوسَّ بِهِ	يُتَمَاسُّ بِهِ		لِيَتَمَاسَّ، سٌ،	لِيَتَمَاسَّ، سٌ،		
مهموز اللام	معلوم	تَخَاجَأَ	يَتَخَاجِئُ	تَخَاجِئٌ	لِيَتَخَاجِئُ	تَخَاجِئْ	مَتَخَاجِئٌ	مَتَخَاجِئَ بِهِ
	مجهول	تُخَوِّجَأَ بِهِ	يُتَخَاجِئُ بِهِ		لِيَتَخَاجِئَ بِهِ			
مثال	معلوم	تَوَازَنَ	يَتَوَازَنُ	تَوَازَنٌ	لِيَتَوَازَنَ	تَوَازَنُ	مَتَوَازِنٌ	مَتَوَازَنَ بِهِ
	مجهول	تُوزَنَ بِهِ	يُتَوَازَنُ بِهِ		لِيَتَوَازَنَ بِهِ			
اجوف	معلوم	تَبَايَنَ	يَتَبَايِنُ	تَبَايِنٌ	لِيَتَبَايِنَ	تَبَايِنُ	مَتَبَايِنٌ	مَتَبَايِنَ بِهِ
	مجهول	تُبَوِّينَ بِهِ	يُتَبَايِنُ بِهِ		لِيَتَبَايِنَ بِهِ			
ناقص	معلوم	تَرَاضَى	يَتَرَاضَى	تَرَاضَى	لِيَتَرَاضَ	تَرَاضَ	مَتَرَاضٍ	مَتَرَاضًا بِهِ
	مجهول	تُرُوضَى بِهِ	يُتَرَاضَى بِهِ		لِيَتَرَاضَ بِهِ			
لغيف	معلوم	تَوَالَى	يَتَوَالَى	تَوَالَى	لِيَتَوَالَ	تَوَالَ	مَتَوَالٍ	مَتَوَالًا بِهِ
	مجهول	تُؤُولَى بِهِ	يُتَوَالَى بِهِ		لِيَتَوَالَ بِهِ			
فاء الفعل (ص، ض، ط، ظ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ت، ث)	معلوم	تَنَاقَلَ	يَتَنَاقَلُ	تَنَاقَلٌ	لِيَتَنَاقَلَ	تَنَاقَلَ	مَتَنَاقِلٌ	مَتَنَاقَلَ بِهِ
		إِتَاقَلَ	يِتَاقَلُ	إِتَاقَلٌ	لِيِتَاقَلَ	إِتَاقَلَ	مِتَاقِلٌ	مِتَاقَلَ بِهِ
	مجهول	تُنَاقَلُ بِهِ	يُنَاقَلُ بِهِ		لِيُنَاقَلَ بِهِ			
		أُتَوَقَلُ بِهِ	يُتَاقَلُ بِهِ		لِيُتَاقَلَ بِهِ			
فاء الفعل (ص، ض، ط، ظ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ت، ث)	معلوم	تَتَابَعَ	يَتَتَابِعُ	تَتَابَعٌ	لِيَتَتَابِعَ	تَتَابَعَ	مَتَتَابِعٌ	مَتَتَابَعَ بِهِ
		إِتَابَعَ	يِتَابِعُ	إِتَابَعٌ	لِيِتَابِعَ	إِتَابَعَ	مِيتَابِعٌ	مِيتَابَعَ بِهِ
	مجهول	تُتَوَبَعُ بِهِ	يُتَتَابِعُ بِهِ		لِيُتَتَابِعَ بِهِ			
		أُتَوَبَعُ بِهِ	يِتَابِعُ بِهِ		لِيِتَابِعَ بِهِ			

۲/۸. باب اِفعال

۲/۹. باب اِفعال

باب اِفعال	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
وزن	أَفْعَلَّ به	يَفْعَلُّ به	إِفْعَالٌ	لِيفْعَلْ، لِّيفْعَلْ	إِفْعَلْ، لِّفْعَلْ، لِّفْعَلْ بِكَ	مُفْعَلٌ	مُفْعَلٌ به
سالم	أَحْمَرَّ به	يَحْمَرُّ به	إِحْمَارٌ	لِيَحْمَرَ، رِّيَحْمَرَ	إِحْمَرَّ، رِّ، إِحْمَرِّ، رِّ، لِيُحْمَرَ بِكَ	مُحْمَرٌ	مُحْمَرٌ به
معتل	أَبْيَضَّ به	يَبْيِضُّ به	إِبْيَاضٌ	لِيَبْيِضَّ، ضِّ، لِيَبْيِضَّ به	إِبْيَضَّ، ضِّ، إِبْيِضَّ، ضِّ، لِيَبْيِضَّ بِكَ	مَبْيِضٌ	مَبْيِضٌ به

باب اِفعال	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
وزن	أَفْعَلَّ به	يَفْعَلُّ به	إِفْعَالٌ	لِيفْعَلْ، لِّيفْعَلْ	إِفْعَلْ، لِّفْعَلْ، لِّفْعَلْ بِكَ	مُفْعَالٌ	مُفْعَالٌ به
سالم	أَحْمَرَّ به	يَحْمَرُّ به	إِحْمَارٌ	لِيَحْمَرَ، رِّ، لِيَحْمَرَ به	إِحْمَارَّ، رِّ، إِحْمَارِّ، رِّ، لِيُحْمَرَ بِكَ	مُحْمَارٌ	مُحْمَارٌ به
معتل	أَسْوَدَّ به	يَسْوَدُّ به	إِسْوِادٌ	لِيَسْوَدَّ، دِّ، لِيَسْوَدَّ به	إِسْوَدَّ، دِّ، إِسْوَادِ، دِّ، لِيُسْوَدَّ بِكَ	مُسْوَادٌ	مُسْوَادٌ به

- مضاعف، مهموز، مثال، اجوف، ناقص، لفیف و... : هیچ قاعده‌ای جاری نمی‌شود.

- قاعده ادغام جاری در این دو باب

- ماضی - صیغه ۱ الی ۵ : ادغام واجب .
- ما بقی صیغه‌ها : ادغام ممتنع . [إِحْمَرَّنَ]
- مضارع - صیغه ۶ و ۱۲ : ادغام ممتنع [يَحْمَرَّنَ]
- ما بقی صیغه‌ها : ادغام واجب
- امر : در مفردات ۳ وجه جایز است [إِحْمَرَّ، إِحْمَرَّ، إِحْمَرُّ]

- نکته: افعالی که به این دو باب می‌رود غالباً معنای لون و رنگ و عیب ظاهری دارد و همیشه معنای لازم دارد و محتاج به مفعول نیست.

چند نمونه از ماده‌هایی که به این دو باب می‌رود (حُمْرَة : سرخی)/(بَيَاض : سفیدی)/(سَوَاد : سیاهی)/(خَضْرَة : سبزی)/(عَوْرُ : یک چشم بودن)

* معانی باب اِفعال ۱. صبرورت در فاعل (إِسْوَدَّ اللَّيْلُ : شب تاریک شد): (هَيْئَتُ افْعَلْ دلالت می‌کند بر این که فاعل -لِیل- به حالت ماده -سیاهی شب- درآمده و گردیده است)

۲. تأکید و مبالغه (إِحْمَرَّ الْحَدِيدُ : آهن کاملاً سرخ شد): (هَيْئَتُ افْعَلْ دلالت دارد بر این که فاعل -آهن- به شدت و کاملاً به حالت ماده -سرخ- در آمده است)

* معانی باب اِفعال: تدریج و مبالغه [تنها معنا]: (إِحْمَارَّ الْحَدِيدُ : آهن تدریجاً بسیار سرخ شد): (هَيْئَتُ افْعَالْ دلالت دارد بر این که فاعل -آهن- تدریجاً و کاملاً به حالت ماده -سرخ- در آمده است)

۲/۱۰. باب اِسْتَفْعَال

اسم مفعول	اسم فاعل	امر به صیغه	امر به لام	مصدر	مضارع	ماضی	
مُسْتَفْعَلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	اِسْتَفْعِلْ	لِیَسْتَفْعِلْ	اِسْتَفْعَالٌ	یَسْتَفْعِلُ	اِسْتَفْعَلَ	معلوم
		لِتَسْتَفْعِلْ	لِیَسْتَفْعِلْ		یَسْتَفْعِلُ	اِسْتَفْعَلَ	مجهول

- **مضاعف:** تمام قواعد مضاعف [ادغام] جاری است. [اِسْتَمَدَدَ = اِسْتَمَدَّ]

- **مهموز:** در تمام صیغه‌های ماضی و مضارع معلوم و مجهول تخفیف جایز است. [اِسْتَأْمَرَ = اِسْتَأْمَرَ]

- **مثال واوی:** در مصدر قاعده ۴ جاری است [اِسْتَوْعَادَ = اِسْتِیْعَادَ]
یایی: قاعده ۷ در تمام صیغه‌های ماضی مجهول [اُسْتِیْسِرَ = اُسْتُوسِرَ]

- **اجوف:** تمام قواعد اجوف جاری است [اِسْتَقْوَمَ = اِسْتَقْوَمَ = اِسْتَقَامَ]
 در مصدر، حرفِ عله حذف می‌شود و در آخر کلمه تاء گرد (ة) آورده می‌شود [اِسْتَقْوَامَ = اِسْتِقَامَةَ]
 تبصرة: عین الفعل در بعضی موارد سماعاً اعلال نشده است مانند: (اِسْتَحْوَذَ : مسلط شد)

- **ناقص:** تمام قواعد ناقص جاری است [اِسْتَشْفَى = اِسْتَشْفَى]
 در مصدر، حرفِ عله تبدیل به همزه می‌گردد [اِسْتَشْفَأَ = اِسْتَشْفَأَ]

- **لغیف:** فقط قواعد ناقص جاری است و قواعد مثال در لغیف مفروق جاری نمی‌شود [اِسْتَوْلَى = اِسْتَوْلَى]
 در مصدر لغیف مفروق قاعده ۴ جاری می‌شود [اِسْتَوْلَى = اِسْتِیْلَى]
 در مصدر، حرفِ عله تبدیل به همزه می‌گردد [اِسْتِیْلَاءَ = اِسْتِیْلَاءَ]

اسم فاعل: مُسْتَوْلٍ ، مُسْتَوْلِیَانِ ، مُسْتَوْلُونَ ، مُسْتَوْلِیَّةٌ ، مُسْتَوْلِیْتَانِ ، مُسْتَوْلِیَاتٌ
 اسم مفعول: مُسْتَوْلِیٌّ ، مُسْتَوْلِیَانِ ، مُسْتَوْلُونَ ، مُسْتَوْلَاةٌ ، مُسْتَوْلَاتَانِ ، مُسْتَوْلِیَاتٌ

- **ماده (حی):** در ماضی مجهول: صیغه ۱ الی ۵ را می‌توان به دو وجه مضاعف و ناقص صرف کرد. [اُسْتَحِیَّ یا اُسْتَحِیَّی]
 در سایر افعال: فقط به شکل ناقص صرف می‌شود - عین الفعل حذف نمی‌شود [اِسْتَحِیَّی ، یَسْتَحِیَّی ، اِسْتَحِیَّاءَ]
 عین الفعل حذف می‌شود [اِسْتَحِیَّ ، یَسْتَحِیَّی ، اِسْتَحِیَّاءَ]

- **ماده (طوع):** جایز است تاء باب حذف شود (به دلیل سماع از عرب) [اِسْتَطَاعَ یا اِسْطَاعَ]

* **مهم‌ترین معنای باب اِسْتَفْعَال** ^۱ **طلب** (اِسْتَعْفَرُ اللهُ: از خدا آمرزش طلب می‌کنم)، (و اِیَاكَ نَسْتَعِیْنُ) ^۲.

(عَفَرَ اللهُ) یعنی (خدا آمرزید)، (اِسْتَعْفَرُوا اللهُ) یعنی (از خدا طلب آمرزش می‌کنم)؛ در این مثال هیئت باب اِسْتَفْعَال دلالت دارد بر این که فاعل، ماده را طلب می‌کند.

۱. سایر معانی باب اِسْتَفْعَال:

۱/۱. جَعَلَ الشَّيْءَ (قرار دادن چیزی): مانند: (لِیَسْتَخْلِفَهُمْ: در زمین خلیفه قرار می‌دهد. نور/۵۵).

۱/۲. معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه: مانند: (فَلَمَّا اسْتِیْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا: پس چون از او نومید شدند، رازگویان کنار کشیدند. یوسف/۸۰). در این آیه (اِسْتِیْأَسُوا) با معنای (یَسْأُوا) هیچ تفاوتی ندارد الا این که همراه با تأکید و مبالغه است.

۱/۳. واجدیت (مصادفت، مفعول را دارای صفتی یافتن): مانند: (اِسْتَعْظَمْتُ اللهُ: خدا را بزرگ یافتم).

۱/۴. صبرورت (تحول): مانند: (اِسْتَجَرَّ الطَّيْنُ: گل، سنگ شد). توضیح: در این جا هیئت اِسْتَفْعَل دلالت دارد بر این که گل (فاعل) به سنگ (ماده) متحول شده است.

۱/۵. تكلّف (به زحمت افتادن): مانند: (اِسْتَكْبَرَ زَيْدٌ: از خود بزرگی نشان داد). توضیح: در این جا هیئت اِسْتَفْعَل دلالت دارد بر این که زید (فاعل) به سختی خود را متصف به کبر (ماده) می‌کند.

۱/۶. مطاوعه‌ی باب افعال: مانند: (اِسْتَرَّاحَ زَيْدٌ: زید استراحت کرد)

۱/۷. اِتِّخَاذَ (فراهم کردن): مانند: (اِسْتَوْفَدَ زَيْدٌ: زید هیزم فراهم کرد).

۲. حمد/۳. یاری کردن را از تو طلب می‌کنم).

(صرف صغیر باب إستفعال)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
سالم	معلوم	إِسْتَخْرَجَ	يَسْتَخْرِجُ	إِسْتِخْرَاجٌ	لِيسْتَخْرِجْ	إِسْتَخْرِجْ	مُسْتَخْرِجٌ	مُسْتَخْرَجٌ
	مجهول	أَسْتَخْرِجُ	يَسْتَخْرِجُ		لِيسْتَخْرِجْ	لِتَسْتَخْرِجْ		
مضاعف	معلوم	إِسْتَمَدَّ	يَسْتَمِدُّ	إِسْتِمْدَادٌ	لِيسْتَمِدَّ، دْ	إِسْتَمِدَّ، دْ، إِسْتَمَدِدْ	مُسْتَمِدٌّ	مُسْتَمَدٌّ
	مجهول	أَسْتَمِدُّ	يَسْتَمِدُّ		لِيسْتَمِدَّ، دْ، لِيَسْتَمِدَّ	لِتَسْتَمِدَّ، دْ، لَتَسْتَمِدَّ		
مهموز	معلوم	إِسْتَأْمَرَ	يَسْتَأْمِرُ	إِسْتِمَارٌ	لِيسْتَأْمِرْ	إِسْتَأْمِرْ	مُسْتَأْمِرٌ	مُسْتَأْمَرٌ
	مجهول	أَسْتَأْمِرُ	يَسْتَأْمِرُ		لِيسْتَأْمِرْ	لِتَسْتَأْمِرْ		
مثال	معلوم	إِسْتَوْضَحَ	يَسْتَوْضِحُ	إِسْتِضَاحٌ	لِيسْتَوْضِحْ	إِسْتَوْضِحْ	مُسْتَوْضِحٌ	مُسْتَوْضَحٌ
	مجهول	أَسْتَوْضِحُ	يَسْتَوْضِحُ		لِيسْتَوْضِحْ	لِتَسْتَوْضِحْ		
اجوف	معلوم	إِسْتَقَامَ	يَسْتَقِيمُ	إِسْتِقَامَةٌ	لِيسْتَقِمْ	إِسْتَقِمْ	مُسْتَقِيمٌ	مُسْتَقَامٌ
	مجهول	أَسْتَقِيمُ	يَسْتَقِيمُ		لِيسْتَقِمْ	لِتَسْتَقِمْ		
ناقص	معلوم	إِسْتَفْتَى	يَسْتَفْتِي	إِسْتِفْتَاءٌ	لِيسْتَفْتِ	إِسْتَفْتِ	مُسْتَفْتٍ	مُسْتَفْتَأٌ
	مجهول	أَسْتَفْتِي	يَسْتَفْتِي		لِيسْتَفْتِ	لِتَسْتَفْتِ		
لفيف	معلوم	إِسْتَوْلَى	يَسْتَوْلِي	إِسْتِوْلَاءٌ	لِيسْتَوْلِ	إِسْتَوْلِ	مُسْتَوْلٍ	مُسْتَوْلَأٌ
	مجهول	أَسْتَوْلِي	يَسْتَوْلِي		لِيسْتَوْلِ	لِتَسْتَوْلِ		
(حَيَّ)	معلوم	إِسْتَحْيَى	يَسْتَحْيِي	إِسْتِحْيَاءٌ	لِيسْتَحْيِ	إِسْتَحْيِ	مُسْتَحْيٍ	مُسْتَحْيَأٌ
		أَسْتَحْيِي	يَسْتَحْيِي	إِسْتِحْيَاءٌ	لِيسْتَحْيِ	إِسْتَحْيِ	مُسْتَحْيٍ	مُسْتَحْيَأٌ
	مجهول	أَسْتَحْيِي	يَسْتَحْيِي		لِيسْتَحْيِ	لِتَسْتَحْيِ		
		أَسْتَحْيِي	يَسْتَحْيِي		لِيسْتَحْيِ	لِتَسْتَحْيِ		
(طَاعَ)	معلوم	أَسْطَاعَ	يَسْطِيعُ	إِسْطَاعَةٌ	لِيسْطِيعْ	أَسْطِيعْ	مُسْطِيعٌ	مُسْطَاعٌ
		أَسْطَاعَ	يَسْطِيعُ	إِسْطَاعَةٌ	لِيسْطِيعْ	أَسْطِيعْ	مُسْطِيعٌ	مُسْطَاعٌ
	مجهول	أَسْطَاعَ	يَسْطِيعُ		لِيسْطِيعْ	لِتَسْطِيعْ		
		أَسْطَاعَ	يَسْطِيعُ		لِيسْطِيعْ	لِتَسْطِيعْ		

۲/۱۱. ابواب غیر مشهور ثلاثی مزید - صرف صغیر -

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
۱. فَعَلَّة	معلوم مجهول	شَمَلَّ شَمَلَّ بِهِ	يُشَمَلُّ يُشَمَلُّ بِهِ	شَمَلَّةٌ	لِيُشَمَلَّ لِيُشَمَلَّ بِهِ	شَمَلَّ لِيُشَمَلَّ بِكَ	مُشَمَلٌّ مُشَمَلٌّ بِهِ	
۲. فَوَعَلَّة	معلوم مجهول	حَوَقَلَ حَوَقَلَ بِهِ	يُحَوَقَلُ يُحَوَقَلُ بِهِ	حَوَقَلَةٌ	لِيُحَوَقَلَ لِيُحَوَقَلَ بِهِ	حَوَقَلَ لِيُحَوَقَلَ بِكَ	مُحَوَقَلٌ مُحَوَقَلٌ بِهِ	
۳. فَعَوْلَةٌ	معلوم مجهول	جَهَوْرَ جَهَوْرَ بِهِ	يَجْهَوْرُ يَجْهَوْرُ بِهِ	جَهْوَرَةٌ	لِيَجْهَوْرَ لِيَجْهَوْرَ بِهِ	جَهَوْرَ لِيَجْهَوْرَ بِكَ	مَجْهَوْرٌ مَجْهَوْرٌ بِهِ	
۴. فَيْعَلَّة	معلوم مجهول	شَيْطَنَ شُوْطِنَ بِهِ	يُشَيْطِنُ يُشَيْطِنُ بِهِ	شَيْطَنَةٌ	لِيُشَيْطِنَ لِيُشَيْطِنَ بِهِ	شَيْطَنَ لِيُشَيْطِنَ بِكَ	مُشَيْطِنٌ مُشَيْطِنٌ بِهِ	
۵. فَعَنْلَةٌ	معلوم مجهول	قَلَسَ قَلَسَ	يَقْلَسُ يَقْلَسُ	قَلَسَةٌ	لِيَقْلَسَ لِيَقْلَسَ	قَلَسَ لَتَقْلَسَ	مَقْلَسٌ مَقْلَسٌ	
۶. فَعَلَاة	معلوم مجهول	قَلَسَى قَلَسَى	يُقْلَسِي يُقْلَسِي	قَلَسَاةٌ	لِيُقْلَسِيَ لِيُقْلَسِيَ	قَلَسَى لَتُقْلَسِيَ	مُقْلَسًا مُقْلَسًا	
۷. تَفَعَّل	معلوم مجهول	تَجَلَّبَ تَجَلَّبَ بِهِ	يَتَجَلَّبُ يَتَجَلَّبُ بِهِ	تَجَلَّبٌ	لِيَتَجَلَّبَ لِيَتَجَلَّبَ بِهِ	تَجَلَّبَ لِيَتَجَلَّبَ بِكَ	مَتَجَلَّبٌ مَتَجَلَّبٌ بِهِ	
۸. تَفَوَّعَل	معلوم مجهول	تَجَوَّرَبَ تَجَوَّرَبَ بِهِ	يَتَجَوَّرَبُ يَتَجَوَّرَبُ بِهِ	تَجَوَّرَبٌ	لِيَتَجَوَّرَبَ لِيَتَجَوَّرَبَ بِهِ	تَجَوَّرَبَ لِيَتَجَوَّرَبَ بِكَ	مَتَجَوَّرَبٌ مَتَجَوَّرَبٌ بِهِ	
۹. تَفَعَّوَل	معلوم مجهول	تَرَهَّوَكَ تَرَهَّوَكَ بِهِ	يَتَرَهَّوِكُ يَتَرَهَّوِكُ بِهِ	تَرَهَّوِكٌ	لِيَتَرَهَّوِكَ لِيَتَرَهَّوِكَ بِهِ	تَرَهَّوَكَ لِيَتَرَهَّوِكَ بِكَ	مَتَرَهَّوِكٌ مَتَرَهَّوِكٌ بِهِ	
۱۰. تَفَيْعَل	معلوم مجهول	تَشَيْطَنَ تَشُوْطِنَ بِهِ	يَتَشَيْطِنُ يَتَشَيْطِنُ بِهِ	تَشَيْطِنٌ	لِيَتَشَيْطِنَ لِيَتَشَيْطِنَ بِهِ	تَشَيْطَنَ لِيَتَشَيْطِنَ بِكَ	مَتَشَيْطِنٌ مَتَشَيْطِنٌ بِهِ	
۱۱. تَمَفَّعَل	معلوم مجهول	تَمَسَّكَنَ تَمَسَّكَنَ	يَتَمَسَّكِنُ يَتَمَسَّكِنُ	تَمَسَّكِنٌ	لِيَتَمَسَّكِنَ لِيَتَمَسَّكِنَ	تَمَسَّكَنَ لِيَتَمَسَّكِنَ بِكَ	مَتَمَسَّكِنٌ مَتَمَسَّكِنٌ	
۱۲. إِفْعِنَال	معلوم مجهول	إِقْعَنَسَ إِقْعَنَسَ	يَقْعَنَسُ يَقْعَنَسُ	إِقْعِنَسَاسٌ	لِيَقْعَنَسَ لِيَقْعَنَسَ	إِقْعَنَسَ لِيَقْعَنَسَ بِكَ	مَقْعَنَسٌ مَقْعَنَسٌ	

معلوم	إِسْلَقِي	يَسْلُقِي	إِسْلَقَاء	لِيسْلُقِ	إِسْلَقِ	مُسْلِقٌ	مُسْلِقًا	۱۳. اِفْعِلَاء
مجهول	أَسْلُقِي	يُسْلُقِي		لِيُسْلُقِ	تُسْلِقُ			
معلوم	إِجْلُودَ	يَجْلُودُ	إِجْلُودًا	لِيَجْلُودَ	إِجْلُودٌ	مُجْلُودٌ	مُجْلُودًا	۱۴. اِفْعَالٌ
مجهول	أَجْلُودَ	يُجْلُودُ		لِيُجْلُودَ	لِيُجْلُودَ بِكَ			
معلوم	إِحْلُولِي	يَحْلُولِي	إِحْلِيلَاء	لِيَحْلُولِ	إِحْلُولٌ	مُحْلُولٌ	مُحْلُولًا	۱۵. اِفْعِيْعَالٌ
مجهول	أَحْلُولِي	يُحْلُولِي		لِيُحْلُولِ	لِيُحْلُولَ بِكَ			

(فهرست ابواب نادر ثلاثی مزید - صرف صغیر -)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
۱. فَعِيلَةٌ	معلوم	رَهِيَا	يَرَهِيءُ	رَهِيَاءَةٌ	لِيَرَهِيءَ	رَهِيءَ	مَرَهِيءٌ	مَرَهِيءًا
	مجهول	رَهِيءَ	يُرَهِيءُ		لِيُرَهِيءَ	لِيُرَهِيءَ بِكَ		
۲. فَعَلَةٌ	معلوم	سَنِبَلٌ	يَسْنِبِلُ	سَنْبَلَةٌ	لِيَسْنِبِلِ	سَنِبَلٌ	مَسْنِبِلٌ	مَسْنِبِلًا
	مجهول	سَنْبِلَ	يَسْنِبِلُ		لِيَسْنِبِلِ	لِيَسْنِبِلَ بِكَ		
۳. تَفَعَّلٌ	معلوم	تَقَلَّسَ	يَتَقَلَّسُ	تَقَلَّسٌ	لِيَتَقَلَّسَ	تَقَلَّسَ	مَتَقَلَّسٌ	مَتَقَلَّسًا
	مجهول	تَقَلَّسَ	يَتَقَلَّسُ		لِيَتَقَلَّسَ	لِيَتَقَلَّسَ بِكَ		
۴. تَفَعَّلِي	معلوم	تَقَلَّسِي	يَتَقَلَّسِي	تَقَلَّسِي	لِيَتَقَلَّسِي	تَقَلَّسِي	مَتَقَلَّسِي	مَتَقَلَّسِيًا
	مجهول	تَقَلَّسِي	يَتَقَلَّسِي		لِيَتَقَلَّسِي	لِيَتَقَلَّسِي بِكَ		
۵. تَفَعَّلَ	معلوم	تَرَهِيَا	يَتَرَهِيءُ	تَرَهِيوَاءٌ	لِيَتَرَهِيءَ	تَرَهِيءَ	مَتَرَهِيءٌ	مَتَرَهِيءًا
	مجهول	تَرَهِيءَ	يَتَرَهِيءُ		لِيَتَرَهِيءَ	لِيَتَرَهِيءَ بِكَ		
۶. اِفْتِعْلَاءٌ	معلوم	إِسْتَلَقِي	يَسْتَلِقِي	إِسْتِلْقَاءٌ	لِيَسْتَلِقِ	إِسْتَلِقِ	مُسْتَلِقٌ	مُسْتَلِقًا
	مجهول	أَسْتَلِقِي	يُسْتَلِقِي		لِيُسْتَلِقِ	لِيُسْتَلِقَ بِكَ		

۳. رباعی مجرد و مزید

فعل رباعی مجرد: یک باب دارد - فَعَلَّلَ [فَعِلَال]
 مزید: سه باب دارد - تَفَعَّلَ
 اِفْعَلَّلَ
 اِفْعَلَّلَ

باب فَعَلَّلَ	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
معلوم	فَعَلَّلَ	يُفَعِّلُ	فَعَلَّلَةٌ	لِيُفَعِّلْ	فَعَلِّ	مُفَعِّلٌ	مُفَعَّلٌ
مجهول	فَعَلِّ	يُفَعِّلُ		لِيُفَعِّلْ	لِتَفَعَّلْ		
تَفَعَّلَ	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
معلوم	تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلٌ	لِيَتَفَعَّلْ	تَفَعَّلْ	مُتَفَعِّلٌ	مُتَفَعَّلٌ بِهِ
مجهول	تَفَعَّلْ بِهِ	يَتَفَعَّلُ بِهِ		لِيَتَفَعَّلْ بِهِ	لِيَتَفَعَّلْ بِكَ		
اِفْعَلَّلَ	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
معلوم	اِفْعَلَّلَ	يُفَعِّلُ	اِفْعَلَّلَ	لِيُفَعِّلْ	اِفْعَلِّ	مُفَعِّلٌ	مُفَعَّلٌ بِهِ
مجهول	اِفْعَلَّلْ بِهِ	يُفَعِّلُ بِهِ		لِيُفَعِّلْ بِهِ	لِيُفَعِّلْ بِكَ		
اِفْعَلَّلَ	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
معلوم	اِفْعَلَّلَ	يَفَعِّلُ	اِفْعَلَّلَ	لِيَفَعِّلْ، لْ، لِيَفَعِّلْ	اِفْعَلِّ، لْ، اِفْعَلِّ	مُفَعِّلٌ	مُفَعَّلٌ بِهِ
مجهول	اِفْعَلَّلْ بِهِ	يَفَعِّلُ بِهِ		لِيَفَعِّلْ، لْ، لِيَفَعِّلْ	لِيَفَعِّلْ، لْ، لِيَفَعِّلْ بِكَ		

فعل رباعی مثل صحیح صرف می‌شود یعنی هیچ یک از قواعد جاری در مهموز [تخفیف]، مضاعف [ادغام]، معتات [اعلال] در آن جاری نمی‌شود.

* معانی افعال رباعی مجرد (فَعَلَّلَ): افعالی که در این باب وجود دارند سه دسته‌اند

فقط معنای متعدی دارند [دَحْرَجَ زَيْدُ الْكُرَّةَ: زید توپ را غلطاند]
 فقط معنای لازم دارند [شَقِشِقَ الْبَعِيرُ: شتر صدای خود را به گلو برگرداند]
 هم معنای متعدی دارند و هم معنای لازم [دَادَأُ زَيْدٌ: زید دوید / دَادَأُ زَيْدٌ الشَّيْءَ: زید آن چیز را دواند]

مزید: فقط لازم است - باب (تَفَعَّلَ) / (اِفْعَلَّلَ):
 مطالعه‌ی رباعی مجرد [اثر پذیری]: (هَيْثُ تَفَعَّلَ و اِفْعَلَّلَ در این جا می‌آیند و می‌گویند فاعل موجود در کلام تأثیر پذیرفته است و در گذشته مفعول بوده)

[دَحْرَجَ زَيْدُ الْكُرَّةَ فَتَدَحْرَجَتِ الْكُرَّةُ: زید توپ را غلطاند پس توپ غلطانده شد]
 [حَرَجَمَ زَيْدُ الْاِبِلَ فَاحْرَنْجَمَتِ الْاِبِلُ: زید شتران را جمع کرد پس شتران جمع شدند]

باب (اِفْعَلَّلَ): تأکید و مبالغه [اِطْمَنَّ زَيْدٌ: به تحقیق زید آرامش یافت]

۱. سایر معانی که در کتاب علوم العربیه ذکر شده است: ۱. اِنْتِسَاب [تَجَعَّرَ زَيْدٌ: زید منتسب به مذهب جعفری شد]

۲. تَلْبِيس [تَسْرَبَتُ: لباس پوشیدم]

۳. تَظَاهَر [تَفَلَّسَفَ خَالِدٌ: خالد اظهار فلسفه کرد، خود را فیلسوف نشان داد]

(صرف صغیر افعال رباعی)

باب	نوع فعل	ماضی	مضارع	مصدر	امر به لام	امر به صیغه	اسم فاعل	اسم مفعول
فَعَّلَةٌ	معلوم	زَلَزَلَ	يُزَلِّزِلُ	زَلَزَلَةٌ	لِيُزَلِّزِلْ	زَلِّزِلْ	مُزَلِّزِلٌ	مُزَلِّزَلٌ
	مجهول	زَلَزَلَ	يُزَلِّزِلُ	زَلَزَالٌ	لِيُزَلِّزِلْ	لِتَزَلِّزِلْ		
تَفَعَّلٌ	معلوم	تَزَلَّزَلَ	يَتَزَلَّلُ	تَزَلُّزُلٌ	لِيَتَزَلَّلْ	تَزَلَّلْ	مُتَزَلَّلٌ	مُتَزَلَّلٌ
	مجهول	تَزَلَّزَلَ	يَتَزَلَّلُ		لِيَتَزَلَّلْ	لِيَتَزَلَّلْ		
إِفْعَالٌ	معلوم	إِحْرَنْجَمَ	يَحْرَنْجِمُ	إِحْرَنْجَامٌ	لِيَحْرَنْجِمَ	إِحْرَنْجِمِ	مُحْرَنْجِمٌ	مُحْرَنْجِمٌ
	مجهول	أَحْرَنْجَمَ	يَحْرَنْجِمُ		لِيَحْرَنْجِمَ	لِيَحْرَنْجِمَ		
إِفْعَالٌ	معلوم	إِطْمَنَّ	يُطْمِنُ	إِطْمِينَانٌ	لِيُطْمِنَنَّ، نَ، لِيُطْمِنَنَّ	إِطْمِنَنَّ، نَ، إِطْمِنَنَّ	مُطْمِنٌ	مُطْمِنٌ
	مجهول	أُطْمِنَنَّ	يُطْمِنُ		لِيُطْمِنَنَّ، نَ، لِيُطْمِنَنَّ	لِيُطْمِنَنَّ، نَ، لِيُطْمِنَنَّ		

تَمَمُّهُ

* **فعل غیر منحوت:** (فعلی که از مصدر گرفته می‌شود) مثال : [الضَّرْبُ (زدن) ← ضَرَبَ (زد)]

منحوت / صِنَاعِي [تراشیده شده]: (فعلی که از مصدر نمی‌آید بلکه آن را از اسمی غیر از مصدر ساخته اند)

فعل منحوت از — از اسم جامد غیر مصدری [صَبَاحَ (صبح) ← أَصْبَحَ (صبح کرد)]

— از اسماء حروف مبانی [يَاء (ياء حرف ۲۸ الفباء) ← يِيَّاءُ (حرف ياء را نوشت)]

— از حروف معانی [سَوْفَ (حرف به معنای آینده دور) ← سَوْفَ (در صحبتش حرفِ سوف به کار برد)]

— از جمله اسمیه [لَالَهُ أَلَا اللَّهُ ← هَلَّلَ (لاله آلا الله گفت) : در این مورد چند حرف از

حروف موجود در جمله جدا شده و به شکل یک فعل

ثلاثی مزید در آمده است و به معنای [

— از جمله فعلیه [سَقَاكَ اللَّهُ سَقِيًّا لَكَ (سیراب کند خدا تو را سیر کردنی) ← سَقِيَّتَهُ (به او سَقِيًّا لَكَ گفتم)]

* **فعل مقید به زمان نیست = فعل جامد** [نِعَمَ ، يَنْسَ ، سَاءَ و ...]

— مقید به زمان است — مقید به تمام زمان‌ها می‌شود = فعل متصرف [ضَرَبَ ، يَضْرِبُ ، إِضْرَبُ]

— مقید به بعضی از زمان‌ها می‌شود = فعل غیر متصرف

مقید به ماضی و مضارع [يَزَالُ ، زَالَ]

مقید به ماضی [عَسَى]

مقید به امر [تَعَالَى]

مقید به مضارع [تَقُولُ (بمعنای تَطْنُ)]

مقید به مضارع و امر [يَدْرُ ، دَرَّ]

* **اسم فعل** (اسمی است که به مانند فعل عمل می‌کند و با تأکید معنای فعل را می‌رساند)

اقسام — معنای ماضی دارد، مانند: (هِيَهَاتَ : بَعْدَ [دور شد])

— معنای مضارع دارد، مانند: (أَفَّ : أَتَضَجَّرُ [بیزاری می‌جویم])

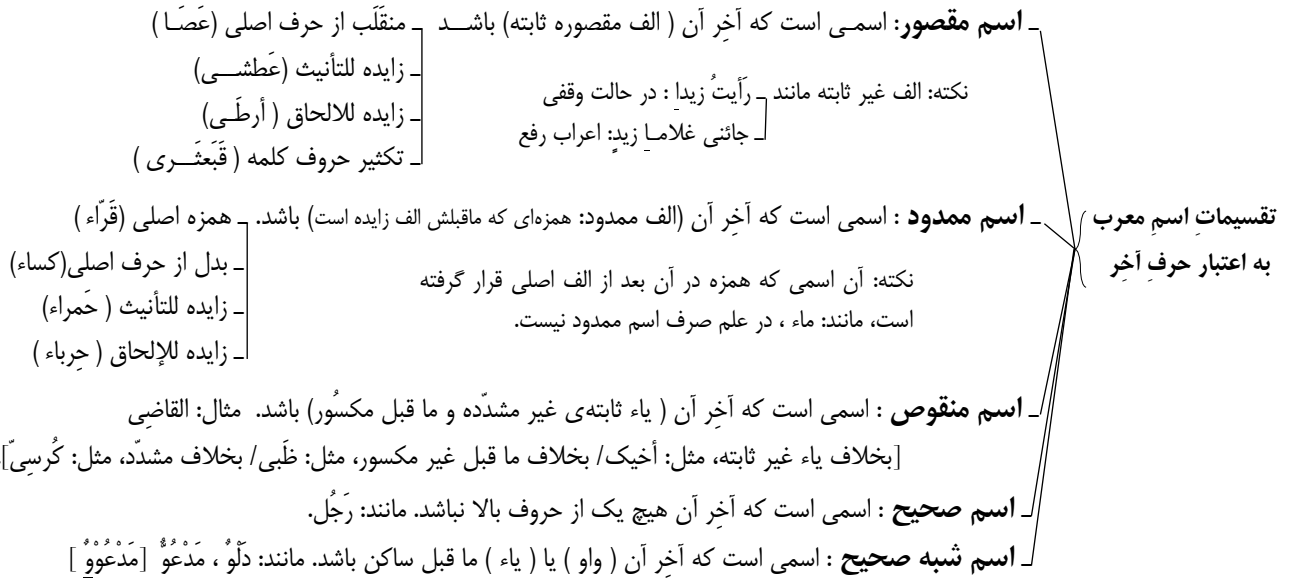
— معنای امر دارد، مانند: (صَهَ ، صَهَ : أُسْكُتُ [ساکت باش])

بخش اسم

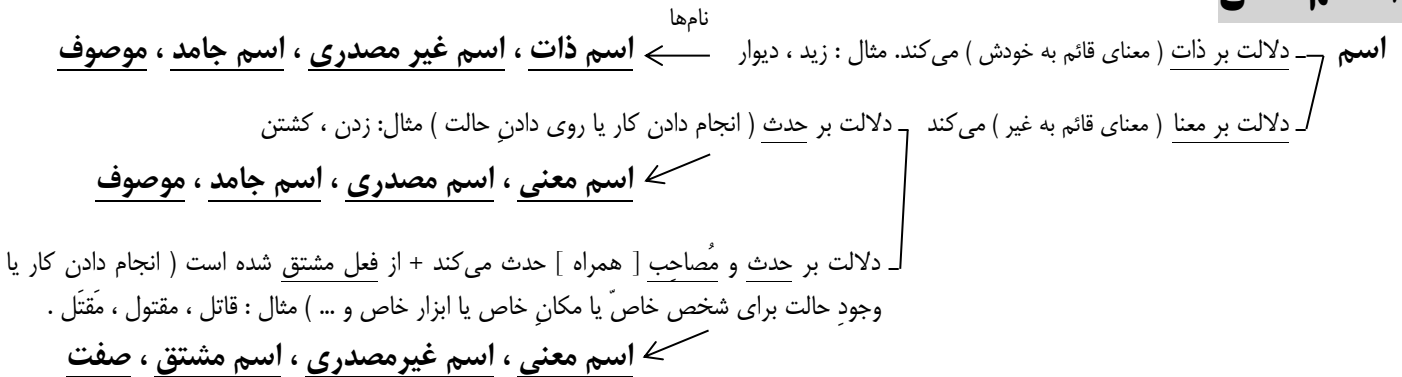
نکته: در گذشته گفتیم که بنای اسم یا ثلاثی است یا رباعی و یا خماسی ولی الآن می‌خواهیم بگوییم گاهی بنای کلمه‌ای یک حرفی یا دو حرفی است ولی باز هم از اقسام اسم محسوب می‌شود، مانند ضمائر [هُوَ، تُو، كُ] و موصولات [مَنْ، مَا] و اسماء شرط و اسماء استفهام [كَمْ] که این‌ها هرچند دو حرفی یا یک حرفی اند ولی اسم محسوب می‌شوند؛ چون معنای کاملی دارند و همراه و مقارن با زمان نمی‌باشند.

نکته: گاهی در کلمه ثلاثی بعضی از حروف اصلی حذف می‌شود و به جای حرف محذوف حرف دیگری جانشین می‌شود (بَنُو = اِبْن) حرف دیگری جانشین نمی‌شود (أَبُو = أَب)

نتیجه: فعل ثلاثی همیشه ثلاثی است، خواه حرفی از آن حذف شده باشد یا نشده باشد، خواه به جای حرف محذوف حرف دیگری آمده باشد یا نیامده باشد.



۱. اسم مشتق



نکته: تمام اسماء مشتقه (تمام ۸ قسم) از فعل مضارع (معلوم یا مجهول) مشتق می‌شوند.

۱/۱. اسم فاعل

تعریف (اسم مشتقی است که دلالت بر شخصی یا چیزی دارد که فعل و حدث از او صادر شده یا وصفی به او قائم شده است و این قیام صفت و حدث به آن شیء دائمی نیست، بلکه گاهی هست و گاهی نیست [حدوثاً])

مثال: ضاربُ [این کلمه دلالت دارد بر شخصی که زدن از او صادر شده و این زدن برای او همیشگی و دائمی نیست]
عارفُ [این کلمه دلالت دارد بر شخصی که صفت شناخت بر او قائم است و این صفت برای او دائمی و همیشگی نیست]

تصریفات

- سالِم:** (ضاربُ، ضاربانُ، ضاربونَ، ضاربَةٌ، ضاربتانُ، ضارباتُ)
مضاعف: (مادُ، مادانُ، مادونَ، مادَةٌ، مادتانُ، ماداتُ) **مهموز:** (أَمِنُ، آمِنانُ، آمِنونَ، آمِنَةٌ، آمِنتانُ، آمِناتُ)
مثال: (واعِدُ، واعِدانُ، واعِدونَ، واعِدَةٌ، واعِدتانُ، واعِداتُ) / (ياسِرُ، ياسِرانُ، ياسِرُونُ، ياسِرَةٌ، ياسِرَتانُ، ياسِراتُ)

اجوف: (قَائِلٌ ، قَائِلَانِ ، قَائِلُونَ ، قَائِلَةٌ ، قَائِلَتَانِ ، قَائِلَاتٌ) / (بَائِعٌ ، بَائِعَانِ ، بَائِعُونَ ، بَائِعَةٌ ، بَائِعَتَانِ ، بَائِعَاتٌ)

ثلاثی مزید: (مُقِيلٌ ، مُقِيلَانِ ، مُقِيلُونَ ، مُقِيلَةٌ ، مُقِيلَتَانِ ، مُقِيلَاتٌ)

ناقص: (دَاعٍ ، دَاعِيَانِ ، دَاعُونَ ، دَاعِيَةٌ ، دَاعِيَتَانِ ، دَاعِيَاتٌ) / (رَاضٍ ، رَاضِيَانِ ، رَاضُونَ ، رَاضِيَةٌ ، رَاضِيَتَانِ ، رَاضِيَاتٌ)

ثلاثی مزید: (مُوصٍ ، مُوصِيَانِ ، مُوصُونَ ، مُوصِيَةٌ ، مُوصِيَتَانِ ، مُوصِيَاتٌ)

لنفي: (وَاجٍ ، وَاجِيَانِ ، وَاجُونَ ، وَاجِيَةٌ ، وَاجِيَتَانِ ، وَاجِيَاتٌ) / (وَالٍ ، وَالِيَانِ ، وَالُونَ ، وَالِيَةٌ ، وَالِيَتَانِ ، وَالِيَاتٌ)

کلمات ترکیبی: ماده **أَمٌّ** ، **يَأْمٌ** : (أَمٌّ ، أَمَانٌ ، أَمُونٌ ، أَمَةٌ ، أَمَتَانِ ، أَمَاتٌ)

— ماده **جاءَ**: (جَاءٌ ، جَائِيَانِ ، جَائُونَ ، جَائِيَةٌ ، جَائِيَتَانِ ، جَائِيَاتٌ)

خلیل ریشه اش (جَآى) بود و قلب مکانی رخ داده : (جَاءِيٌ ، جَاءِيَانِ ، جَاءِيُونَ ، جَاءِيَةٌ ، جَاءِيَتَانِ ، جَاءِيَاتٌ)

— ماده **ساءَ**: (سَاءٌ ، سَائِيَانِ ، سَائُونَ ، سَائِيَةٌ ، سَائِيَتَانِ ، سَائِيَاتٌ)

خلیل ریشه اش (سَآو) بود و قلب مکانی رخ داده : (سَاءُوٌ ، سَاءُوَانِ ، سَاءُوُونَ ، سَاءُوَةٌ ، سَاءُوَتَانِ ، سَاءُوَاتٌ)

— ماده **أتى**: (أَتٍ ، أَتِيَانِ ، أَتُونَ ، أَتِيَةٌ ، أَتِيَتَانِ ، أَتِيَاتٌ)

— ماده **رأى**: (رَأٍ ، رَائِيَانِ ، رَائُونَ ، رَائِيَةٌ ، رَائِيَتَانِ ، رَائِيَاتٌ)

— ماده **نأى**: (نَاءٍ ، نَائِيَانِ ، نَائُونَ ، نَائِيَةٌ ، نَائِيَتَانِ ، نَائِيَاتٌ)

— ماده **أوى**: (أَوْ ، أُوِيَانِ ، أُوُونَ ، أُوِيَةٌ ، أُوِيَتَانِ ، أُوِيَاتٌ)

— ماده **وأى**: (وَاءٍ ، وَائِيَانِ ، وَائُونَ ، وَائِيَةٌ ، وَائِيَتَانِ ، وَائِيَاتٌ)

— ماده **عأى**: وجه ۱: (عَأٍ ، عَائِيَانِ ، عَائُونَ ، عَائِيَةٌ ، عَائِيَتَانِ ، عَائِيَاتٌ) [استعمال ندارد]

— وجه ۲: (عَائِيٌ ، عَائِيَانِ ، عَائِيُونَ ، عَائِيَةٌ ، عَائِيَتَانِ ، عَائِيَاتٌ)

۱/۲. اسم مفعول

تعريف: (اسم مشتقی است که دلالت بر شخصی یا چیزی دارد که فعل و حدث یا حالتی بر روی او واقع شده است و این حدث برای آن شیء

دائمی نیست ، بلکه گاهی هست و گاهی نیست [حدوثاً])

مثال: مَضْرُوبٌ [این کلمه دلالت دارد بر شخصی که زدن بر روی او واقع شده و این زده شدن برای او همیشگی و دائمی نیست]

مُبَيِّضٌ [این کلمه دلالت دارد بر شخصی که صفت سفیدی بر او عارض شده و این صفت برای او دائمی و همیشگی نیست]

اگر اسم مفعول از فعل متعدی بنفسه بیاید (مثل مضروب) = ۶ صیغه دارد؛

— از فعل متعدی به حرف جر ساخته شود: تمام ضمائر آشکار است و ضمیری مستتر نیست = ۱۴ صیغه دارد؛

تصريفات

سالم: (مَضْرُوبٌ ، مَضْرُوبَانِ ، مَضْرُوبُونَ ، مَضْرُوبَةٌ ، مَضْرُوبَتَانِ ، مَضْرُوبَاتٌ)

مضاعف: (مَمْدُودٌ ، مَمْدُودَانِ ، مَمْدُودُونَ ، مَمْدُودَةٌ ، مَمْدُودَتَانِ ، مَمْدُودَاتٌ)

مهموز: — وجه اول: (مَأْمُونٌ ، مَأْمُونَانِ ، مَأْمُونُونَ ، مَأْمُونَةٌ ، مَأْمُونَتَانِ ، مَأْمُونَاتٌ)

— وجه دوم: (مَأْمُونٌ ، مَأْمُونَانِ ، مَأْمُونُونَ ، مَأْمُونَةٌ ، مَأْمُونَتَانِ ، مَأْمُونَاتٌ)

مثال: (مَوْعُودٌ ، مَوْعُودَانِ ، مَوْعُودُونَ ، مَوْعُودَةٌ ، مَوْعُودَتَانِ ، مَوْعُودَاتٌ) / (مَيَّسُورٌ ، مَيَّسُورَانِ ، مَيَّسُورُونَ ، مَيَّسُورَةٌ ، مَيَّسُورَتَانِ ، مَيَّسُورَاتٌ)

اجوف: (مَقُولٌ ، مَقُولَانِ ، مَقُولُونَ ، مَقُولَةٌ ، مَقُولَتَانِ ، مَقُولَاتٌ) / (مَبِيعٌ ، مَبِيعَانِ ، مَبِيعُونَ ، مَبِيعَةٌ ، مَبِيعَتَانِ ، مَبِيعَاتٌ)

ثلاثی مزید: (مَقَالٌ ، مَقَالَانِ ، مَقَالُونَ ، مَقَالَةٌ ، مَقَالَتَانِ ، مَقَالَاتٌ)

ناقص: (مدَعُوْ ، مدَعُوَانِ ، مدَعُوُوْنَ ، مدَعُوَّةٌ ، مدَعُوْتَانِ ، مدَعُوَاتٌ) / (مَرَضِيٌّ ، مَرَضِيَانِ ، مَرَضِيُوْنَ ، مَرَضِيَّةٌ ، مَرَضِيَّتَانِ ، مَرَضِيَّاتٌ) ثلاثي مزيد: (مُوصَاً ، مُوصِيَانِ ، مُوصُوْنَ ، مُوصَاةً ، مُوصَاتَانِ ، مُوصِيَّاتٌ)

لغيف: (مَوْلِيٌّ ، مَوْلِيَانِ ، مَوْلِيُوْنَ ، مَوْلِيَّةٌ ، مَوْلِيَّتَانِ ، مَوْلِيَّاتٌ) / (مَوْجِيٌّ ، مَوْجِيَانِ ، مَوْجِيُوْنَ ، مَوْجِيَّةٌ ، مَوْجِيَّتَانِ ، مَوْجِيَّاتٌ)

- کلمات ترکیبی**
- **ماده جاء:** (مَجِيءٌ ، مَجِيَّانِ ، مَجِيئُوْنَ ، مَجِيَّةٌ ، مَجِيَّتَانِ ، مَجِيَّاتٌ)
 - **ماده ساء:** (مَسُوءٌ ، مَسُوءَانِ ، مَسُوءُوْنَ ، مَسُوءَةٌ ، مَسُوءَاتَانِ ، مَسُوءَاتٌ)
 - **ماده آتی:** (مَاتِيٌّ ، مَاتِيَانِ ، مَاتِيُوْنَ ، مَاتِيَّةٌ ، مَاتِيَّتَانِ ، مَاتِيَّاتٌ)
 - **ماده رای:** (مَرِيٌّ ، مَرِيَّانِ ، مَرِيئُوْنَ ، مَرِيَّةٌ ، مَرِيَّتَانِ ، مَرِيَّاتٌ)
 - **ماده نای:** (مَنِيٌّ ، مَنِيَّانِ ، مَنِيئُوْنَ ، مَنِيَّةٌ ، مَنِيَّتَانِ ، مَنِيَّاتٌ)
 - **ماده آوی:** (مَآوِيٌّ ، مَآوِيَانِ ، مَآوِيُوْنَ ، مَآوِيَّةٌ ، مَآوِيَّتَانِ ، مَآوِيَّاتٌ)
 - **ماده وای:** (مَوِيٌّ ، مَوِيَّانِ ، مَوِيئُوْنَ ، مَوِيَّةٌ ، مَوِيَّتَانِ ، مَوِيَّاتٌ)
- ماده عی و حی:** (مَعِيٌّ به ، بهما ، بهم ، ...) / (مَحِيٌّ به ، بهما ، بهم ، ...) [استعمال کمی دارد]

نکته ۱: صیغه‌های سماعی وجود دارد که بر وزن اسم مفعول نیست ولی معنای اسم مفعول را می‌رساند.
فَعِيلٌ: (قَتِيلٌ به معنای مَقْتُولٌ) / **فَعَلٌ:** (خَلَقٌ به معنای مَخْلُوقٌ) / **فَعُولٌ:** (رَسُولٌ به معنای مُرْسَلٌ) / **فَعَالٌ:** (إله به معنای مَعْبُودٌ)

نکته ۲: گاهی اوقات صیغه‌ی اسم مفعول به کمک قرینه معنای مصدر را می‌رساند و همچنین گاهی مصدر با قرینه معنای اسم مفعول را می‌رساند.
 مثال برای قسم ۱: بَأَيْكُمُ الْمَفْتُونُ (به معنای فتنه) مثال برای قسم ۲: هَذَا خَلْقُ اللَّهِ (به معنای مخلوق)

۱/۳. صفت مشبّهه

تعریف (اسم مشتقی که دلالت بر صفت و صاحب آن صفت داشته و می‌گوید که این صفت برای صاحبش ثبوت و دوام و استمرار دارد)

اقسام - سریع الزوال: فَرِحَ (شخصی که معمولاً شادمان است، ولی شادمانی امری است سریع الزوال)
 - بطيء الزوال [کم از بین می‌رود]: عَطْشَانٌ (تشنه)
 - دائمی و ثابت تا زمان وجود داشتن آن شیء: أَحْمَرٌ ، أَحْمَقٌ ، كَرِيمٌ ، ...
 - دائمی و ثابت در تمام زمان‌ها: عَلِيمٌ ، حَكِيمٌ و ... بالنسبة به خدای متعال که صفات او عین ذاتش هستند.

فرق صفت مشبّهه با اسم فاعل و مفعول
 اسم فاعل و مفعول حدوثی است یعنی صفت برای صاحب صفت دائمی نیست، بلکه گاهی هست و گاهی نیست!
 مثال: ضاربٌ = شخص (زندنده بودن)
 در این جا زندنده بودن برای شخص دائمی و همیشگی نیست.
 - صفت مشبّهه ثبوتی است، یعنی صفت برای صاحب صفت، ثبوت و دوام و استمرار دارد.

مثال: كَرِيمٌ = شخص (بخشنده بودن)
 در این جا بخشنده بودن برای شخص دائمی و همیشگی است

نکته: حالا همین ثبوت دارای مراتبی است که بعضی از استمرارها سریع الزوال اند و بعضی بطيء الزوال و ... ۱.

وجه شباهت صفت مشبّهه با اسم فاعل
 - هر دو از فعل مشتق می‌شوند.
 - هر دو دلالت بر صفت و صاحب صفت دارند.
 - هر دو آن‌ها ۶ صیغه صرف می‌شوند و در بردارنده‌ی ضمیر اند.
 - هر دو عمل می‌کنند.

۱. در معنای صفت مشبّهه و حقیقت آن و اقسام صفت مشبّهه اختلافاتی وجود دارد - مراجعه شود به شرح الرضی علی الکافی ج ۳ ، ص ۳۳۶: والذی أرى: أن الصفة المشبهة، كما أنها ليست موضوعة للحدوث في زمان، ليست، أيضا، موضوعة للاستمرار في جميع الأزمنة، لأن الحدود والاستمرار قیدان في الصفة ولا دلیل فيها علیهما، فليس معنى (حسن) في الوضع إلا ذو حسن سواء كان في بعض الأزمنة أو في جميع الأزمنة، ولا دلیل في اللفظ على أحد القیدین، فهو حقيقة في القدر المشترك بينهما، وهو الاتصاف بالحسن، لكن لما أطلق ذلك، ولم يكن بعض الأزمنة أولى من بعض، ولم يجز نفيه في جميع الأزمنة، لأنك حکمت بثبوته فلا بد من وقوعه في زمان، كان الظاهر ثبوته في جميع الأزمنة إلى أن تقوم قرينة على تخصيصه ببعضها، كما تقول: كان هذا حسنا فقيح أو: سيصير حسنا، أو: هو الآن حسن فقط، فظهوره في الاستمرار ليس وضميا، (على ما ذكرنا، بل بدليل العقل، وظهوره في الاستمرار عقلا، هو الذي غره، حتى قال: مشتق لمن قام به على معنى الثبوت) (۳۲۱/۳)

وجه تسمیه و نام‌گذاری (چون صفت‌مشبّه از جهات مختلف شبیه به فاعل است)

معانی صفت مشبّهه - غالباً: معنای فاعلی دارد (دارای صفت بودن) ، مثال : کریم = ذو کرامه

- غیر غالبی: معنای مفعولی دارد (واقع شدن صفتی برای شیء) ، مثال : علیل = به معنای معلول

طریقه ساختن در ثلاثی مجرد فعل لازم اوزان قیاسی در جایی که فعل لازم به معنای رنگ، عیب ظاهری، هیبت مرد ... باشد

مذکر (أفعل) [أحمر]
مؤنث (فعلاء) [حمرء]

در جایی که فعل لازم به معنای خالی بودن، پر بودن، حرارت باطنی، رخوت باطنی

باشد - مذکر (فعلان) [عطشان]
مؤنث (فعلانه)، (فعلی) [عطشانه، عطشی]

اوزان سماعی [فعلیل: شریف / فُعول: ذلول / فَعَال: جَبَان / فُعال: شُجاع / فِعلیل: سَید / فَعَل: صَعْب / فُعل: صَلْب / فَعَل: بَطَل / فِعل: صِفر / فِعل: نَجِس / فُعالن: عُرْبَان / و ...]

فعل متعدی - قیاسی: بر وزن اسم فاعل و مفعول به همراه قرینه‌ای که دلالت بر معنای ثبوت دارد.

سماعی: بر اوزان مختلف می‌آید [رحیم ، علیم]

در غیر ثلاثی مجرد: بر وزن اسم فاعل و اسم مفعول همان باب می‌آید در حالی که اراده ثبوت به آن صیغه شده است.

[مُسْتَقِیمُ الفِکر: کسی که فکر او همیشه بر راه راست است] / [مُسَدِّدُ الرَّأی: کسی که نظر و رأی او دائماً محکم شده باشد]

نکته‌ی مهم: اسم فاعل و مفعول را می‌توان به شکل صفت مشبّهه ملاحظه کرد. به این صورت که شما از اسم فاعل و مفعول اراده‌ی ثبوت بکنید، یعنی بگویید

این صفت برای این شخص یا این چیز دوام و استمرار دارد.

به عنوان مثال کلمه (عالم) را دو جور می‌شود نگاه کرد - نگاه ما به این شکل باشد که صفت علم و آگاهی برای این شخص موقتی است و

این شخص با خواندن فلان مطلب به این مطلب عالم و آگاه شده است = چنین چیزی اسم فاعل است.

مثال روایی: (الهی صَیْفِکَ بِبَابِکَ ، مَسْکِینِکَ
بِبَابِکَ ، یا مُحْسِنٌ قَدْ أَتَاکَ الْمُسِیءُ فَتَجَاوَزَ
عَنْ قَبِیحِ مَا عِنْدِی بِجَمِیلِ مَا عِنْدَکَ)

نگاه ما به این شکل باشد که صفت علم برای شخص دائمی است و برای او

ثبوت دارد = چنین چیزی صفت مشبّهه نام دارد.

صیغه‌های صفت مشبّهه و ضمایر آن‌ها:

صفت مشبّهه دارای ۶ صیغه است. باید بدانید که همه صفات مشبّهه به یک شکل و یک صورت صرف نمی‌شوند، یعنی مؤنث و جمع مذکر بعضی از کلمات با بعضی دیگر در متفاوت است. فلذا برای آشنایی شما با شکل‌ها و گونه‌های مختلف تصریف در صفت مشبّهه، چند نمونه را صرف می‌کنیم.

صفت مشبّهه

صیغه	مذکر						مؤنث
	۱	۲	۳	۴	۵	۶	
ماده جَمَل	جَمیلٌ	جَمیلان	جَمیلونَ	جَمیلَةٌ	جَمیلَتان	جَمیلاتٌ	
	یک مرد زیبا - از جَمیلٌ آمده	دو مرد زیبا - از جَمیلٌ آمده	جمع مردان زیبا - از جَمیلٌ آمده	یک زن زیبا - از جَمیلٌ آمده	دو زن زیبا - از جَمیلَةٌ آمده	جمع زنان زیبا - از جَمیلاتٌ آمده	
ماده کَرِیم	کَرِیمٌ	کَرِیمان	کَرِیمونَ	کَرِیمَةٌ	کَرِیمَتان	کَرِیماتٌ	
ماده حَمْرٌ	أحمرٌ	أحمران	حمرٌ	حمرءٌ	حمران	حمرٌ	
ماده عَطَشٌ	عَطشانٌ	عَطشانان	عطاشٌ	عَطشیٌ	عَطشیان	عطاشٌ	
ماده نَدَمٌ	نَدمانٌ	نَدمانان	نَدامیٌ	نَدمانَةٌ	نَدمانتان	نَدامیٌ	
ضمایر	هو - أنت - أنا -	نحن - هما - انتما -	هم - انتم - نحن -	هی - أنت - أنا -	نحن - هما - انتما -	هن - انتن - نحن -	

۱/۴. اسم مبالغه

تعریف (اسم مشتقی است که دلالت دارد بر کثرت و زیادی صدور فعل از چیزی، یا کثرت و زیادی قیام صفتی برای چیزی. به عبارت دیگر یک شخصی است که دارای یک صفتی است، و تحقق این صفت از شخص یا دوام این صفت برای آن شخص زیاد است)

طریقه ساختن در ثلاثی مجرد - وزن‌های غالبی (فَعَال : نَظَام)

سایر اوزان } کثیرا می‌آید و سماعی است

{ (فَعَل : حَذَر) / (فَعِيل : نَصِير) / (فَعُول : صَدُوق) / (فَعِيل : شَرِير) / (مَفْعِيل : مَسْكِين)
 (فُعَال : عَجَاب) / (فُعَال : حُسَان) / (فُعَلَّة : ضَحْكَة) / (فَعِيْعُول : قِيُوم)
 (فُعُول : قُدُوس) / (فَاعُول : فَارُوق) / (فَاعِلَة : رَاوِيَة) / (مِفْعَال : مِفْضَال)

در غیر ثلاثی مجرد - قلیلاً: در باب افعال [اَدْرَكَ ، يُدْرِكُ ، اِدْرَاك = دَرَاك]

قلیلاً می‌آید و سماعی است } نادراً: سایر ابواب [بَشَّرَ ، يَبْشُرُ ، تَبَشِيرٌ = بَشِير]

چند نکته: ۱. صیغه‌های مبالغه - اوزان [فَعَال، فُعَال، فَعِيل]: مؤنث آن با (ة) می‌آید.

در اکثر صیغه‌های اسم مبالغه (فَعَال، مِفْعَل، مِفْعَال، مَفْعِيل، فُعُول) مذکر و مؤنث به شکل یکسان می‌آیند.

۲. گاهی به آخر بعضی اوزان اسم مبالغه تاء گرد (ة) ملحق می‌شود، در این صورت معنای مبالغه تأکید می‌گردد. مانند: (عَلَّامَة : حقیقتاً بسیار عالم).

۳. گاهی در آخر بعضی اوصاف یاء مشدده آورده می‌شود تا مبالغه را برساند. مانند: (أَحَدِي، سَرْمَدِي، دَائِمِي، وَاقِعِي).

۴. وزن (فَعَال) برای معنای شغل و حرفه و دارا بودن چیزی به کار می‌رود. در این صورت دیگر این وزن معنای مبالغه نداشته و به آن اسم مبالغه نمی‌گویند. مانند: لَبَّان (شیر فروش)، تَمَّار (خرما فروش)، جَمَّال (شتردار) و ... ، إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (خدا صاحب ظلم نیست).

صیغه‌های اسم مبالغه و ضمائر آن؛ صیغه مبالغه نیز مانند اسم فاعل و صفت مشبّهه و ... دارای ۶ صیغه است. البته باید بدانید که مؤنث صیغه مبالغه دارای احکام خاصی است که ان شاء الله در بحث مذکر و مؤنث خواهد آمد. ضمائر آن نیز با مانند اسم فاعل است.

اسم مبالغه

مؤنث	مذکر			صیغه		
	۴	۳	۲	۱		
۶	۵	۴	۳	۲	۱	ماده
در بحث مذکر و مؤنث خواهد آمد		فُخْرُونَ / فُخْرُ	فُخْرَانِ	فُخْرٌ	فُخْرٌ	ماده يَفْتَخِرُ
		جمع مردان بسیار فخر فروش - از فُخْرٌ آمده	دو مرد بسیار فخر فروش - از فُخْرٌ آمده	یک مرد بسیار فخر فروش - از يَفْتَخِرُ آمده		

۱/۵. اسم تفضیل

تعریف: (اسم مشتقی که دلالت بر کسی یا چیزی دارد که دارای صفتی است و می‌گوید این صفت برای این شخص زیادتز از دیگری است) مثلاً: (زَيْدٌ أَعْلَمُ مِنْ عَمْرٍو) در این جا کلمه [أَعْلَمُ] دلالت بر صفت علم برای زید دارد و می‌گوید صفت علمی که برای زید است بیشتر از صفت علمی است که برای عمرو می‌باشد.

وزن: مذکر «أَفْعَل» مانند (أَكْبَر) / مؤنث «فُعَلِي» مانند (كُبْرِي)

أَفْعَل تفضیل از چه کلمه ای ساخته می‌شود؟

- پاسخ (أَفْعَل تفضیل از کلمه‌ای می‌آید که دارای شروط مقابل باشد
۱. فعل باشد ← از اسم [زید] نمی‌آید .
 ۲. ثلاثی مجرد ← از فعل ثلاثی مزید [اِسْتَخْرَجَ] نمی‌آید .
 ۳. فعل معلوم بودن ← از فعل مجهول [يَضْرِبُ] نمی‌آید .
 ۴. مثبت بودن ← از فعل منفی [لَا يَضْرِبُ] نمی‌آید .
 ۵. تام بودن ← از فعل ناقص [كَانُ و ...] نمی‌آید .
 ۶. متصرف بودن ← از فعل جامد و غیر متصرف [نَعِمَ ، بَسَّ] نمی‌آید .
 ۷. معنای آن قابلیت برتری داشته باشد ← از فعلی که قابلیت برتری ندارد (مات) نمی‌آید
 ۸. معنای رنگ و عیب ظاهری و ویژگی های چهره مرد نباشد
- ← از فعلی که معنای رنگ و ... [حَمَرَ] نمی‌آید.

اگر کلمه‌ای شروط مذکور را نداشت، چگونه باید معنای افضلیت و برتری را برسانیم؟

ابتدا از کلمات [أَشَدُّ، أَقْوَى، أَكْبَرُ، أَكْثَرُ، اعْظَمُ، أَحْسَنُ، أَضْعَفُ، أَصْغَرُ، أَقَلُّ، أَحْقَرُ، أَقْبَحُ و ...] که دال بر تفضیل است استفاده می‌کنیم، و سپس بعد از آن اسم یا فعلی که می‌خواهیم معنای تفضیل را از آن استفاده کنیم، به شکل منصوب می‌آوریم. مثال: (أَقَلُّ مِنْكَ مَالاً)، (هَذَا أَشَدُّ حُمْرَةً)، (زَيْدٌ أَكْثَرُ أَنْ لَا يَقُومَ [عَدَمَ قِيَامِهِ] مِنْ عَمْرٍو)

صیغه‌ها و ضمایر:

اسم تفضیل

شماره صیغه	مؤنث			مذکر		
	۶	۵	۴	۳	۲	۱
وزن	فُعَلِيَّاتٌ يَافُعَلٌ	فُعَلِيَّانِ	فُعَلَى	أَفْعُلُونَ يَافَاعِلٌ	أَفْعَلَانِ	أَفْعَلٌ
مثال	كُفْرِيَّاتٌ يَكُفْرٌ	كُفْرِيَّانِ	كُفْرَى	أَكْبُرُونَ يَأْكَابِرٌ	أَكْبَرَانِ	أَكْبَرٌ
ضمایر	هِنَّ - هُنَّ - أَنْتِ - أَنْتُنَّ - نَحْنُ	هُمَا - هُمَا - أَنْتِ - أَنْتُمَا - نَحْنُ	هِيَ - هِيَ - أَنْتِ - أَنْتِ - أَنَا	هُمْ - هُمْ - أَنْتُمْ - أَنْتُمْ - نَحْنُ	هُمَا - هُمَا - أَنْتُمَا - أَنْتُمَا - نَحْنُ	هُوَ - هُوَ - أَنْتَ - أَنْتَ - أَنَا

نکته: کثیراً مشاهده می‌شود که همزه‌ی (أَفْعَلٌ) در سه کلمه (أَخْبِرٌ، أَشَرٌ، أَحَبُّ) حذف شده و به این شکل خوانده می‌شود (أَخْبِرٌ، أَشَرٌ، أَحَبُّ). در این صورت مذکر و مؤنث کلمات فوق این گونه است: (أَخْبِرٌ، خَيْرٌ)؛ (أَشَرٌ، شَرٌّ)؛ (أَحَبُّ، حَبٌّ)؛ (حَبٌّ، حَبَّةٌ)

۱/۶ اسم زمان

تعریف: اسم مکان: (اسم مشتقی است که دلالت بر مکان وقوع فعل دارد)

اسم زمان: (اسم مشتقی است که دلالت بر زمان وقوع فعل دارد)

۱/۷ اسم مکان

مثال: [يَجْلِسُ = مَجْلِسٌ]

مثال: [يُوجَلُّ = مَوْجَلٌ]

مثال: [يَلْبَسُ = مَلْبَعٌ] / [يَقْتُلُ = مَقْتَلٌ]

مثال: [يَجْرِي = مَجْرَى]

در (يَفْعَلُ) صحیح اللام.

در مثال واوی بر وزن (يَفْعَلُ) صحیح اللام

در (يَفْعَلُ) صحیح، (يَفْعَلُ)

در ناقص یایی بر وزن (يَفْعَلُ)

مثال: [مَزْرَعَةٌ]

مثال: [مَطْبَعَةٌ، مَحْكَمَةٌ]

کلماتی که بر این دو وزن در می‌آیند و معنای اسم مکان دارند غالباً دلالت بر این می‌کنند که این مکان، یک مکان مجزا از سایر مکان‌ها است و دارای هیئت جداگانه است.

نکته: موارد خلاف قاعده (يَسْجُدُ = مَسْجِدٌ)، (يَغْرُبُ = مَغْرِبٌ) کم می‌باشد.

غیر ثلاثی مجرد: بر وزن اسم مفعول همان باب می‌آید. [مُكْرَمٌ، مُنْصَرَفٌ، مُتَزَلِّزٌ، مُخْرَجَةٌ، ..]

نکته: در جایی که اسم مفعول عنوان اسم مکان پیدا کند، از اسم مفعول بودن می‌افتد و اگر در گذشته معنای لازم داشته و با حرف جرّ می‌آمده، حالا دیگر با حرف جرّ نمی‌آید. مثلاً (مُنْقَلَبٌ) به اسم مفعول باب انفعال است و معنای لازم داشته و با حرف جر استعمال می‌شود ولی همین کلمه اگر در جایی به عنوان اسم مکان استعمال شود، دیگر معنای اسم مفعولی ندارد و با حرف جر نمی‌آید.

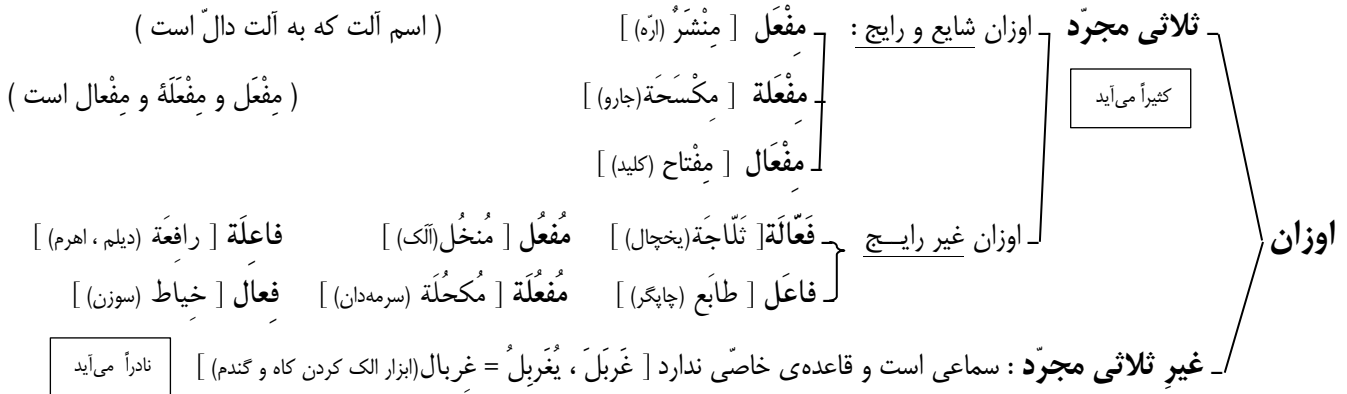
نکته: اسم مفعول در ثلاثی مزید مشترک بین چند چیز است (اسم مفعول، مصدر میمی، صفت مشبّهه، اسم مکان، اسم زمان)، هر موقع کلمه ای بر وزن اسم مفعول مشاهده شد، اصل بر آن است که اسم مفعول باشد ولی اگر قرینه‌ای بر دیگر کلمات بود، باید بر اساس قرینه عمل کنیم و آن را بر مصدر میمی یا صفت مشبّهه یا ... حمل نماییم.

نکته‌ای مخصوص اسم مکان: ما گفتیم که اسم مکان مشتق از فعل مضارع است. حالا می‌گوییم که در بعضی موارد اسم مکان از اسم جامد نیز ساخته می‌شود. در این صورت بر وزن مَفْعَلَةٌ می‌آید، مانند (مَبْطَخَةٌ) که از کلمه (بَطَخَ) آمده است، و دلالت می‌کند که معنای آن اسم در این مکان زیاد است. (مَبْطَخَةٌ دلالت دارد بر این که هندوانه در آن زمین بسیار است)، به چنین کلمه‌ای اسم مکان اصطلاحی نمی‌گویند، هر چند معنای مکان می‌دهد.

تنبیه: شنیده شده که اسم مکان و زمان بر وزن (مِفْعَال) نیز در می‌آید. مانند: مِرْصَادٌ، مِحْرَابٌ، مِيعَادٌ، مِيقَاتٌ، مِيلَادٌ.

۱/۸ اسم آله

تعریف: اسم مشتقی است که دلالت بر ابزار وقوع فعل می‌کند



نکته: اسم آلت، اسمی است که از فعل مضارع مشتق می‌شود؛ حالا می‌گوییم بعضی کلمات هستند که معنای ابزار و آله را دارند ولی از فعل مضارع مشتق نمی‌شوند بلکه اسماء جامدی اند که معنای ابزار و آلت می‌دهند. [قَلَم، سِیْف و ...]

تکمله بر مباحث مشتق:

گاهی - مشتقات معنای وصفیت [اسم فاعل و اسم مفعول بودن، صفت مشبّهه بودن و ...] را از دست می‌دهند و برای یک معنای عام یا خاص علم می‌شود.

در تجزیه اسماء چنین کلمه ای را ملحق به جامد گویند. مثال: (طائره: هواپیما) / (مُحَمَّد: اسم شخص خاصی)

اسماء جامد معنای مشتق پیدا می‌کنند و ملحق به مشتق می‌شوند

- اسم منسوب (ایرانی) [شخصی که دارای صفت ایرانی بودن است و این صفت همیشه همراه این شخص است]
- اسم مصغر (رَجِیل) [شخصی که دارای صفت رجل کوچک بودن است]
- اسم جامدی که اراده‌ی مبالغه از آن می‌شود (زیدُ عدلُ [کامل العدل])

وقتی اسمی را تجزیه می‌کنند، چنین کلمه ای را جامد به حساب می‌آورند و به آن مشتق نمی‌گویند. (زیدُ اسدُ [شجاع جداً])

تعریف مصدر: اسم یدلُّ علی حَدَثِ (اسمی که دلالت می‌کند بر یک معنایی که کاملاً نبوده و ایجاد شده و کاملاً محتاج و وابسته به یک ذاتی است و بدون آن ذات تحقق پیدا نمی‌کند)

۲. اسم جامد مصدری

۲/۱. مصدر اصلی

علامت در زبان فارسی: (دَن ، تَن) مانند خوردن ، گفتن ، پوشیدن و ...

- مصادر دارای ضابطه

[قراردادی که از غالب موارد فهمیده می‌شود و مخالفت با آن اشکالی ندارد]



۲/۲. مصدر میمی

ویژگی‌ها - قیاسی است.

هم از افعال مجرد و هم از افعال مزید می‌آید.
در ابتدای آن میم زایده آورده می‌شود.
در معنا با مصدر اصلی هیچ فرقی نمی‌کند.

وزن

ثلاثی مجرد - مَفْعَلُ

[وَعَدَ، يَعِدُ = مَوْعِدٌ]

غالباً در اجوف یایی بر وزن يَفْعَلُ [حَاضَ، يَحِيضُ = مَحِيضٌ]

مَفْعَلُ: تمام افعال غیر از دو مورد بالا [مَقْصَدٌ، مَجْرَى، مَمَرٌ، مَقَالٌ، مَحْيَا، مَعْنَى، ...]

مَفْعَلَةٌ، مَفْعَلَةٌ: این دو وزن سماعی است. [مَسْأَلَةٌ، مَوَدَّةٌ، مَحْمَدَةٌ، مَعْرِفَةٌ، مَعْصِيَةٌ و ...]

غیر ثلاثی مجرد: بر وزن اسم مفعول همان باب می‌آید. [مُكْرَمٌ، مُنْصَرَفٌ، مُتَزَلِّزٌ، مُحْرَنْجَمٌ، ...]

نکته: در جایی که اسم مفعول به عنوان مصدر میمی قرار می‌گیرد، از اسم مفعول بودن می‌افتد، پس اگر در گذشته معنای لازم داشته و با حرف جرّ می‌آمده، حالا دیگر با حرف جرّ نمی‌آید. مثلاً (مُنْقَلَبٌ به) اسم مفعول باب انفعال است و معنای لازم داشته و با حرف جر استعمال می‌شود ولی اگر همین کلمه در جایی به عنوان مصدر میمی استعمال شود، دیگر معنای اسم مفعولی ندارد و با حرف جرّ نمی‌آید.

۲/۳. مصدر مرّة و هیئت

مرّة (دَفْعَةٌ) - **تعریف** (مصدری که بیان کننده‌ی دَفْعَاتِ تحقق فعل است، یعنی دلالت دارد که این فعل چند مرتبه انجام شده است)

وزن - ثلاثی مجرد (فَعْلَةٌ) : [ضَرَبْتُهُ ضَرْبَةً ، ضَرَبْتَيْنِ ، ضَرَبَاتٍ : زدَم او را یک مرتبه ، دو مرتبه ، و سه مرتبه به بالا]

غیر ثلاثی مجرد: مصدر همان باب به همراه اضافه کردن تاء به آخر مصدر [أَكْرَمْتُهُ إِكْرَامَةً، إِكْرَامَتَيْنِ، إِكْرَامَاتٍ]

مصدر هیئت (نوع، وصف) - **تعریف** (مصدری که بیان کننده‌ی نوع و کیفیت وقوع فعل یا حالت صدور فعل از فاعل است)

وزن - ثلاثی مجرد (فَعْلَةٌ) : [جَلَسْتُ جِلْسَةً الْأَمِيرِ : نشستَم به مانند نشستَن سلطان]

غیر ثلاثی مجرد: مصدر همان باب به همراه وجود قید .

[أَكْرَمْتُهُ إِكْرَامَ الْفُقَهَاءِ : اکرام کردم او را به مانند اکرام کردن فقهاء]

[إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْجَبَةٍ : طعام دادنی که در روز قحطی و گرسنگی است]

نکات :

۱. در صورتی که مصدر خودش فی نفسه (ة) داشته باشد، لازم است قیدی به مصدر اضافه شود تا معنای مرّة یا هیئت برساند.

مثال - مصدر مرّة [إِنْ كَانَتْ أَلَا صَيِّحَةً وَاحِدَةً: این نیست مگر یک فریاد واحد] در این مثال (صَيِّحَةً) به خودی خود دارای (ة) است، فلذا برای استفاده‌ی معنای وَحِدَةً می‌بایست قیدی که دلالت بر عدد بکند در آخر آن اضافه کنیم .

مصدر هیئت [الْعِزَّةُ الْجَاهِلِيَّةُ تَحْمِلُ صَاحِبَهَا عَلَى الطُّغْيَانِ: سربلندی از روی جاهلیت موجب طغیان است] در این مثال (العِزَّةُ) به خودی خود دارای (ة) است، طبق قاعده وزن فَعْلَةٌ بدون قرینه می‌بایست دلالت بر هیئت و حالت بکند ولی در این جا چون که خود کلمه به خودی خود دارای (ة) است ، فلذا افاده‌ی معنای هیئت محتاج به قرینه است و قرینه در این جا (الجاهلیّة) می‌باشد .

۲. این که گفتیم در غیر ثلاثی مجرد بر وزن مصدر آن باب می‌آید، مرادمان هر نوع مصدری نیست، بلکه مرادمان از مصدر، مصدر اصلی است نه مصدر میمی، صناعی، مؤوّل و ...

۳. در زبان عربی گاهی شنیده می‌شود که وزن (فَعْلَةٌ و فُعْلَةٌ) برای مرّة به کار می‌رود. مانند: (حَجَّ فَلَانٌ حِجَّةً: فلانی یک مرتبه حج رفت)

مانند: (رَأَيْتُهُ رُؤْيَةً: دیدم او را یک مرتبه دیدن).

۲/۴. مصدر صناعی [ساختگی]

تعریف مصدر صناعی (مصدری که با زیاد کردن یاء مشدّد و تاء گرد (سینّه) به آخر هر نوع اسمی، ساخته می‌شود. [ایرانیّه، إنسانیّه، ...])

* تفاوت مصدر صناعی با مصدر اصلی؛ مصدر اصلی دلالت بر انجام فعل (حدث) یا روی دادن حالتی دارد، اما مصدر صناعی فقط دلالت دارد بر وجود یک حالتی، به عبارت دیگر مصدر صناعی دلالت بر کیفیت و چگونگی اسمی دارد که (سینّه) در انتهای آن در آمده است، مانند (ایرانی بودن، حیوان بودن، انسان بودن) و دیگر معنای حدثی در آن وجود ندارد، اما از آن جهت که یک نوع تحقق و بودن است، مصدر می‌باشد.

۲/۵. مصدر صریح و مؤوّل

مصدر مؤوّل (مصدری که از ترکیب فعل با حروفِ مصدریّه [ما، اُن، اُنّ، کئی، لَو] به دست می‌آید) مثال [اُن تَصُوْمُوا خَيْرٌ لَّكُمْ = صَوْمُكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ]

صریح (مصدری که مؤوّل نباشد، یعنی تمام اقسام مصدر [اصلی، صناعی، میمی، مجهول و ...])

۲/۶. مصدر مجهول

اقسام مصدر به اعتبار وقوعش در جمله:

مصدر معلوم: مصدری که در جمله بعد از فعل معلوم قرار بگیرد و معنای معلوم داشته باشد. [ضَرَبَ زَيْدٌ بَكْرًا ضَرْبًا: زد زید بکر را زدنی]

مصدر مجهول: مصدری که در جمله بعد از فعل مجهول قرار بگیرد و معنای مجهول داشته باشد. [ضَرِبَ بَكْرٌ ضَرْبًا: زده شد بکر زده شدنی]

[أَعْجَبَنِي ضَرْبُ زَيْدٍ: به تعجّب در آورد مرا زدن زید]

[عَلَيْتَ الرُّومَ فِي ادْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ]

نکته: مصدر معلوم و مجهول از جهت لفظی شبیه به یکدیگر اند ولی از جهت معنا و نقش آن در جمله با یکدیگر متفاوت اند.

۲/۷. اسم مصدر

اسم مصدر اصطلاح ادبیات عرب^۱: (اسم مصدر با مصدر از جهت معنایی هیچ تفاوتی ندارد، بلکه تفاوت آن‌ها در این است که اسم مصدر در جایی است که تعداد حروف آن از صیغه اول ماضی غایب آن فعل کمتر است).

مثلاً واژه (عُسل) که اسم مصدر برای (اغْتَسَلَ) است.

اصطلاح اصول فقهی^۲: (اسمی است که دلالت دارد بر حاصل و نتیجه معنای مصدری)

علائم در فارسی

- شین به آخر بن مضارع [آموزش، پرورش]
- هَاء به آخر بن مضارع [خنده، گریه، شسته]
- یاء به آخر صفت [خوبی، زشتی]
- ار: [گفتار]

طبق این اصطلاح:

مصدر و اسم مصدر از حیث وزن و قیافه با هم فرقی نمی‌کنند. (حُبّ: دوست داشتن ← حُبّ: دوستی)

فرق می‌کنند. (عُسل: شستن ← عُسل: شسته شده)

اسم مصدر قیاسی نیست و این‌گونه نیست که هر فعلی اسم مصدر داشته باشد بلکه باید به لغت مراجعه نمود

۱. حاشیه الصبّان علی شرح اشمونی، ج ۲، ص ۲۷۸؛

۲. مصباح الاصول، آیه الله خوئی، ج ۲، ص ۵۵۲؛

۳. اسم جامد غیر مصدری

۱. **علم شخص:** اسمی که بدون نیاز به قرینه، برای یک شیء یا شخص مشخص وضع شده و قابل صدق بر دیگری نیست، مانند: محمد و مکه.
 - **اسم:** اسمی که فقط دلالت بر ذات مسمی [آن چیزی که اسم برای آن قرار داده شده] می‌کند و هیچ‌گونه مدح و ذمی را نمی‌رساند. مانند: (زید).
 - **لقب:** اسمی که دلالت بر مدح یا ذم مسمی دارد. مانند: (صادق).
 - **کنیه:** اسمی که غالباً دلالت بر تعظیم و بزرگداشت مسمی دارد و مرگب از (أب، أم، ابن، بنت) مضاف به کلمه دیگر می‌باشد. مانند: (أم کلثوم)، (ابو السجاد)
۲. **علم جنس:** جایی که اسم حقیقتاً برای شخص و شیء معینی علم نباشد، بلکه در ظاهر و در لفظ احکام اسم معرفه را دارد. مانند: أسامة (معنای نکره دارد و بر هر شیری اطلاق می‌شود ولی در لفظ با آن معامله‌ی معرفه می‌شود و صفت آن به شکل معرفه می‌آید و ال تعریف قبول نمی‌کند و غیر منصرف می‌شود).
۳. **ضمیر:** آن اسمی که برای غایب، مخاطب و متکلم وضع شده است. مانند: هو، هما، ... = بحث آن تفصیلاً گذشت
۴. **اسم اشاره:** اسمی که با اشاره، دلالت بر امر معین و مشخصی می‌نماید. مانند: ذلک، تلک و...
۵. **اسم موصول:** اسم مبهمی که برای رفع ابهام و تعیین مدلولش به صله [جمله و شبه جمله] نیاز دارد. مانند: الذی، الذین و...
۶. **اسم شرط:** اسمی بر دو جمله وارد می‌شوند برای تعلیق تحقق یکی بر دیگری. مانند «مَنْ يَعْمَلْ سُوءً يُجْزَ بِهِ»
۷. **اسم استفهام:** اسمی که به وسیله آن، طلب فهم می‌شود. «أَيْنَ تَذْهَبُونَ؟»
۸. **ظرف زمان و مکان:** اسم جامدی که دلالت می‌کند بر زمان یا مکان وقوع فعل. مانند: عند، فوق، وقت ...
۹. **اسم عدد:** اسمی که به وسیله آن تعداد معدود را معرفی می‌کند. مانند: أحد، عشر...
۱۰. **اسم فعل:** اسمی که به مانند فعل عمل می‌کند و با تأکید معنای فعل را می‌رساند. مانند: هیهات و...
۱۱. **اسم صوت:** اسم‌های که به وسیله آن اطفال و حیوانات و ... را صدا می‌زنند. مانند: هلا [برای منع کردن اسب ها]
۱۲. **اسم حکایه:** حکایت کردن صوت حیوانات زبان بسته و از جمادات و ... در قالب الفاظ. مانند: غاق (صدای کلاغ)
۱۳. **کنایه:** اسمی که دلالت بر بیان امری غیر مشخص به طور غیر صریح دارد. مانند: کذا (اشتریت کذا کتاباً: خریدم فلان مقدار کتاب را)
۱۴. **اسم منسوب:** اسمی که در آخرش یاء نسبت قرار دارد و آن اسم را به چیزی یا کسی نسبت می‌دهد. مانند: ایرانی.
۱۵. **اسم مصغر:** اسمی که بعد از حرف دوّم آن یاء ساکنه قرار گرفته است و دلالت دارد بر کم بودن معنای آن کلمه. مانند: رجیل.
۱۶. **اسم جمع:** کلمه‌ای است که معنای جمع دارد و مفرد هم از جنس خودش ندارد. مانند: قوم، قبیله، خیل.
۱۷. **اسم جنس جمعی:** کلمه‌ای است که معنای جمع دارد و مفرد هم دارد ولی بناء مفردش تغییر نکرده، فقط در مفردش (ة) یا (ی) قرار دارد. مانند: نخل (درخت‌های خرما) که واحد آن نخله (یک درخت خرما) است.

بحث آن در علم نحو مفصل آمده است

۴. متصرف و غیر متصرف

اقسام اسم - متصرف (اسمی که می‌تواند به یکی از شکل‌های تثنیه، جمع، مصغر و منسوب الیه در بیاید) مثال: [أَسَدٌ - أَسْدَانٌ - أُسُودٌ - أُسُودٌ - أُسُودٌ - أُسُودٌ] به اعتبار دیگرگونی

غیر متصرف (اسمی که قابلیت ندارد به یکی از شکل‌های تثنیه، جمع، مصغر و منسوب الیه در بیاید) مثال: [مَنْ، مَا]

- اسم مثنی** (که به نیابت از دو مفرد آمده و دلالت می‌کند بر دو مفرد از یک معنا و یک لفظ و در آخر آن علامت تثنیه (ان) (ین) وجود دارد؛ علامت: **جمع** (اسمی که به نیابت از سه مفرد به بالا آمده و دلالت بر ۳ به بالا می‌کند)
- جمع مذکر سالم:** جمعی که مفرد آن تغییری نمی‌کند و در آخر آن علامت (وَنَ)، (یْنَ). مانند: [مُسْلِمُونَ، مُسْلِمِينَ]
- جمع مؤنث سالم:** جمعی که مفرد آن تغییری نمی‌کند و در آخر آن علامت (اتِ) آمده است. مانند: [مُسْلِمَاتٍ]
- ملحقات جمع سالم:** کلماتی هستند که شبیه جمع سالم اند و احکام جمع سالم را دارند ولی دارای شرایط جمع سالم نیستند. مانند: [عَرَفَاتٍ]
- جمع مکسر:** جمعی که مفرد دارد ولی بناء مفرد آن شکسته شده است (هیئت آن شکسته شده است). مانند: [رِجَالٍ]
- * **جمع قلّه:** همان جمع مکسر است که بر عدد ۳ تا ۱۰ دلالت می‌کند. [أَبْحُرُ] شعر معروف در این باب (أَفْعَلَةٌ، أَفْعَلَةٌ، أَفْعَلَةٌ، ثُمَّ أَفْعَالٌ جُمُوعٌ قَلَّةٌ)
- * **جمع کثرت:** همان جمع مکسر است که بر بیشتر از ۱۰ دلالت دارد. (غیر از اوزان ۴گانه فوق)، مانند: [رَسَائِلٍ]

- * **جمع مشترک بین قلّه و کثرت:** اگر کلمه‌ای فقط بر یکی از جمع‌های قلّت یا کثرت جمع مکسر بسته شود، وزن مذکور مشترک بین قلّه و کثرت است یعنی از عدد ۳ به بالا را دلالت دارد. مثال: [رَجُلٌ = اَرْجُلٌ] / مثال: [رَجُلٌ = رِجَالٌ]
- * **جمع الجمع:** جمعی که جمع مکسر بسته می‌شود و دلالت بر بیشتر از ۱۰ دارد. [بَيْتٌ = بِيُوتٌ] / [كَلْبٌ = كِلَابٌ = اَكَابِيْبٌ]
- * **جمع منتهی الجموع:** همان جمع‌الجمع است، فقط فرقی این است که بر وزن (أَفَاعِلٌ و أَفَاعِيْلٌ و شَبَهَهُمَا) است. و نهایت جمع محسوب می‌شود و دلالت بر بیشتر از ۱۰ دارد. [كَلْبٌ = كِلَابٌ = اَكَابِيْبٌ]
- * **صیغ منتهی الجموع:** جمع مکسر بر وزن أَفَاعِلٌ، أَفَاعِيْلٌ و شَبَهَهُمَا است که جرّش به فتح است، خواه جمع الجمع [جمع منتهی الجموع] باشد یا نباشد. [مَسْجِدٌ = مَسَاجِدٌ] / [كَلْبٌ = كِلَابٌ = اَكَابِيْبٌ]
- * **جمع بلا مفرد:** جمع مکسری است که مفرد دارد ولی مفرد آن ملاحظه نمی‌شود. [أَعْرَابٌ] / [أَبَايِلٌ / عَابِيدٌ]
- * **اسم جمع:** کلمه‌ای است که معنای جمع دارد ولی مفرد هم از جنس خودش ندارد. [قَوْمٌ، قَبِيْلَةٌ] / [خَيْلٌ] و [وَأَحْدُهَا فَرَسٌ]
- * **اسم جنس جمعی:** کلمه‌ای است که معنای جمع دارد و مفرد هم دارد ولی بنا مفردش تغییر نکرده و فقط (ة) یا (ی) در مفردش حذف شده است. مانند: [نَخْلٌ (درخت‌های خرما) : نَخْلَةٌ (یک درخت خرما)] / [مِثَالٌ ۲: [رُومٌ (اهالی روم) : رُومِيٌّ (یک نفر از اهالی شهر روم)]

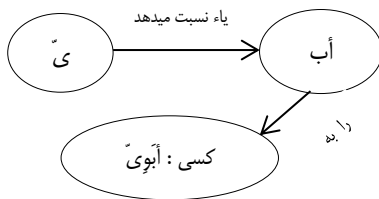
* **اسم منسوب**

(اسمی است که در آخر آن یاء نسبت قرار دارد و آن اسم را به چیزی یا کسی نسبت می‌دهد)

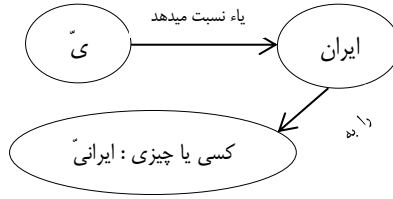
مثال: [ایرانی] = در آخر کلمه یاء نسبت قرار داده شده است و نسبت می‌دهد ایران را به کسی یا چیزی

- اگر اسمی که آخر آن یاء نسبت در می‌آید **قبلاً صفت بوده است:** الآن هم صفت است و یاء نسبت آن صفت قبلی را به چیزی یا کسی نسبت می‌دهد.
مثال: [نَاصِرٌ = نَاصِرِيٌّ]
- قبلاً موصوف بوده است:** از موصوف بودن خارج می‌شود و تبدیل به صفت می‌شود و یاء نسبت آن را به چیزی یا کسی نسبت می‌دهد. مثال: [ایران = ایرانی]

ابوی: کسی که منسوب و شبیه به پدر است [خود پدر نیست]



ایرانی: کسی یا چیزی که منسوب به ایران است



سوال چرا (أب) همان (أبوی) نیست، چرا (ایران) با (ایرانی) فرق می‌کند؟

پاسخ چون در نسبت دادن، باید دو چیز وجود داشته باشد که یکی را به دیگری نسبت بدهیم. اگر آن‌ها یکی باشد نسبت دادن معنا ندارد.

نکته: در اختلاط زبان‌ها مشاهده می‌شود که بعضی الفاظ عربی در زبان فارسی به غلط استعمال می‌شود و برعکس، از جمله این موارد استعمال کلمه (أخوی، أبوی، کُروی و ...) در معنای برادر واقعی، پدر واقعی، توپ و دایره واقعی و ... می‌باشد. و حال آن که معنای آن‌ها در زبان عربی، آن مواردی است که شبیه پدر و برادر واقعی باشند و برادر بودن به آن‌ها نسبت داده شود.

بعضی کلمات هستند که یاء نسبت ندارند ولی معنایی شبیه معنای نسبت را می‌رسانند و دلالت بر حرفه و شغل و صاحب آن می‌کنند و شغل را به صاحبش نسبت می‌دهند.

- موارد **تاء تأنیث** [أشاعِرَةٌ: أَفَاعِنَةٌ: منسوب به قبیله اشعری، اهل افغانستان]
- وزن فَعَالٍ [حَدَادٌ، عَطَّارٌ، جَمَّالٌ و ... : یعنی صاحبُ الحديد و العطر و الجَمَل]
- وزن فَعِلٍ [لَبِيسٌ، طَعِمٌ: یعنی صاحبُ طَعَامٍ و لِبَاسٍ]
- وزن فَاعِلٍ [تَأمِرٌ، لَاینٌ: یعنی صاحبُ تَمَرٍ و لَبَنِ]

* **مصغّر** (اسمی که بعد از حرف دوّم آن یاء ساکنه قرار گرفته است و دلالت دارد بر کم بودن معنای آن کلمه). مثال: [حُسَيْنٌ: حَسَنٌ کوچک]

اسم مصغّر دلالت بر کم بودن معنای کلمه می‌کند و این کم بودن هم بالنسبه به امور مختلف، متفاوت است.

- به جنس اسناد داده شود: کم بودن به معنای تصغیر (کوچک بودن) است. مثال [جَبَلٌ = جَبِيْلٌ (کوه کوچک)]
- به شأن اسناد داده شود: کم بودن به معنای تحقیر (کوچکی و ذلّت باطنی) است. مثال [عَبْدٌ = عَبِيْدٌ (عبد حقیر)]
- به عدد اسناد داده شود: کم بودن به معنای تقلیل (کمی تعداد) است. مثال [دَرَاهِمٌ = دُرِيْهِمَاتٌ (تعداد کمی درهم)]
- به زمان یا مکان اسناد داده شود: کم بودن به معنای تقریب (نزدیک شدن مکانی و زمانی) است. مثال [قَبْلٌ = قَبِيْلُ الظُّهْرِ (نزدیک زمان ظهر)]
- به محبوب اسناد داده شود: کم بودن به معنای اشفاق و تَلَطُّف (مهر ورزی و ابراز علاقه). مثال [إِبْنٌ = بَنِيٌّ (پسر - همراه حسّ علاقه و محبّت)]

کلمه موصوف به وسیله تصغیر به صفت تبدیل می‌شود. به این شکل که هم معنای موصوف را می‌رساند و هم معنای صفت می‌دهد. مثال: [رَجُلٌ = رَجُلٌ صَغِيْرٌ]

صفاتی که مصغّر می‌شوند غالباً دلالت ندارند بر تحقیر آن ذاتی که متّصف به این صفت است، بلکه دلالت می‌کند بر این که این ذات به شکل کامل و تمام وجود ندارد. مثال: [أَحْمِرٌ: یعنی قرمزی در این شیء تمام و کامل نیست].

صیغه‌های مصغّر

۱. فُعِيلٌ : در اسم ثلاثی مجرد . [رَجُلٌ = رَجِيلٌ]

۲. فُعَيْلٌ : در اسم ثلاثی مزید ، رباعی مجرد و مزید ، خماسی مجرد و مزید + حرف چهارم به بعد عله نباشد . [مَكْرِمٌ = مَكْرِيمٌ]

۳. فُعَيْلِيلٌ : در اسم ثلاثی مزید ، رباعی مجرد و مزید ، خماسی مجرد و مزید + حرف چهارم به بعد عله باشد . [دِحْرَاجٌ = دُحْرِيحٌ]

نکته: قاعده این است که در دو وزن (فُعَيْلِيلٌ) و (فُعَيْلِيلٌ) حرف ما بعد از یاء اول - یاء تصغیر - مکسور باشد، که به آن کسره، کسره‌ی تصغیر گویند.

تتمه ۱: اشتقاق

تعریف (گرفته شدن کلمه‌ای از کلمه‌ی دیگر ، یا گرفته شدن دو کلمه از کلمه سومی را **اشتقاق** گویند؛ با مقایسه مشتقات و برگرداندن آن‌ها به یکدیگر حروف اصلی از زاید مشخص می‌شود). مانند: (عالم و معلوم در مقایسه با واژه علم = حروف زاید الف ، میم ، واو)

تبصره: اگر کلمه به دو اشتقاق یا بیشتر بازگشت کند - **أظهر وجود دارد:** أظهر مقدم می‌شود.

مَلَأَكُ - احتمال ۱: مشتق از (اللوکة) = غیر أظهر؛ چون مستلزم قلب در کلمه است.
- احتمال ۲: مشتق از (لَأَكُ) = أظهر.

أظهر وجود ندارد: همه وجوه با هم مساوی‌اند.

أَوْلَقُ - احتمال ۱: مشتق از (أَلَقُ) بر وزن فَوَعَلَ.
- احتمال ۲: مشتق از (وَلَقُ) بر وزن أَفَعَلَ.

تتمه ۲: بحث الزوائد (حروف زائد عبارتند از حروف: سألتمونیها + حرف مشدد)

لازم به ذکر است که معنای زائد بودن حروف، این نیست که همیشه زائد هستند بلکه یعنی اگر کلمه‌ای حرف زاید داشت، حرف زاید یکی از این حروف است.

حروف زاید - سین: باب إستفعال

همزه: **أَوَّلُ** کلمه در جایی که بعد از آن سه حرف اصلی قرار دارد. (أَفْكَلٌ)

نکته: اگر بعد از همزه بیش از سه حرف قرار بگیرد - اسم: همزه حرف اصلی است (إصْطَبَلُ)

فعل: همزه حرف زاید است (أَكْرَمُ)
- مصادر و جاری مجرای فعل: همزه حرف زاید است (إحْرَجَامُ)

آخر کلمه در جایی که بعد از الف زایده قرار بگیرد به شرطی که قبل از الف زایده سه حرف یا بیشتر باشد. (عِلْبَاءُ)

لام: زایده در بعضی اسماء اشاره. (ذَلِكُ)

تاء: **أَوَّلُ** کلمه: تَفْعِيلٌ، تَفَعُّلٌ، تَفَاعُلٌ، تَفَعُّلٌ و ...

در وسط کلمه: **إِفْتَعَالٌ**، **إِسْتِفْعَالٌ** و ...

آخر کلمه: **مُسْلِمَةٌ**، **مُسْلِمَاتٌ** و ...

میم: در **أَوَّلُ** کلمه، زمانی که بعد از آن سه حرف باشد (مَقْتَلٌ)

نکته: در اسم جاری مجرای فعل مثل اسم فاعل و مفعول، اگر بعد از میم بیش از سه حرف باشد اشکالی ندارد و میم زایده است. (مُدْحَرَجٌ)

واو: در وسط کلمه، زمانی که کلمه بیش از سه حرف داشته باشد. (كَوْكَبٌ)

نون: باب **إِنْفَعَالٌ**، **إِنْفَعَالٌ** و ...

آخر کلمه: زمانی که بعد از الف زایده ای قرار بگیرد که قبل از آن الف زایده سه حرف یا بیشتر باشد. (سَكَرَانٌ، زَعْفَرَانٌ)
- وسط کلمه: زمانی که حرف سوّم و ساکن باشد و ما بعد آن دو حرف یا بیشتر قرار بگیرد. (قَلْنَسُوَّةٌ)

یاء: در کلمه سه حرف به بالا به عنوان حرف زاید قرار می‌گیرد (يَلْمَعُ، لَيْلِي، سَلْسَبِيلُ)

هاء: جمع کلمه (أُمَّهَاتُ)

فعل (إِرَاقَهُ = أَهْرَاقُ، يُهْرِيقُ، إِهْرَاقَةٌ).

- وقف (رَهْ، قَه)

الف: در وسط کلمه‌ای که بیش از سه حرف دارد (حِمَارٌ، أَرْطَى، قَبَعَتْرَى)

۵. مذکر و مؤنث

* علائم تأنیث	تاء (ة)	مانند: فاطمة	نکته: اگر این حروف جزء اصل کلمه بود؛ مانند: وقت	دلالیت بر تأنیث ندارد.	
	الف مقصورة	مانند: صغری			مُنْقَلَب از حرف اصلی بود؛ مانند: رضا
	الف ممدودة	مانند: حمراء			زاید للإلحاق بود؛ مانند: أرطى
			تکثیر حروف کلمه بود؛ مانند: قَبَعَتَرَى		

* اقسام مذکر و مؤنث

از جهت ظاهر و قیافه - مؤنث: (آن کلمه‌ای که در آخر آن علامت تأنیث «ة»، «الف ممدود»، «الف مقصور» لفظاً یا تقدیراً [فرضاً] قرار گرفته باشد) [فاطمة، حمراء، کُبْرَى]

مذکر: (آن کلمه‌ای که در آخر آن علامت تأنیث نباشد) [الجدار، زید]

اسم و لفظ
تقسیم می‌شود
به مذکر و مؤنث

از جهت معنا و مدلول لفظ - مذکر

حقیقی (آن اسمی که معنای آن، یک انسان یا حیوان یا ... مذکر باشد = در مقابلش مؤنث قرار گرفته باشد) [رَجُل، زید، ضارب]

مجازی (آن اسمی که معنای آن یک شیء و یک چیزی است که مؤنث و مذکر ندارد ولی ما اعتباراً و مجازاً آن را مذکر حساب می‌کنیم) [شَجَر، حَجَر]

مؤنث

حقیقی (آن اسمی که معنای آن، یک انسان یا حیوان یا ... مؤنث باشد = در مقابلش مؤنث قرار گرفته باشد)

مجازی (آن اسمی که معنای آن یک شیء و یک چیزی است که مؤنث و مذکر ندارد ولی ما اعتباراً و مجازاً آن را مؤنث حساب می‌کنیم)

* تقسیم خاص به مؤنث

لفظی: اسمی که در آخر آن یکی از علائم تأنیث قرار گرفته باشد.

مؤنث لفظی حقیقی. مانند: فاطمة، حُبلى، نُسَاء

مؤنث لفظی مجازی. مانند: تَمْرَة، رُجْعَى، صَحْرَاء

مؤنث لفظی فقط. مانند: طَلْحَة، مُوسَى، زَكْرِيَاء

معنوی: اسمی که در آخر آن یکی از علائم تأنیث قرار نگرفته باشد.

مؤنث معنوی حقیقی. مانند: مَرِيَم

مؤنث معنوی مجازی. مانند: شَمْس

۱. « اسناد فعل » در جمله فعل مؤنث به آن کلمه اسناد داده شود [إِذَا زَلَزَلَتِ الْأَرْضُ زَلزَالَهَا]
۲. « اشاره » [هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي ...]
۳. « صفت » [فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ]
۴. « ارجاع ضمیر مؤنث » [وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا]
۵. « تصغیر » [نَارٌ = نُوبِرَةٌ]
۶. « خبر » [كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ]
۷. « حال » [وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحُ عَاصِفَةٌ]
۸. « عدد » [إِنْتِنَا عَشْرَةٌ عَيْنًا]

* علائم کشف تأنیث

از کجا بفهمیم این کلمه مؤنث است؟

نکته: در برخی موارد تاء گرد (ة) علاوه بر تأنیث، معانی دیگری را هم می‌رساند:

۱. ایجاد شدن یک معنا و یک حالت خاصی در زنان (در صفات مختص به زنان که بر وزن فاعِل یا مَفْعَل می‌آید):
[حَامِلَةٌ / طَامِنَةٌ / حَائِضَةٌ / حَائِلَةٌ / حَامِلَةٌ / طَالِقَةٌ / مُرْبِعَةٌ؛ البته اگر به این صفات شأن و طبیعت زن اراده شود، غالباً بدون تاء استعمال می‌شوند.]
۲. تأکید تأنیث در صفات مخصوص زنان. مثال: [عَجُوزٌ یا عَجُوزَةٌ]
۳. مبالغة. [رَاوِيَةٌ به معنای کنیز الروایة]
۴. توکید مبالغه [عَلَامَةٌ]
۵. نسبت [أَفْغَنَةٌ]
۶. تأکید تأنیث جمع مکسر؛ لازمه [أَبْنِيَّةٌ] / غیر لازمه [مَلَائِكَةٌ]

۷. وَحَدَّةٌ (دلالت بر یک فرد از جنس دارد) [نَخْلَةٌ ، ضَرْبَةٌ]

۸. عَوْضٌ از حرف محذوف - عَوْضٌ از فاء الفعل [وَزْنٌ = زِنَةٌ]

عَوْضٌ از عین الفعل [اِسْتِقْوَامٌ = اِسْتِقَامَةٌ]

عوض از لام الفعل [كَرَوٌ = كُرَّةٌ / صَلَاءٌ = صَلَاةٌ / زَكَاءٌ = زَكَاةٌ]

عوض از حرف زاید [تَبْصِيرٌ = بَصِيرَةٌ]

عوض از یاء متکلم [يَا اَبِي = يَا اَبْتِ]

۹. دلالت بر انتقال کلمه از صفت بودن برای چیزی یا کسی به اسم بودن برای خود شیء [دَبِيحَةٌ]

نکته: در بسیاری از موارد مشاهده می‌شود که تاء گرد در انتهای کلمه می‌آید ولی دلالت بر معنای تأنیث به هیچ شکلی ندارد. مانند: حُجْرَةٌ، عِمَامَةٌ، سَلْعَةٌ، صَخْرَةٌ و... بسیاری از مصادر افعال مجرد و مزیده و اسماء مکان، زمان، و آلت، مانند: نِعْمَةٌ، قُدْرَةٌ، مَحْمَدَةٌ، هِرْوَلَةٌ، مَكْحَلَةٌ، مَيْسِرَةٌ و...؛

* صفاتی که مذکر و مؤنث آن مساوی است

۱. مصدری که به جهت مبالغه به عنوان صفت یا خبر آورده شود؛ مانند: (زَيْدٌ عَدْلٌ / زَيْنَبٌ عَدْلٌ : زینب خود عدالت است)

نکته: مصدر بر دو قسم است - مصدر مؤنث: مصدری که در انتهای آن علائم تأنیث وجود دارد [رُجْعِيٌّ / اِقَامَةٌ]

- مصدر مذکر: مصدری که در انتهای آن علائم تأنیث وجود ندارد [رُجُوعٌ / اِكْرَامٌ]

این مصادر نیز هیچ‌گاه تغییر نمی‌کنند، حتی اگر به عنوان صفت یا خبر آورده شوند و به آن‌ها قصد مبالغه شود باز هم به همان شکل خود باقی هستند.

۲. اکثر اوزان مبالغه (فُعُولٌ ، فَعَالٌ ، فُعَالٌ ، مِفعالٌ ، مِفعِيلٌ ، فِعیلٌ) (رَجُلٌ مِفْضَالٌ / اِمْرَاةٌ مِفْضَالٌ]

۳. وزن فُعُولٌ به معنای فاعل (هم صفت مشبّهه و هم صیغه مبالغه): همیشه به شکل مذکر می‌آید. [رَجُلٌ صَبُورٌ / اِمْرَاةٌ صَبُورٌ]

- به معنای مفعول (صفت مشبّهه فقط): هم به شکل مذکر و هم به شکل مؤنث می‌آید. [رَجُلٌ رَسُوْلٌ / اِمْرَاةٌ رَسُوْلَةٌ]

- فِعیلٌ به معنای مفعول در صورتی که با موصوفش بیاید: همیشه به شکل مذکر است. [رَجُلٌ جَرِيحٌ / اِمْرَاةٌ جَرِيحٌ]

- در صورتی که بدون موصوف بیاید: هم به شکل مذکر می‌آید و هم به شکل مؤنث. [رَأَيْتُ جَرِيحًا / رَأَيْتُ جَرِيحَةً]

- به معنای فاعل: هم به شکل مذکر می‌آید و هم به شکل مؤنث. [رَجُلٌ كَرِيْمٌ / اِمْرَاةٌ كَرِيْمَةٌ]

نکته: گاهی اوقات این قاعده در فِعیل و فُعُولٌ بر عکس می‌شود. مانند (اِنَّ رَحْمَةَ اللهِ قَرِيْبٌ مِنَ الْمُحْسِنِيْنَ)

* جواز تذکیر و تأنیث

بعضی اسماء (موصوفات) هستند که می‌توان آن‌ها را هم مذکر فرض کرد و هم مؤنث!

۱. کلماتی که الفاظ آن‌ها را قصد کرده اند - مذکر: به اعتبار (لفظ) ((مِنْ) يَأْتِي لِمَعَانٍ = اَي لَفْظٌ مِنْ يَأْتِي ... [مؤنث: به اعتبار (كَلِمَةٌ) ((مِنْ) تَأْتِي لِمَعَانٍ = اَي كَلِمَةٌ مِنْ تَأْتِي ... [

۲. اسماء شهرها و مناطق - مذکر: به اعتبار مکان [فِيمَ الْمَشْرِفِ = اَي مَكَانٌ فِيمَ [مؤنث: به اعتبار بقعة و ساختمان [فِيمَ الْمَشْرِفَةِ = اَي بُقْعَةٌ فِيمَ [

۳. اسماء قبائل - مذکر: به اعتبار حَيٍّ (محلّه ، آبادی) یا لفظ آن [كَذَبَ ثَمُوْدٌ بِالنُّدْرِ = اَي حَيٌّ ثَمُوْدٍ [مؤنث: به اعتبار قَبِيْلَةٌ [كَذَبَتْ ثَمُوْدٌ بِالنُّدْرِ = اَي قَبِيْلَةٌ ثَمُوْدٍ [

۴. اسم جنس جمعی - مذکر: به اعتبار (لفظ) (كَانْتَهُمْ اَعْجَازٌ نَخْلٍ مُنْعِقِرٍ [مؤنث: به اعتبار (جَمَاعَةٌ) (كَانْتَهُمْ اَعْجَازٌ نَخْلٍ خَاوِيَةٌ [

۵. اسم جمع برای انسان - مذکر: به اعتبار (لفظ) (مَضَى الرَّكِبِ (سوارکاران) [مؤنث: به اعتبار (جَمَاعَةٌ) (مَضَتْ الرَّكِبِ [

- سماعی: ضابطه ندارد [حائِثٌ : مِغَازَه / دِرْعٌ : زَرَه / و ... [

جواز
تذکیر
و
تأنیث

فهرست مطالب

۳	مقدمه
۵	بخش اول: بخش فعل
۵	مقدمه بخش فعل
۶	۱. فعل ثلاثی مجرد
۶	۱/۱. فعل سالم
۱۶	۱/۲. فعل مضاعف
۱۷	۱/۳. فعل مهموز
۱۹	معتلات
۲۰	۱/۴. مثال
۲۳	۱/۵. اجوف
۲۶	۱/۶. ناقص
۲۹	۱/۷. لقیف
۳۲	۱/۸. برخی افعال ترکیبی
۳۶	تبصره: «أن» ناصبه
۳۶	تبصره: نون تأکید
۴۰	۲. فعل ثلاثی مزید
۴۱	۲/۱. باب افعال
۴۶	۲/۲. باب تفعیل
۴۸	۲/۳. باب مفاعله
۵۰	۲/۴. باب افعال
۵۳	۲/۵. باب افعال
۵۵	۲/۶. باب تفعّل
۵۷	۲/۷. باب تفاعل
۵۹	۲/۸. باب افعال
۵۹	۲/۹. باب افعال
۶۰	۲/۱۰. باب افعال
۶۲	۲/۱۱. ابواب غیر مشهور ثلاثی مزید - صرف صغیر -
۶۴	۳. رباعی مجرد و مزید
۶۵	تتمه
۶۶	بخش اسم
۶۶	۱. اسم مشتق
۶۶	۱/۱. اسم فاعل
۶۷	۱/۲. اسم مفعول
۶۸	۱/۳. صفت مشبّهه
۷۰	۱/۴. اسم مبالغه
۷۰	۱/۵. اسم تفضیل
۷۱	۱/۶. اسم زمان

۷۱,..... ۱/۷. اسم مکان

۷۲,..... ۱/۸. اسم آله

۷۲ ۲. اسم جامد مصدری

۷۲,..... ۲/۱. مصدر اصلی

۷۳,..... ۲/۲. مصدر میمی

۷۳,..... ۲/۳. مصدر مَرَّة و هیئت

۷۴,..... ۲/۴. مصدر صناعی [ساختگی]

۷۴,..... ۲/۵. مصدر صریح و مؤول

۷۴,..... ۲/۶. مصدر مجهول

۷۴,..... ۲/۷. اسم مصدر

۷۵ ۳. اسم جامد غیر مصدری

۷۵ ۴. متصرف و غیر متصرف

۷۸ ۵. مذکر و مؤنث